

جوادخان گنجهای

دکتر هوشنگ طالع

تابلوی روی جلد:

اثر استاد محمود قاضی زاهدی

(از مجموعه‌ی مردان و زنان نامی ایران)



موضوع: مرزبانان و مرزبانی - ایران موضوع: جواد گنجه‌ای رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ط ۲ ج / ۱۳۵۸ DSR رده‌بندی دیویی: ۰۷۴۳۰۹۲/۹۵۵ شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۰۸۸۳۰۰	سرشناسه: طالع، هوشنگ، ۱۳۱۲ عنوان و نام پدیدآورنده: جوادخان گنجه‌ای / هوشنگ طالع مشخصات نشر: لنگرود - سمرقند، ۱۳۹۵ مشخصات ظاهری: ۲۴۰ صفحه: مصور (بخشی رنگی) شابک: ۷-۴۲-۷۷۷۵-۹۶۴-۹۷۸
--	---



انتشارات سمرقند

دکتر هوشنگ طالع

جوادخان گنجه‌ای

چاپ سوم: بهار ۱۳۹۷

چاپ دوم: ۱۳۹۶

چاپ نخست: ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰

طرح روی جلد و صفحه‌آرایی:

مریم‌السادات موسویان

شابک: ۷-۴۲-۷۷۷۵-۹۶۴-۹۷۸

چاپخانه: فرسیما

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

نشانی: لنگرود - خیابان شهید جمشیدی - بن‌بست آرمان - شماره ۲۴۵

تلفن و نمابر: ۵۲۲۳۹۴۴ - ۰۱۴۲

samarghandpub@yahoo.com



فهرست نوشته‌ها

- پیش‌درآمد ۵
- گفتار یکم: از تخت‌پوست، بر اریکه‌ی شاهنشاهی ۷
- بخش یکم - از شیخ صفی تا شیخ ابراهیم ۷
- بخش دوم: از سلطان جنید تا سلطان حیدر ۱۲

- گفتار دوم: خان‌گاه صفی ۱۷
- بخش یکم - پایگاه اجتماعی و پیروان خان‌گاه صفی ۱۷
- بخش دوم - تور و تورک، توران و تورکان ۲۱
- مرزهای تورکستان در سال ۳۲۲ ق (۳۱۳ خورشیدی) ۲۶
- مرزهای تورکستان در سال ۳۷۲ ق (۳۶۱ خورشیدی) ۲۷
- مرزهای تورکستان در سال ۶۲ ق (۶۰۳ خورشیدی) ۲۸

- گفتار سوم: بازسازی دولت فراگیر ملی ۳۳

- گفتار چهارم: زیادلوها در قفقاز ۴۵
- بخش یکم - از شاه اسماعیل تا شاه محمد خدابنده ۴۵
- بخش دوم - از شاه عباس بزرگ تا پایان کار صفویان ۶۱
- یکم - کودکی و نوجوانی پر فراز و نشیب شاه عباس ۶۳
- دوم - قرارداد اسلام‌بول ۶۹
- سوم - قرارداد دوم اسلام‌بول ۷۴
- چهارم - آشتی سرآب ۷۷
- پنجم - فرمان‌روایی زیادلوغلوها در تفلیس ۷۹
- ششم - فتنه‌ی «موراو» بیگ ۸۰
- بخش سوم - زیادلوها در دوران نادرشاه و کریم‌خان زند ۸۶

- گفتار پنجم: جوادخان گنجه‌ای ۸۶

- بخش یکم - برآمدن آقا محمدخان و بازسازی دولت فراگیر ملی ۸۶
- بخش دوم - توجیهات حقوقی روسیان در تجاوز به ایران ۸۶
- بخش سوم - از آغاز تجاوز روسیان تا نبردهای دریای مازندران ۸۶



بخش چهارم - از نبردهای دریای مازندران تا کشته شدن تسی‌تسی‌یانف ۱۱۶

بخش پنجم - از آشتی جویی دروغین روسیان تا تجزیه‌ی بخش‌هایی از قفقاز ۱۲۲

گفتار ششم: تجزیه‌ی سرتاسر قفقاز ۱۳۵

بخش یکم - قرارداد ترکان‌چای ۱۳۵

بخش دوم - گنج‌های‌ها (بازماندگان جوادخان) ۱۴۸

پیوست‌ها: ۱۵۱

پیوست شماره ۱ - اعلامیه پتر خطاب به مردم قفقاز ۱۵۲

پیوست شماره ۲ - منشور پتر (وصیت‌نامه پتر) ۱۵۵

پیوست شماره ۳ - نامه‌ی جوادخان گنج‌های به کلنیاس تسی‌تسی‌یانف ۱۵۹

پیوست شماره ۴ - واگذاری مسجد تاریخی کبود ایروان به ایران برای ۹۹ سال ۱۶۱

پیوست شماره ۵ - تاریخچه‌ی قرآن قدیمی ۱۶۳

پیوست شماره ۶ - عهدنامه‌ی گلستان ۱۶۵

پیوست شماره ۷ - عهدنامه‌ی ترکمان‌چای ۱۷۱

پیوست شماره ۸ - پهنه‌ی سرزمین‌های جدا شده از ایران در قراردادهای گلستان و ترکمان‌چای ۱۷۹

پیوست شماره ۹ - فرمان فتح‌علی شاه به جمیع اهالی تفلیس ۱۸۱

پیوست شماره ۱۰ - فرمان فتح‌علی شاه (خان بابا خان) ۱۸۳

پیوست شماره ۱۱ - فرمان فتح‌علی شاه به خوانین و بیگ‌ها و ریش‌سفیدان ولایت ۱۸۵

پیوست شماره ۱۲ - فرمان فتح‌علی شاه به جمیع ریش‌سفیدان قرقلخان ۱۸۸

پیوست شماره ۱۳ - فرمان فتح‌علی شاه به محمد حسن خان شکی ۱۹۰

پیوست شماره ۱۴ - فرمان فتح‌علی شاه به طهماسب بیگ گرجستانی ۱۹۲

پیوست شماره ۱۵ - نامه محمد حسن خان به همه‌ی علما و ریش‌سفیدان ۱۹۴

پیوست شماره ۱۶ - فرمان فتح‌علی شاه به مهدی قلی خان قراباغی ۱۹۶

پیوست شماره ۱۷ - نامه‌ی عباس میرزا به گودوویچ ۱۹۸

پیوست شماره ۱۸ - حکم خطابی عباس میرزا به خوانین و بیگ‌زاده‌های اهل کاختی ۲۰۰

کتاب‌نامه ۲۰۳

نمایه ۲۰۵

نگاره‌ها



پیش درآمد

زیادلوها، تیره‌ای از ایل قاجار و از امیران و صوفی زادگان زنجیره‌ی صفویه اند. فرنام (لقب) «زیادلو» را شاه اسماعیل صفوی به امت بیگ قاجار فرزند خضرخان اعطا کرد. امت بیگ از بزرگانی بود که در سفر به لاهیجان، اسماعیل خردسال را همراهی کرده بود.

شاه اسماعیل پس از استقرار، با توجه به اهمیت بسیار بالای منطقه‌ی قفقاز در دولت فراگیر ملی ایران، شاه وردی سلطان زیادلو قاجار را به بیگلربیگی قراباغ [کورا باغ] به مرکزیت شهر گنجه برگزید.

شاه اسماعیل به عنوان مردی که توانسته بود پس از هشتصد و پنجاه سال، وحدت فلات ایران و در نتیجه دولت فراگیر ملی یا شاهنشاهی ایران رابازسازی کند، مانند شاهنشاهان اشکانیان و ساسانیان، از اهمیت قفقاز در تمامیت سرزمینی یا «یگانگی همه‌ی سرزمین‌های ایرانی نشین و همه‌ی مردمان ایرانی تبار» نیک آگاه بود.

در دوران باستان، اشکانیان و ساسانیان برای نگاهبانی از سرزمین قفقاز، در راستای نگاهبانی از وحدت فلات ایران، سال‌ها برابر یورش امپریالیسم روم (باختری و سپس خاوری) به پدافند برخاستند.

راستی را باید گفت که اهمیت ویژه‌ی منطقه‌ی قفقاز در دولت فراگیر ملی (وحدت همه‌ی سرزمین‌های ایرانی نشین و همه‌ی مردمان ایرانی تبار) چنان بود که باز دست سرزمین قفقاز در پایان سده‌ی دوازدهم خورشیدی (آغاز سده‌ی نوزدهم میلادی) فراگشت تجزیه‌ی ایران آغاز گردید و در کم‌تر از ۷۰ سال، ایران بزرگ که مرزهایش به دریای سیاه، آن سوی کوه‌های قفقاز، سیردریا (سیحون) تا اوقیانوس هند گسترده بود، به دام تجزیه و پراکندگی کشانده شد.

پتر امپراتور روس پس از آن که توانست به زور شمشیر و توپ، مردمان نامتمدن و پراکنده در «یخ‌زار»‌ها را در قالب «امپراتوری روس» کنار هم قرار دهد، دست‌اندر کار تنظیم بیان‌نامه (مانیفست) امپراتوری روس گردید. با توجه به نفس امپریالیسم، بیان‌نامه‌ی «امپراتوری روس» نیز بر پایه‌ی تجاوز و گسترش ارضی بنا شده بود.

در این بیان‌نامه، کلید دست‌رسی به ایران و در نتیجه، آب‌های گرم خلیج فارس، سرزمین هند و سرزمین‌های خوارزم و فرارود، منطقه‌ی قفقاز عنوان شده است. در بند نهم بیان‌نامه یا منشور پتر می‌خوانیم:

گرجستان و سرزمین قفقاز، رگ حساس ایران است. همین که نوک نیشتر استیلای روسیه به آن رگ برسد، فوراً خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت و چنان ناتوان خواهد شد که هیچ پرشگ حادثی نتواند آن را بهبود بخشید.

با توجه به اهمیت والای منطقه‌ی قفقاز در یگانگی و وحدت همه‌ی سرزمین‌های ایرانی نشین و ه ایرانی تبار بود که ملت ایران در دوران صفویان، بارها و بارها برابر تجاوز امپراتوری عثمانی به این سرز تند نشان دادند و پذیرای نبردهای درازمدت شدند.

نادرشاه افشار، چندین بار بر سر قفقاز با امپراتوری عثمانی به نبرد پرداخت و با دو اخطار جانشینان



راند. آقامحمدخان قاجار بنیان گذار زنجیره‌ی قاجاریان، برابر خودسری فرمان‌روای گرجستان و سرسپردگی وی به روسیان، واکنش نشان داد. آقامحمدخان با گسیل نامه، آراکلی‌خان را از پیمودن راه شه‌نوازخان که در فرجام باعث فروافتادن دولت فراگیر ملی صفویان شد، بر حذر داشت و چون «پند» کارگر نیفتاد، ناچار از لشکر کشی به آن خطه گردید تا اجازه ندهد که با تجزیه گرجستان و سپس قفقاز، فراگشت تجزیه‌ی ایران آغاز گردد. روز یازدهم خردادماه ۱۱۷۶ (۳۱ مه ۱۷۹۷) آقامحمدخان در حالی که در دژ شیشه (شوش یا شوشی) سرگرم تجهیز نیرو برای آفند به درون روسیه و کوبیدن «سرمار» در «لانه» اش بود، کشته شد. هنگامی که خنجر خیانت پهلویش را درید آقامحمدخان دامن یک تن از قاتلان را گرفت و فریاد بر آورد:

تو آقامحمد را نکشتی، تو ایران را کشتی

شش سال پس از قتل آقامحمدخان یعنی در سال ۱۸۰۳ میلادی (۱۱۸۲ خورشیدی) روسیان به دنبال سرکوب همه‌ی هسته‌های مقاومت در گرجستان و گرفتن سند واگذاری گرجستان به روسیه از آراکلی‌خان در زندان و زیر شکنجه‌های سخت، در پی یورش به دیگر بخش‌های قفقاز برآمدند. نخستین آماج روسیان، گنجه یا قلاب تپنده‌ی قفقاز بود. جوادخان گنجه‌ای (زیادلو قاجار) بیگلربیگی گنجه به مانند پدران خود، به پدافند بر خاست تا اجازه ندهد «نوک نیشتر روس به رگ حساس ایران برسد». روز ۲۰ آبان‌ماه ۱۱۸۲ (۲۲ نوامبر ۱۸۰۳) سپاهیان پر شمار روس به فرماندهی تسی تسی‌یانف، دژ گنجه را مورد آفند قرار دادند. با یورش روسیان، دوره‌ی نخست نبردهای امپراتوری روسیه علیه ایران که ۱۰ سال به درازا کشید، آغاز گردید.

تسی تسی‌یانف پیش آغاز جنگ، در نامه‌ای جوادخان را به تسلیم فراخواند. جوادخان در پاسخ نوشت: شما دعوای خود را دیده‌اید و دعوای قزلباش را ندیده‌اید. نوشته بودی که آماده‌ی جنگ [باشم] ... از آن روز تا به حال در تدارک هستیم و حاضر و آماده بوده‌ایم. هرگاه دعوا کنی، دعوا خواهیم کرد. جوادخان با اتکا به نیروهای تحت فرمان خود و مردم گنجه، مردانه به پدافند برخاست. جوادخان، بارها درخواست تسی تسی‌یانف را دایر بر تسلیم رد کرد و در آخر پیغام داد:

شما باید جسد مرا در پای دیوار قلعه پاره پاره کنید تا بتوانید وارد قلعه شوید

سرانجام به دنبال پایداری مردانه، جوادخان کشته شد و دژ و شهر گنجه به دست روسیان افتاد. روسیان، شهر را به آتش کشیدند و مردم شهر را قتل عام کردند.

پس از کشته شدن جوادخان، همسرش سرونازخان خانم که دو بار در جامه‌ی نبرد همراه شویش از دژ بیرون شده بود و روسیان را مورد آفند قرار داده بود، پسر کهنتر یعنی اغورلوخان را همراه یک تن از نزدیکان به تبریز نزد ولی عهد فرستاد و خود نیز در نبرد علیه روسیان شهید شد.

اغورلوخان در دوره‌ی دوم نبردهای ایران و روس، برای چندماهی پس از بیرون راندن روسیان از گنجه، به جای پدر نشست؛ اما پس از تحمیل ننگ‌نامه‌ی ترکمان‌چای به ملت و مردم ایران، در تبریز ماند و خیلی زود از غصه‌ی دق کرد و مرد. فرزند وی حاج جواد و فرزند حاج جواد، حاج رضا گنجه‌ای، پیشه‌ی بازرگانی در پیش گرفتند و فرزند مهتر حاج رضا، روی به سیاست آورد. حاج علی نقی گنجه‌ای از پیشگامان نهضت مشروطیت در تبریز و از شیخ محمد خیابانی بود. وی به نمایندگی مجلس شورای ملی نیز رسید، اما پیش از پایان دوران نمایندگی فرزندانش وی، جواد و رضا نیز در خط پدر بودند ...



گفتاریکم:

از تخت پوست، برایکمی شاهنشاهی

بخش یکم - از شیخ صفی الدین تا شیخ ابراهیم

شیخ صفی الدین اردبیلی در سال ۶۳۱ خ (۱۲۵۲ م / ۶۵۰ م هجری) در شهر اردبیل به دنیا آمد و هشتاد و دو سال بعد یعنی در سال ۷۱۳ خ (۱۲۳۴ م / ۷۳۵ م هجری) دیده از جهان فرو بست. زایش و بالندگی او، هم زمان با اوج توان مندی ایل خانان مغول بود. حمدالله مستوفی در سال ۷۰۹ خ (۱۳۳۰ م / ۷۳۱ م هجری) یعنی ۴ سال پیش از درگذشت شیخ صفی الدین درباره ی وی می نویسد:^۱

شیخ صفی الدین، مردی صاحب وقت و قبولی عظیم دارد و به برکت آن که مغول را به او ارادت می تمام است، بسیاری از آن قوم را [از] ایذا به مردم رسانیدن باز می دارد و این کار عظیم است.

شیخ صفی، سال های نخستین عمر را در « طلب » گذرانید تا سرانجام، مراد خود شیخ زاهد گیلانی را یافت و طریقت را از وی گرفت. شیخ صفی الدین، بیست و پنج سال در کنار و حضور شیخ زاهد بود. شیخ زاهد، دختر خود را به همسری وی داد و با درگذشت شیخ زاهد، شیخ صفی، قطب طریقت شد:^۲

طریقت صوفیگری در دوران شیخ صفی و دوران سه نفر از جانشینان بلا فصل وی، از احترام زیاد مراجع قدرت برخوردار بود. ایل خانان مغول و وزیر اعظم آن ها، در برابر شیخ صفی الدین، کرنش می کردند.

خیلی زود کار شیخ صفی بالا گرفت، به گونه ای که:^۳

[شیخ صفی] در مقام مرشد اعظم طریقت خویش و یکی از شیوخی که در آن روز گاران، قدرتی هم چون قدرت رهبران سیاسی داشتند، به موفقیت و



کامیابی خارق العاده‌ای دست یافت. اگر به خطا نرفته باشیم، خانقاه او پایگاهی برای نهضت مذهبی توده‌ی مردم شد. او با حاکمان زمانه، باب دوستی گشود و اعتباری عظیم در نزد آن‌ها حاصل کرد. تردیدی نیست که عامل تعیین کننده در رفتار آنان، میزان پیروان و نفوذ او در میان مردم بود. شیخ صفی، حامی و هوادار فقرا و ضعفا بود و زاویه‌اش در اردبیل پناه‌گاه و مأمن محرومان و مظلومان شد. در تحلیل نهایی، شیخ صفی الدین محبوبیت خود را نه تنها از راه قدرت، کرامات و مقامات حاصل کرده بود؛ بلکه اقتدار سیاسی و ثروت او هم که در خلال زمان از هدایا و نذورات پیروان و حامیانش فراهم آمده بود، بسیار کارساز بود. گفته شده که شبکه‌ی خلفا و مریدان وی از سیحون و جیحون تا خلیج فارس و از قفقاز تا مصر گسترده بود. حتا گفته شده که یکی از خلفای وی در سیلان به مقام والایی رسیده [بود].

پس از شیخ صفی الدین فرزندش شیخ صدرالدین جانشین وی شد و:^۴

امرا و اعیان مغول را اعتقاد به آن گنجور خزاین ارشاد بود.

آل جلایر نیز به شیوه‌ی مغولان، جانشین وی شیخ صدرالدین را بزرگ می‌دانستند. سلطان احمد آل جلایر در فرمانی می‌نویسد:^۵

... این حکم بر یلغ نفاذ یافت تا به همه انواع در ترفیه خاطر مبارک او [شیخ صدرالدین] و مریدان او کوشند و رعایت جانب ایشان، کل الوجوه، واجب دانسته...

فضل الله روزبهان خنجی که در آیین تسنن سخت تعصب می‌ورزید، درباره‌ی شیخ صفی الدین می‌نویسد:^۶

... القصه، شیخ صفی الدین در پایان حیات در حضیره‌ی اردبیل، سایه‌ی ارشاد افکند و بر شاخسار توحید، میوه‌ی معرفت نشانید. امراء ولایت طالش، درگاه ولایت پناهش را پناه ساختند و کبراء مملکت روم، به خدمتش سرافتخار برافراشتند...

... بعد از شیخ صفی الدین، صیت کرامت و کرم او [خواجه صدرالدین] در اقصای عالم منتشر شد. ارباب ارادات والدش در خدمت افزوده، به بذل مال، جنابش را معدن کنوز اموال و ذخایر گردانیدند و عن قریب، رتبت خلافت‌های هارونی، حشمت قارونی، قرین ساخت و حضیره، ملو از ذخیره و زیارت مالا مال از اموال تجارت شد. سران سپاه طالش را زیر قدم انعام و اکرام مالش داد و مردم روم را به نعمت و مال، رام گردانید.

به دنبال درگذشت شیخ صدرالدین، خواجه علی رهبر طریقت شد. تیمور و بازماندگان علی، جانشین شیخ صدرالدین را نیز سخت گرامی می‌داشتند. احترام از اندازه افزور این طریقت و اقطاب آن در دوره‌های بعد یعنی در دوران قره‌قویون‌لوها و آق‌قویون‌لو



گرفته شد. در دوران خواجه علی، چنان کار طریقت بالا گرفت که تیمور:^۷

به عزم ملاقات روی به سرای خلوت شیخ آورد. شیخ بر سجاده‌ی عبادت
نشسته به ذکر الهی مشغول بود. هر چند خادمان از آمدن پادشاه خبر دادند،
التفات بدان ننموده، تکلیف جلوس کرده ابواب خزاین موعظه و نصایح گشوده ...
دست ارادت به ذیل هدایت آن حضرت استوار ساخت.

تیمور پس از پیروزی بر سلطان بایزید در انگوریه (آنکارای کنونی) در سال ۷۸۱ خ (۱۴۰۲ م /
۸۰۴ مهی) اسیران بسیاری را به سمرقند می‌برد. پاره‌ای از این اسیران، از پیروان خانقاه اردبیل
بودند که به خواست شیخ صدرالدین، تیمور آن‌ها را آزاد کرد.
پس از درگذشت خواجه علی در فلسطین که در آن روزگار در قلمرو حکومت ممالیک مصر بود،
شیخ ابراهیم جای وی را گرفت. در این دوران:^۸

قداست اردبیل و حول و حوش آن... آن‌جا را به صورت زیارت‌گاهی درآورده
بود. تعدادی از شاهزادگان تیموری بر سر راه لشکر کشی‌های خود در غرب...
راه خود را به طرف اردبیل کج کرده و نسبت به رؤسای این طریقت ابراز احترام
می‌کردند.

از سوی دیگر:^۹

اطوار حمیده‌اش شاهانه و شمایل پسندیده‌اش پادشاهانه بود.

در دوران پراگشتاش پس از مغول، طریقه‌های گوناگون از اهمیت بیش‌تری برخوردار شدند
و پیروان رو به فرونی نهادند. البته نباید از نظر دور داشت که در این دوران سخت‌انسان‌کش،
خان‌گاه (خانقاه) ها، نه تنها پناه‌گاه مردم تحت ستم بیابان‌گردان خون‌ریز بودند؛ بلکه محلی
بودند برای تشکل مردم و نیرو گرفتن در پناه همبستگی و یگانه شدن:^{۱۰}

در اواخر دولت سلطان ابوسعید بهادرخان، در آذربایجان و گیلان و مازندران،
عرفا و متصوفه و دراویش رو به ازدیاد گذاشتند. به طوری که [در] هر ناحیه‌ای،
مرادی گرد خود، جماعتی مرید داشت و چون سلطان ابوسعید اساساً مخالفت‌آزار
رساندن به این طایفه بود، کسی هم معترض ایشان نمی‌شد...
قسمت عمده‌ی این مریدان، در جزء سلسله‌ی اهل فتوت یا اهل اخوت
داخل بودند و فتیان [جوان مردان] و اخوان [برادران] جماعتی از عوام متصوفه
بودند که سعی داشتند اصول عالی‌بی عرفان و تصوف را در میان عامه نیز جاری
ساخته و با تصفی‌های اخلاق و استحکام مبانی صفا و وداد بین خود، از آن بهره
بردارند...

نهضت‌های تصوف، تنها مربوط به مناطق «درونی» ایران نبود؛ بلکه در آناتولی



آن روزگار، پیوند تنگاتنگی با دیگر سرزمین‌های ایران داشت، قدرت بزرگی به شمار می‌آمد: ^{۱۱}

از آغاز قرن هفتم تا پایان قرن دهم هجری، انواع و اقسام نهضت‌های مذهبی [صوفی گرایانه] در آسیای صغیر پا گرفت. از جمله‌ی این‌ها، می‌توان از بابایی‌ها، ابدالی‌ها، بکتاشی‌ها، حروفی‌ها، قلندران، قزل‌باش‌ها و حیدری‌ها، نام برد. صوفی‌گری مورد حمایت قرار گرفت و بدعت‌گرایی به راحتی اشاعه یافت... عرفان، تمام آسیا [بخش‌هایی از آسیا] را فرا گرفت و اروپا [بخشی از اروپا] را فتح کرد و تا حدود «بوسنی» پیش رفت. هم‌پای دوره‌ای از تاریخ جنگ [های] عثمانی، دوره‌ای از فعالیت‌های مذهبی [صوفی گرایانه] آغاز شد و در کنار یک نیروی سخت‌کش و قسی، یک نیروی معنوی هم نقش غیر قابل انکاری را بازی کرد.

در دوران چهار قطب نخستین، خان‌گاه صفی از نفوذ زیادی در آذربایجان و در خاور (در قلمرو تیموریان) و در باختر (آناتولی) برخوردار گردید. چنان که گفته شد، رشد صوفی‌گری و گرایش مردم به صوفی‌گری در این دوران ناآرام، طبیعی بود.

صوفی‌گری در آن‌غوغای جنگ و خون‌ریزی بی‌امان، به مردم آرامش می‌بخشید و اقطاب صوفیان، پناهی بودند برای مردم در برابر بی‌داد و کشتار حاکمان بیگانه‌ی ستم‌گر. و نیز جای‌گاهی برای «یکی شدن» و در این فراگشت، دستیابی به نیرومندی. در این میان:

عیاران [ایاران] و جوان‌مردان نیز پایگاه ویژه‌ای در میان مردم بی‌پناه داشتند. ^{۱۲}

از یعقوب لیث صفار که از ایاری (عیاری) به پادشاهی رسید و نخستین کسی بود که در ایران پس از هجوم عرب‌ها در پی استقلال برآمد، تا سرداران جوان‌مرد که جانانه به دفاع از مردم میهن خود برابر ایلغارگران مغول برخاستند و... عیاران و جوان‌مردان و جوان‌زنان، نقش برجسته‌ای در حمایت از مردم، برابر بی‌داد اشغال‌گران و فزون‌خواهی حاکمان داشتند.

این امر، مربوط به درون مرزهای سرزمین ما نبود، در آسیای کوچک نیز در همه‌ی سالیان ایلغار مغولان و تاتاران، جوان‌مردان و جوان‌زنان و عیاران (ایاران)، نقش برجسته‌ای در زندگی

سیاسی - اجتماعی مردم داشتند: ^{۱۳}

دسته‌ی اخیته‌القتیان یا برادران جوان‌مرد، در هر شهر و آبادی و قریه از بلاد روم وجود دارد... این گروه در غریب‌نوازی و اطعام و برآوردن نیازهای مردم و دست‌گیری از مظلومان و کشتن شرطه‌ها و... در دنیا بی‌نظیراند...

[در خانقاه جوان‌مردان انطاکیه] جمعی از جوانان، رده برکشیده بودند. هر یک از آنان... خنجری به اندازه‌ی دودراع به کمر بسته بودند... پس از غذا، به رقص و آواز برخاستند...

سلطان نیتج‌بک که بزرگ‌ترین سلاطین بلاد روم است، پادشاه لاذق



می‌باشد... در خانقاه اخی سنان، فرستاده‌ی پادشاه، واعظ دانشمند علاءالدین قسطنطونی، با چند رأس اسب به سراغ ما آمد. همه به دیدار شاه رفتیم... عید فطر را در لاذق برگزار کردیم و به مصلی رفتیم. و سلطان بالشگریان و همه‌ی جوان مردان شهر، به طور مسلح در نماز حاضر بودند...

آق سرا، از بهترین و عالی‌ترین بلاد روم است... در این شهر، در خانقاه شریف حسین، منزل کردیم. شریف، عنوان نیابت امیر «ارتنا» را داشت. «ارتنا»، نایب پادشاه عراق بود که کلیه‌ی مستملکات او را در نواحی و بلاد روم، زیر نظر دارد.

از آق سرا، به «نکده» رفتیم... و در خانقاه اخی ساروق، مسکن کردیم. اخی، امارات شهر را نیز بر عهده داشت...

منزل ما [در قیصریه]، در خانقاه امیر علی بود. امیر علی، از امرای بزرگ و از رؤسای جوان مردان این نواحی می‌باشد. پیروان او، از بزرگان و اعیان شهراند...

رسم این ولایت‌ها چنین است که اگر در محلی سلطان نباشد، حکومت به دست اخی یا سردسته‌ی جوان مردان است...



بخش دوم - از سلطان جنید تا سلطان حیدر

با روی کار آمدن جنید و قرار گرفتن بر جای شیخ ابراهیم «طریقت» دچار دگردیسی شد و خانقاه، شکل یک نهضت تمام‌عیار نظامی به خود گرفت. به گونه‌ای که در زمانی کم‌تر از ۵۰ سال، اسماعیل بر تخت شاهنشاهی ایران نشست و سلسله‌ی صفویان را بنیان‌گذاری کرد.

سلطان جنید: ^{۱۴}

شهبازی بود بلند پرواز و خسروی گردن فراز.

از سوی دیگر: ^{۱۵}

چون بر مسند سروری و سریر دین پروری متمکن گردید، خلائق را به علم ارشاد و دین پناهی که مخبر از داعیه‌ی سلطنت و پادشاهی بود، آگاهی داد.

روزبهان خنجی در این باره می‌نویسد: ^{۱۶}

وقتی امر جانشینی بر جنید رسید، نحوه‌ی زندگانی نیاکان خود را تغییر داد. پرنده اشتیاقش، تخم قدرت‌طلبی در آشیانه‌ی اندیشه‌اش کاشت. هر لحظه و هر دم، در پی تصرف سرزمینی و ناحیه‌ای برآمد.

اما هر علتی را معلولی است و هر واکنشی، برابر کنشی است. این نبود که به باور روزبهان خنجی «یک باره تخم قدرت‌طلبی در آشیانه‌ی اندیشه‌ی» جنید کاشته شد؛ بلکه بر اثر نیرو گرفتن خانقاه اردبیل «روز به روز، جمعیت مریدان در تزايد بود» و در نتیجه، هر روز بر نیروی «خان‌گاه» افزوده می‌شد و در این راستا، شیخ جنید نیز اعتبار بیش‌تری به دست می‌آورد. بدون تردید، مریدان را به مانند عثمانیان، آرزوی «غزا» بود و این ام نهضت نیروی فزاینده‌ای بود که سرانجام می‌بایست بدان پاسخ داده می‌شد. چنان‌که بسیج همگانی پاسخ داده شد: ^{۱۷}



عرق حمیت آن حضرت [شیخ جنید] در حرکت آمده، خیال استقلال و داعیه‌ی جهان‌گیری در ضمیر مهر‌تنویرش جای گرفته [و] این اندیشه را با اجله‌ی اصحاب و اعظام و احباب در میان آورده، از باب استئساره. مجموع، این رأی را استصواب نمودند... چون خاطر فیض‌مآثر از موافقت حاضران جمع ساخت، از پی تابعیت غایبان، قاصدان سخندان به اطراف بلاد، ارسال داشته [و] به احضار ارباب ارادات، فرمان داد...

قرایوسف قره‌قویون‌لو که سرزمین عراق و آذربایجان را در یدِ قدرت داشت، از نیرو گرفتن خانقاه اردبیل هراسان شد و فرمان داد که جنید از اردبیل، بیرون شده و از آن دیار برود و:^{۱۸}

عم آن حضرت شیخ جعفر را که با وی در مقام نزاع بود، او را در آستانه‌ی مقدسه‌ی صفیه‌ی صفویه، دخل تمام داد.

شیخ جنید، ناچار با گروهی از مریدان از اردبیل روانه‌ی حلب (در سوریه‌ی امروز) شد:^{۱۹}

اشارات زیادی وجود دارد که جنید قبل از این که دست به غذا بزند، تدارکات وسیعی فراهم ساخته بود. وقتی که او رهبری طریقت را پس از فرمان یافتن [مرگ] پدرش در سال ۸۵۱ ق/ ۱۴۴۷ م [۸۲۶ خورشیدی] به دست گرفت، به قسمت‌های مختلف سوریه و آناتولی سفر می‌کند...

به نظر می‌رسد... که او برای گردآوری افراد و یا تعلیم به آن‌ها... این سفر [ها] را انجام داده [بود].

هم‌چنین اشاره‌های زیادی وجود دارد که وی بیش‌تر وقت خود را صرف بسیج نیرو و تجهیز آنان می‌کرد:^{۲۰}

هر آینه اکثر اوقاتش در تهیه‌ی مقدمات لشگرکشی از نیزه ساختن و تیغ پرداختن مصروف بود و خلق بسیار از مردم روم و طالش و سیاه‌کوه، در موکبش مجتمع گشته. گویند همگان او را معبود خویش می‌دانستند و از وظایف نماز و عبادات اعراض کرده، جنایش را قبله و سجود خود می‌شناختند.

فی‌الواقع، شیخ جنید در حد ذات خویش، مرد جلد و شجاع بود و در انواع دلبری و فنون جنگ، از شمشیرزنی و تیرافکنی و نیزه‌بازی و کمنداندازی مهارت تام داشت...

شیخ جنید از حلب به دیار بکر آمد. در آن‌جا اوزون‌حسن آق‌قویون‌لو که با «سیاه‌گوسپندان» در رقابت و جنگ بود، مقدم او را گرمی داشت و خواهر خود را به همسری جنید در^{۲۱} خیراین وصلت، حتا در دورترین نقاط روم و سوریه نیز پیچید و کسان بیش‌تری به د جنید پیوستند و او را که شمشیر غذا بر میان بسته بود، سلطان جنید نامیدند.



سلطان جنید نیز «غزا» را علیه دست‌نشانندگان امپراتوری روم شرقی آغاز کرد و متوجه شهر ترابوزان شد. شاید با آگاهی از این که سلطان محمد فاتح نیز قصد این شهر را دارد، کار «غزا» را ناتمام گذارده و در سال ۸۳۸ خ (۶۰-۱۴۵۹ م / ۸۶۴ م‌ه‌ی) عملیات گسترده‌ای را علیه چرکس‌ها در قفقاز به مورد اجرا درآورد: ^{۲۱}

شیخ جنید به جنگ چرکس رفت و پیروز آمد. دیگر سال بر همین منوال عمل کرد. شوکتش، رو به فزونی نهاد، حشمت‌اش تضاعف پذیرفت... الحق در هیچ قرن، کسی نشان نداده که شیخی با خرقة‌ی تصوف، در شیوه‌ی صف‌شکنی و شمشیرزنی تصرف کند بی آن که از جاده عصیان ملوک را سالک باشد و بی آن که خراج یک قصبه را مالک گردد. ملک روم با چنان لشکر و مملکت از بی‌باکی‌های او اندیشناک می‌بود...

این لشگرکشی‌ها، در آغاز از سوی آق‌قویون‌لوها، جدی گرفته نشد. حتا سلطان یعقوب آق‌قویون‌لو پسر اوزون حسن، بر این باور بود که: ^{۲۲}

چه چیزی از لشگرکشی یک نفر شیخ می‌تواند اتفاق بیفتد و یک نفر شیخ، چه کاری می‌تواند بکند؟

سرانجام سلطان جنید در نبرد با امیر خلیفه‌الله شیروان شاه کشته شد. پس از سلطان جنید، فرزند بزرگ‌تر وی، به نام سلطان حیدر به جای پدر نشست: ^{۲۳}

آن حضرت، ارشد اولاد سلطان جنید بود و خواهرزاده‌ی حسن پادشاه [اوزون حسن آق‌قون‌لو] و از این دو جهت، انوار سلطنت و هدایت از ناحیه‌ی همایونش، ظهور داشت.

سلطان حیدر نیز به شیروان لشگر کشید؛ اما فرخ‌یسار شروان شاه، به یاری سپاهیان که یعقوب آق‌قویون‌لو، جانشین اوزون حسن در اختیارش قرار داده بود، نیروهای سلطان حیدر را در تبرسران در هم شکست و خود وی نیز روز ۲۸ تیر ۸۶۷ (۹ ژوئیه ۱۴۸۸ / ۲۹ رجب ۸۹۳) در جایی که از قتل‌گاه پدرش زیاد دور نبود کشته شد: ^{۲۴}

به ظاهر، نخستین کس از صفویان «که ادعای سیادت کرد و نسبت خود را به امام موسی کاظم رسانید، شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل اول بود... اما به طوری که از تواریخ زمان برمی‌آید، این نسب‌نامه، اساس درستی ندارد و از تحقیقات جدید نیز به ثبوت رسیده است که فیروز شاه بن زرین کلاه، جد هفتم شیخ صفی‌الدین، از کردستان در حدود سال ۵۶۹ قمری (۵۵۲ خ / ۱۱۷۴ م) به آذربایجان آمده است و اجداد صفویه اصلاً ایرانی بوده و حتا به زبان آذری، یعنی زبان بومی



آذربایجانی سخن می‌گفته‌اند. به‌طوری که از شیخ صفی‌الدین، یازده دوبیتی و دو جمله به‌نثر به زبان آذری، در دست است.

آن‌گونه که از کتاب‌های تاریخ مربوط به زمان شیخ صفی‌الدین و فرزندانش برمی‌آید، از زمان شیخ صفی‌الدین که ترک و تاجیک (لشگری و کشوری) در آذربایجان به‌طور کامل از هم جدا و مشخص بودند، از بومیان و ایرانی‌نژادان آن سامان شناخته می‌شدند. شیخ صفی‌الدین، به زبان آذری (زبان بومی آذربایجان) سخن می‌گفته و زبان ترکی و مغولی را در مکتب‌خانه آموخته بود.



په نوشت‌های گفتاریکم

- ۱ - تاریخ گزیده - به کوشش عبدالحسین نوایی - تهران ۳۹ - ۱۳۳۶ - ر ۶۷۵
- ۲ - پیدایش دولت صفوی - ر ۱۲۹
- ۳ - تاریخ ایران - دوره صفویان - ر ۱۰
- ۴ - تاریخ عالم‌آرای عباسی - ر ۱۵
- ۵ - محمد قزوینی - فرمان سلطان احمد جلایر - مجله یادگار - ج ۱ - شماره ۴ - ۱۹۹۴ م. صص ۲۵-۲۹ / جهانگیر قائم مقامی - فرمان‌های منسوب به سلطان احمد جلایر - بررسی‌های تاریخی - ج ۳ - شماره ۵ - تهران ۱۳۴۵ - رر ۲۷۳-۲۸۰
- ۶ - تاریخ عالم‌آرای امینی - فضل‌الله روزبهان خنجی - نسخه‌ی عکسی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران - رر ۱۴۵-۱۳۶
- ۷ - تاریخ عالم‌آرای عباسی - رر ۱۷ - ۱۶
- ۸ - پیدایش دولت صفویه - ر ۱۳۱
- ۹ - همان - ر ۱۷
- ۱۰ - تاریخ مفصل - عباس اقبال - ر ۴۶۶ / پیدایش دولت صفوی - ر ۱۸۲
- ۱۱ - تورک ادبیاتینه ایلیک متصوفلر Musulman Mond du Revue (ج ۳ - ۱۹۲۱ م - رر ۲۸۲ - ۲۳۵)
- ۱۲ - مراد از جوان مرد، جوان زنان نیز هستند که در پاره‌ای از موردها، نقش اساسی در این گونه کوشش‌ها داشتند. برای آگاهی بیش‌تر، نگاه کنید به «سمک عیار».
- هنوز در آذربایجان، اصطلاح «جوان زن» در کنار جوان مرد، پا برجاست.
- ۱۳ - ابن بطوطه - ر ۳۲۸-۳۱۵ / مطالعاتی درباره تاریخ و... آذربایجان - رر ۶۵-۶۳
- ۱۴ و ۱۵ - تاریخ عالم‌آرای عباسی - ر ۱۷
- ۱۶ - تاریخ عالم‌آرای امینی - ر ۶۳ / پیدایش دولت صفویان - ر ۱۹۴
- ۱۷ و ۱۸ - خلاصه التواریخ - ج ۱ - ر ۳۵
- ۱۹ - پیدایش دولت صفوی - ر ۱۵۴
- ۲۰ و ۲۱ - عالم‌آرای امینی - رر ۱۵۴ - ۱۳۶
- ۲۲ - تاریخ عالم‌آرای امینی - ر ۷۰ / پیدایش دولت صفوی - ر ۱۵۶
- ۲۳ - خلاصه التواریخ - ج ۱ - ر ۳۶
- ۲۴ - تاریخ زندگی شاه عباس - ج ۱ - ر ۳



گفتار دوم خان گاه صفی

بخش یکم - پایگاه اجتماعی و پیروان خان گاه صفی

پاره‌ای از تاریخ‌نویسان، بدون ژرف نگری بر رخدادها و رویدادها، پایه‌های نوشته‌های خود را بدون بررسی و پژوهش، بر نوشته‌های دیگران می‌گذارند و بدین گونه است که همان تاریخ‌نویسان، پیروان نخستین خان گاه صفی را تنها قزل‌باش‌ها و آن‌ها را «تورک» خوانده‌اند. در حالی که بیشینه‌ی کسانی که اسماعیل نوجوان را تا رسیدن به پادشاهی همراهی کردند، «کبود رختان تالش» و مردم سیاه کوه (قره داغ) بودند. در نبرد چالدران نیز همه‌ی سربازان پیاده که تا آخرین نفر ایستادند و جان باختند، از مردم تالش و سیاه کوه بودند.

از این رو، برخلاف نوشته و باور نادرست بسیاری از تاریخ‌نگاران، بیشینه‌ی مریدان خانقاه اردبیل، نه تورک زبان بودند و نه مرکب از به اصطلاح هشت ایل روم‌لو، شام‌لو، موصل‌لو، استاج‌لو، ذوالقدر، قاجار و افشار. هم‌چنین، باید دانست که:^۱

در آناتولی، قبیله و طایفه‌ای، به نام روم‌لو، شام‌لو و موصل‌لو، وجود نداشت.

بلکه به پیروانی که از روم به گرد خانقاه صفی جمع شده بودند، «روم‌لو» می‌گفتند. به پیروان آمده از موصل و حومه «موصل‌لو» می‌گفتند و آنانی را که از حلب و شام آمده بودند «شام‌لو» می‌نامیدند. تنها اویماق استاج‌لو، از طوایف آناتولی بودند. ذوالقدریان و تکلویان، پسر دولت صفوی، به ایران آمدند:^۲

اسناد تاریخی به وضوح می‌رسانند که از کشور روم [روم شرقی] طایفه و



ایماق چادر نشین، مردم گله دار و خانه کوچ به آذربایجان نیامده بودند؛ بلکه تنها مریدان رزمنده در لشکر کشی های شاه اسماعیل شرکت داشتند.

پس از آن که پاره ای از قوم های تورک (تورانی + اورال - آلتایی) به دین اسلام گروانیده شدند و یا خود گرویدند، راهشان به درون سرزمین های ایرانی نشین که در آن زمان در اشغال دستگاه خلافت بود، هموار شد. اقوام تورک (تور / تورج / تورک) که در کشتن و خونریزی بی پروا بودند و این صفت را بیش تر، از صفت های دیگر داشتند، به عنوان سپاهی مزدور، به خدمت فرمانروایان عرب درآمدند و سرانجام به دستگاه خلیفه نیز راه یافتند.^۲

از آن جا که آنان در خونریختن و آویختن بی پروا بودند، رفته رفته نام «تورک» با خونریز و ستم گر و انسان کش، یکی شد. به گونه ای که شاعران میهن ما نیز از عنوان تورک، برای معشوقه ای جفا پیشه ی خود، بسیار نام برده اند.

هم چنین، رفته رفته زبان تورکی، زبان ویژه ی جنگ آوران و خونریزان شد و از این رو، کسانی که می خواستند در سلک لشگریان و سپاهیان مزدور درآیند، می کوشیدند تا حتا اگر شده واژگانی چند به تورکی بگویند تا مهیب و خونریز بنمایند. چنین شد که بسیاری برای زورگویی به دیگران و ایجاد ترس در آنان، زبان به تورکی گردانیدند و یا تورکی گفتند که دیگران آنان را خونریز و جنگ دوست پندارند. و چنین بود که اصطلاح «تورک و تاجیک» نمایان گر و نشان دهنده ی «خونریز و جنگ دوست» و «اهل خرد و قلم و کار و کوشش و پیشه و هنر» گردید. در اصطلاح امروز، تورک و تاجیک، برابراست با «لشگری» و «کشوری».

چنان که از نوشته های به جای مانده بر می آید، به یقین در زمان شیخ صفی الدین، «تورک و تاجیک» در آذربایجان به طور کامل از هم جدا و مشخص بودند. از این رو، بسیاری از مریدان (از زمان شیخ جنید به بعد که شیوه ی «غزا» و کاربرد جنگ افزار شیوه ی کار این خاندان شد) برای این که خونریز و مهیب بنمایند، می کوشیدند تا واژگانی را به «تورکی» در گفت و گوی روزانه به کار برند. بدین سان، از آن دوران به بعد، رفته رفته زبان تورکی، زبان محاوره ای این گونه مریدان شد. گر چه تورکی آنان، دست و پا شکسته و بسیار کم واژه بود.

این سنت، چنان ریشه گرفت که حتا شاه سلطان حسین صفوی نیز برای آن که خ و خونریز بنمایند، بارها در هر روز واژه ی «یاغشی» (خوب) را به کار می گرفت.



که در پاره‌ای از تاریخ‌ها برای تمسخر، او را «شاه سلطان حسین یاغشی» نامیده‌اند. میردانی که از حلب و شام (یا مناطق سوریه و لبنان امروز) آمده بودند، به طور قطع تورک زبان نبودند. به همین ترتیب، موصل‌لوها که از مناطق موصل و اطراف آن، ارادت خانقاه صفی را پذیرفته بودند، اکثریت کرد بودند، نه تورک. همه روم‌لوها هم با توجه به گسترش زبان فارسی در آسیای کوچک، تورک زبان نبودند و البته در میان آن‌ها تورک‌زبانان نیز وجود داشتند. اوشارها (افشارها، آدشارها و...) کرد بودند. ترک‌مانان (تورمانان) نیز چنان که از نامشان پیداست، آمیخته‌ای از تورانیان (یا ایرانیان بیرونی) با ایرانیان اند. تکه‌لوها و ذوالقدریان نیز پس از بنیان‌گذاری شاهنشاهی صفویان به ایران آمدند.

تکه‌لوها پس از ایجاد شورش‌های بسیار و کشتارهای زیاد در ایالت تکه و نبرد با ارتش عثمانی، به سرکردگی یک شورشی به نام شاه‌قلی [غلام شاه] سرانجام خود را به خاک ایران رساندند. سپاهیان و پیروان شاه‌قلی در آغاز، مرکب از روستاییان بی‌زمین بودند که چیزی برای از دست دادن نداشتند و بر این باور بودند که در صورت کشته شدن به بهشت خواهند رفت. در این قیام، فقر و تنگ‌دستی به گونه‌ای با آیین تشیع در هم آمیخته بود.

شورشیان تکه‌لو در نبرد با عثمانی، شکست‌های سنگین بر آن‌ها وارد کردند. سرانجام سلطان عثمانی، وزیر اعظم خود خادم‌علی را به جنگ آنان گسیل کرد. تکه‌لوها، در نبرد با سپاهیان پر شمار عثمانی، به سوی مرز ایران پس نشستند.

جلالی‌ها هم از کسانی بودند که در قلمرو عثمانی زندگی می‌کردند و مدت‌ها با آن دولت از در مخالفت درآمده بودند. آنان در چندین جنگ، سرداران تورک را شکست دادند ولی سرانجام مغلوب شدند و در سال ۱۰۱۶ مهی (۹۸۵ خورشیدی) به ایران پناه آوردند و شاه‌عباس ایشان را به مهربانی پذیرفت.

پیروان خانقاه اردبیل را «قزل‌باش» می‌گفتند. نام قزل‌باش، به دلیل کلاه تاج‌گونه‌ی سرخی بود که بر سر می‌گذاشتند که نشانه‌ی سربازی در راه طریقت بود. تاج سرخ آنان، نشان «خونین» است. «آ:ا:» بود. البته در تاریخ جهان آراء، برگزیدن این کلاه را مربوط به خواب دیدن سلطان حیدر علی (ع) دانسته‌اند.



پایه‌ی کلاه یا تاج قزل‌باش، کلاه نم‌دین سرخ‌رنگی بود با نوک بلند قطور که در این بخش، دارای ۱۲ چین کوچک یا دوازده ترک داشت (شاید به نشانه‌ی ۱۲ امام).

به گرد کلاه دستاری سپید یا سبز، از ابریشم یا پشم می‌پیچیدند که نوک سرخ و ۱۲ ترک آن بیرون می‌ماند و به گونه‌ی ویژه‌ای، خودنمایی می‌کرد. این کلاه را «تاج» می‌نامیدند.

از دوران شاه‌تهماسب اول به بعد، تاج قزل‌باش‌ها که در آغاز، ساده و بی‌آلایش بود و نشان صوفی‌گری و جان‌بازی و فرمان‌برداری از مرشد کامل به‌شمار می‌رفت، دگرگون شد. آن را به گوهرها و پره‌های رنگین آراستند. به گونه‌ای که این تاج، برخلاف گذشته، نشان فرمان‌روایی و قدرت و شوکت شد.

از دوران شاه‌عباس بزرگ به بعد، از آن‌جا که تاج قزل‌باش خیلی سنگین و بزرگ شده بود، تنها آن را در تشریفات و پذیرایی‌های رسمی و در روزهای عید به سر می‌گذاشتند. در دیگر زمان‌ها از عمامه‌ی ساده‌ای بدون تاج، بهره می‌گرفتند. بدین‌سان، دستاری از پشم یا ابریشم، آشفته و بی‌ترتیب، دور سر می‌پیچیدند؛ به گونه‌ای که سر برهنه‌ی آنان از میان عمامه پیدا بود و گاهی به همین هیأت نیز به حضور شاه می‌رفتند؛ اما کارکنان دولت‌خانه و کسانی که در مجلس شاه دارای مقام و وظیفه‌ی ویژه‌ای بودند، همیشه تاج بر سر داشتند.



بخش دوم - تور و تورک ، توران و تورکان

در یورش مغولان، به گونه‌ی هجوم عربان، رفته‌رفته قبیله‌های مغول تورک زبان، در جای‌جای ایران، جای‌گیر شدند. همان گونه که در هجوم عربان، قبیله‌های عرب، صحرای خشک و سوزان عربستان را رها کردند و در سرزمین سرسبز ایران، خانه‌گزیدند.

البته پیش از مغولان، در یورش خلیفه‌ی عباسی به آذربایجان برای سرکوب بابک خرم‌دین، گروهی از سربازان و افسران تورک زبان خلیفه، در این منطقه ماندگار شدند. بدین‌سان، می‌توان از این رخداد به عنوان نخستین جای‌گزینی زبان تورکی در آذربایجان نام برد.

به دنبال مغولان، یورش تیمور که بیش‌تر سپاهیان را مغولان و تورکان تشکیل می‌دادند، روند جای‌گزینی قبیله‌های مغول و تورک زبان در سرزمین ایرانیان، گسترش یافت.

هنگام یورش مغولان، با وجودی که اسلام آوری قبیله‌های تورک باعث شده بود که به درون ایران شهر راه یابند؛ اما هنوز از سرزمین‌های درونی فلات ایران. بسیار به دور بودند. باید گفت که مرز خاوری زمینِ تورکان و سامان جنوبی خاک تورک‌نشین در شمال ایران بزرگ، بدین‌سان بود:^۴

صحرای تکه [جایی در ختا و ختن] (سین کیانگ) و کنار قزل‌سو (کاشغردریا) و کناره‌های رود تارم (یارکند دریا) و کنار دریاچه‌ی ایسیگ‌گول در شمال ایران بزرگ. صرف‌نظر از سرحدات امروز، تورکان در دو طرف رودخانه‌ی «چو» و «دریاچه‌ی» «بالخاش» و «قراغول» و شمال دریاچه‌ی خوارزم (آرال) و شمال شبه جزیره‌ی منقشلاق ... ساکن بوده‌اند.

شاخه‌های اصلی نژاد ایرانی یا اقوام اصلی ایرانی عبارت بودند از: ایرانی‌ها (ایرها)، تورها (تورانی‌ها)، سیریم‌ها (سلم‌ها «سلمان» یا سرمت‌ها یا سارامات‌ها شاید سمنگانی‌ها)^۵ و داهی‌ها^۶ که در فروردین یشت، به روشنی از آن پنج تیره نام برده شده است و فرآشون زنان و مردان سرزمین‌های مزبور، به‌ترتیب بالا ستوده شده‌اند.



موطن ایرانی‌ها پیش از کوچ (کمابیش ۹ هزار سال پیش از میلاد مسیح) در شمال خاوری آسیا و در عرض‌های بالاتر از ۳۳ درجه شمالی بوده است. با سپری شدن دوران یخبندان (شرح آن در: «ون‌دی‌داد» - فرگرد دوم - بند ۲۱ تا ۴۲ - آمده است) در اثر فوران جمعیت ایرانی‌ها، زمین بر آنان تنگ می‌شود. از این رو، گروهی از آنان (ایرهای، ایرانی‌ها) راه جنوب (نیم‌روز) را در پیش می‌گیرند. به گفته‌ی «ون‌دی‌داد»، ایرانی‌ها به پیشوایی «جم» پسر وی‌ونگ‌هان، سه بار به سوی نیم‌روز به حرکت آمدند و هر بار، سه بهره از زمین را گشودند.

آنان، نخست از سیر دریا گذشتند و در سرزمین میان سیر دریا و آمودریا، ساکن شدند و سپس از آمودریا نیز گذشتند و در سرزمین‌هایی که جای گرفتند همان‌هایی هستند که در فرگرد یکم «ون‌دی‌داد» از آن‌ها نام برده شده است. در فرگرد یکم - بند سه - به روشنی اشاره به ایران‌ویج، نخستین سرزمین ایرانی‌هاست که:^۷

اهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی ازدها را در رود دایی تیا بیافرید و زمستان دیو آفریده را بر جهان هستی چیرگی بخشید.

ایران‌ویج در اثر یخبندان برای باشندگان آن سخت شد به گونه‌ای که:^۸

در آن‌جا، ده ماه زمستان [بود] و دو ماه تابستان. در آن دو ماه نیز هوا برای آب و خاک و درختان، سرد [بود]

بدین سان، ایرانی‌ها، در این مهاجرت از دیگر تیره‌های ایرانی جدا شدند و سرزمین اصلی را به تورها، سلم‌ها، سایتی‌ها، داهی‌ها و... واگذاشتند. این مهاجرت، کمابیش دو هزار سال به درازا کشید و در پایان هزاره چهارم از گاه‌شماری دوازده هزار ساله‌ی ایرانیان به پایان رسید.

در دوره‌ی کیومرث یا کمابیش در سال‌های میانی سده‌ی هفتم پیش از میلاد، ایرانی‌ها توانستند نخستین دولت فراگیر ملی بر پهنه‌ی فلات ایران را که ثبت اسناد میهن ما شده است، بر پا کنند. در فروردین یشت (بند ۸۷) به روشنی به این مساله اشاره شده است:^۹

فروشی کیومرث اشون را می‌ستاییم، نخستین کسی که... از او، خانواده‌ی سرزمین‌های ایرانی و نژاد ایرانی، پدید آمد

در نتیجه همان‌گونه که اشاره شد، پس از مهاجرت گروه‌هایی از تیره‌های ایرانی سرزمین‌های شمال خاوری آسیا برجامانند.

رفته رفته در این سرزمین سخت و این زندگانی بیابان‌گردی، میان تورانی‌ها و اقوا



- آلتایی، آمیزش‌هایی به وجود آمد که نتیجه‌ی آن مردمانی دو رگه بودند. از یک سو تورانی و از سوی دیگر، اورال و آلتایی.

البته باید به یاد داشته باشیم که ترکمان‌ها یا به اصطلاح درست‌تر «تورمان»‌ها، فرآیند آمیزش تورانیان و ایرانیان است. در شاه‌نامه با ظرافت تمام به این مساله اشاره شده است:^{۱۰}

بگفتا که از مام، خاتونیم
زسوی پدر، آفریدونیم

و یا :

بگفتا که من، خویش گرسیوزم
به شاه آفریدون، کشد پروزم

هم‌چنین در اثر این آمیزش، زبان این دو گروه یعنی تورانیان و مردمان اورال - و- آلتایی، اندکی نیز درهم آمیخته شد. بدین‌سان می‌توان زبان «تورکی» را آمیخته‌ای از زبان مردمان تورانی ایرانی‌نژاد و اندکی از زبان مردمان اورال - و - آلتایی دانست.

آن‌چه که امروز از آن به عنوان زبان تورکی نام برده می‌شود. دارای ساختار دستوری تورانی است که با ساختار دستور زبان‌های کهن و باستانی ایران هم‌سان است. در این زبان، افعال و پاره‌ای قیود و واژگان زبان‌های اورال - و - آلتایی وارد شده است. در نتیجه می‌توان گفت که زبان تورکی، آمیزه‌ای است از زبان تورانی (ایرانی) و واژگان محدودی از زبان‌های اورال - و - آلتایی. البته چنان که گفته شد، ساختار دستور زبان مزبور، دارای ساختار دستور زبان‌های ایرانی است. مانند : ایرانی کهن و باستان، لاتین، آلمانی، روسی و...

پس از شکل‌گیری ایران زمین، به ویژه در دوران باستان، ایرانیان، دیگر تیره‌های ایرانی یعنی (تورانی‌ها و سرمته‌ها) را ایرانیان برونی (ایرانیان خارجی) می‌نامیدند :^{۱۱}

هنگامی که پارس‌ها جای آشوریان، بابلی‌ها و مادها را برای سیادت در آسیای مقدم گرفتند، مشغول شدند که ایران مقیم و بادیه‌نشین [یک جانشین و شهرنشین] را از تهاجمات تازه‌ی سکنه‌ی ایران خارجی، مصون و محفوظ بدارند. بنا به روایت هرودوت، آخرین لشگرکشی کورش علیه ماساژت‌ها، یعنی سیت‌ها [سکایی‌ها] بود (حدود ۵۲۹ پ.م / ۱۱۴۰ پ.ه). ... داریوش نخستین لشگرکشی بزرگ خود را علیه سیت‌های اروپا به عمل آورد.

(۵۱۲-۵۱۴ پ.م / ۱۱۳۳-۱۱۳۵ پ.ه). وی از تراس (تراکیه) و بساآبی فعلی، وارد مرغزارها شد. صحرانوردان سیت [سکایی]، با تعقیب همان تاکتیک



و راه و رسم معمول، به جای ایستادگی و قبول پیکار برابر داریوش، عقب‌نشینی اختیار نمودند و همواره داریوش را دورتر به میان صحرای خشک و بی‌آب و علف و برهنه می‌کشاندند. داریوش به فتوای عقل و دوراندیشی، به موقع از پیش‌روی صرف‌نظر نمود... در حقیقت این اقدام برای شاهنشاه هخامنشی، اجرای یک اندیشه‌ی سیاسی بسیار طبیعی به شمار می‌رفت. یعنی، پارسی نمودن ایران خارجی و ایجاد وحدت ایران.

ایرانیان و تورانیان، هر دو از یک دودمان‌اند. در حالی که «تورکان» فرآیند آمیزش تورانیان و اقوام اورال - و - آلتایی می‌باشند. از این رو، در می‌یابیم که تورانیان و تورکان، از یک نژاد و ریشه نیستند. بعدها، پس از آن که اقوام تورک به درون «ایران شهر» نفوذ کردند، پاره‌ای از نویسندگان و نسخه‌برداران، این دو نام را مترادف هم به کار گرفتند. به ویژه نسخه‌برداران شاه‌نامه، این کار را کردند و در جای جای شاه‌نامه به جای «تور» تورک و به جای «توران» تورکان را به کار گرفتند. در حالی که در هر کجای شاه‌نامه، به جای واژه‌ی تورک «تور» و به جای واژه‌ی تورکان «توران» به کار گرفته شود، در صلابت و روانی شعر تاثیر نمی‌کند.

در سال ۲۰۴ پم (۸۲۵ هـ) چینی‌ها برای جلوگیری از نفوذ و هجوم اقوام اورال - و - آلتایی، کار ساختمان دیوار چین را به پایان بردند. درازای دیوار چین، دو هزار کیلومتر بود که با انشعاب‌ها و پیچ و خم‌ها، به ۳۲۰۰ کیلومتر می‌رسید. بلندی این دیوار ۶ تا ۱۵ متر و ستبرای آن ۴ تا ۷ متر است. با کشیدن این دیوار، چین از مغولستان جدا شد: ^{۱۲}

پیش از ساختن این دیوار، سرریز اویماق‌های اورال - و - آلتایی، به چین می‌ریخت. پس از کشیده شدن این دیوار، بیش‌تر ایلات و طوایف مختلف ساکن در مغولستان و دشت‌های همسایه، به مغرب روی آوردند و پس از پیدا کردن گذرگاه‌های رشته‌کوه‌های آلتایی و تیان‌شان، به خاک ایران ویج = پاردریا = وراود = ماورالنهر، سرازیر شدند.

در آغاز ایرانیان کوشیدند تا به شیوه‌ی چینیان از هجوم ایلات مغول و تورک به درون ایران شهر جلوگیری کنند. از این رو: ^{۱۳}

فیروزبن یزدجرد، دیواری آن سوی سیر دریا، میان ایران شهر و سرزمین تورک ساخت.

اما چنان که گفته شد، بر اثر ساختمان دیوارچین، فشار اقوام و ایلات اورال - و - آلتا؛ باختر افزایش گرفت و در این فرآیند، رفته رفته آنان از سده‌ی ششم میلادی یا او



ساسانیان، اندکی به درون ایران شهر نفوذ کردند. فروپاشی دولت ساسانیان و اسلام آوردن ایلات و قبایل تورک مانند غز و قبچاق، باعث شد که آن‌ها بیش‌تر و بیش‌تر در فرارود نفوذ نمایند و سرانجام موفق شدند که از سده‌ی چهارم هجری، حکومت‌هایی در آن نواحی پدید آورند. بدین‌سان، رفته‌رفته در آن نواحی زبان‌تورکی رواج یافت. از این‌رو^{۱۴}:

چنین گمانی پدید آمد که گویا تورانیان، تورک بوده‌اند.

نزدیکی نام «تور» و «تورک» باعث شد تا این‌پندار به میان نوشته‌های پاره‌ای از مورخان اسلامی نیز راه یابد؛ اما مسعودی که در دوره‌ی برپایی نخستین حکومت‌های تورک در فرارود می‌زیست، می‌نویسد:^{۱۵}

مولد افراسیاب به دیار تورک بود و آن خطا که مولفان کتب تاریخ و غیر تاریخ کرده‌و او را تورک پنداشته‌اند، از همین‌جا آمده‌است.

«طبری» در رابطه با پایان کار ساسانیان و کشته شدن یزدگرد سوم در مرو، به دستور و تحریک ماهوی سوری، فرماندار منطقه می‌نویسد:^{۱۶}

ملکی بود، نام ماهوی و خراسان همه او داشت از پیشی یزدگرد تا کنار جیحون [سیحون] و آن طرف جیحون [سیحون]، خاقان داشت، ملک تورک.

البته می‌دانیم که زادگاه افراسیاب، سرزمین‌های تورانی‌نشین بود که بعدها در اثر اختلاط تورانی‌ها با اقوام اورال - و - آلتایی، عنصر تورک و سرزمین تورک‌نشین و... به وجود آمد. در سپیده دم یورش تازیان بر ایران یعنی در سده‌ی هفتم میلادی، هنوز در کاشغر و کوچا و... به زبان‌هایی از خانواده‌ی ایرانی، گفت‌وگو می‌شد:^{۱۷}

در قرن هفتم میلادی، لهجه‌های هند و اروپایی [ایرانی - تورانی] در کاشغر و کوچا و بلاشک در کاشغر تکلم می‌شده، ما را به این فکر می‌اندازد که ساکنان واحه‌ی تاریم یا لااقل بعضی از آن‌ها، به خانواده هند و اروپایی^{۱۸} [ایرانی] متعلق بود. زبان کوچی، آن‌چنان که در قرن هفتم [میلادی] وجود داشته و به ما رسیده، شباهت‌ها و رابطه‌هایی با زبان هند و ایرانی وهیتی و زبان ارمنی و اسلاو دارد.

اما همیشه سرزمین فرارود یا پارارود، سرزمینی ایرانی‌نشین بود و مرزهای ایران‌شهر با سرزمین تورکان، همیشه مشخص بود. بدان‌گونه که سرزمین تورکان در آن سوی دریا (سیحون) قرار داشت.



مرزهای تورکستان

در سال ۳۲۲ ق (۳۱۳ خورشیدی)

ابواسحاق ابراهیم محمدالفارسی الاصلطخری که در سال ۳۲۲ هجری قمری (۳۱۳ خورشیدی)

در گذشته است در « ذکر دیار ماورالنهر » می نویسد :^{۱۹}

جانب شرقی ماورالنهر، راشت و مامر و حدود ختل از حد زمین هندوستان،
بریک خط است.

جانب غربی [ماورالنهر]، ولایت غزنه و حد طراز بر تقویس بازگردد تا فاراب و
بیسکند و سغد سمرقند و نواحی بخارا تا خوارزم و کنار دریا
و جانب شمالی [ماورالنهر]، حدود تورکستان تا حد فرغانه و طراز بر خط راست
به حکم آن که ختل بر جریاب است.

و جانب جنوبی، از جیحون نخست از بدخشان درآید تا دریای خوارزم، برخطی
مستقیم و ختل را در شمار ماورالنهر نهادیم زیرا که ختل میان رود جریاب و وخی
آب افتاده است.

[وی در جای دیگر می نویسد: ... هیچ دارالحرب، صعب تر و دشوار تر از
تورکستان نیست و خوارزم ثغراسلام در پیش تورکستان و همه ی ماورالنهر، ثغر
است.



مرزهای تورکستان

در سال ۳۷۲ ق (۳۶۱ خورشیدی)

صاحب کتاب حدود العالم من المشرق و المغرب که تالیف آن در سال ۳۷۲ هـ ق (۳۶۱ خورشیدی) به پایان رفته است، مرزهای ایران شهر و سرزمین اقوام تورک را به روشنی نشان می‌دهد. در فصل «سخن اندر ناحیت ماورالنهر و شهرهای وی» می‌خوانیم:^{۲۰}

و این است عظیم و آبادان و بسیار نعمت و در [دروازدهی] تورکستان و جای
بازرگانان.

وی درباره‌ی فرغانه می‌نویسد:^{۲۱}

ناحیتی است آبادان و بزرگ با نعمت‌های بسیار و اندر وی کوه بسیار و دشت و شهرها و
آب‌های روان و در [دروازدهی] تورکستان است. ناحیتی و درباره‌ی اسپجیجاب می‌نویسد:^{۲۲}

ناحیتی است بر سر حد مسلمانان و کافران [یعنی تورکان شمنی] جایی
بزرگ است و آبادان و بر سر حد تورکستان و هر چیز از همه تورکستان خیزد، آن‌جا
افتد.

نویسنده‌ی حدود العالم، درباره‌ی کاژ (کات) مرکز خوارزم می‌نویسد:^{۲۳}

و کاژ قصبه خوارزم است و در [دروازدهی] تورکستان غوز [غز] است و بارگاه
تورکان و تورکستان و ماورالنهر و خزران.

و درباره‌ی گرگانج می‌نویسد:^{۲۴}

گرگانج شهری است که اندر قدیم ملک خوارزم شاه بودی و اکنون (۳۷۲ قمری)
پادشایش جداست و پادشاه او را امیر گرگانج خوانند و شهری است با خواسته بسیار و
در [دروازدهی] تورکستان است.



مرزهای تورکستان

در سال ۶۲۱ ق (۶۰۳ خورشیدی)

یاقوت در معجم البلدان که پایان تالیف آن در سال ۶۲۱ هـ ق (۶۰۳ خ) می‌باشد، زیر واژه‌ی تورکستان می‌نویسد: «اسم جامع لجميع بلاد تورک» [نام همگانی برای همه‌ی سرزمین‌های تورک‌نشین]. فراموش نکنیم که درست در همان سال‌هایی که یاقوت در پی گردآوری مطالب جغرافیایی ایران بود، چنگیز مغول، دست‌اندرکار سوختن و ویران کردن ایران و کشتار ایرانیان بود.

یاقوت در شرح بلاد تغرغز می‌نویسد:^{۲۵}

وسیع‌ترین بلاد تورک، بلاد تغرغز است و سامان ایشان، چین و تبت است و سایر ترکان خزلخ [شاید تصحیفی از خزلخ باشد] و کیماب و تغرغز و جفر و بجناک و بذکش و اذکش و خفشان و خرخیز [قرقیز] اند و حدود ایشان، از ملک مسلمان‌نشین فاریاب است.

یاقوت در شرح نام جغرافیایی یفیدیه می‌نویسد:^{۲۶}

و یفیدیه، دیه و شهرکی میان خوارزم و جند است و جند از نواحی تورکستان است.

وی در وصف جند می‌نویسد:^{۲۷}

شهر بزرگی در بلاد تورکستان است که میان آن و خوارزم، ده روز راه است و بلاد تورک را از ماورالنهر نزدیک به سیر دریا می‌گیرند.

یاقوت درباره ختن می‌نویسد:^{۲۸}

شهر و ولایتی است، پایین تراز کاشغر و آن طرف بوزکند که جز بلاد تورکستان به شمار است.

او درباره شلجیک می‌نویسد:^{۲۹}



شهری از ناحیه‌ی طراز، از حدود تورکستان برکناره‌ی سیحون است.

نویسنده‌ی کتاب مجمع‌البلدان در باره‌ی کاسان می‌نویسد:^{۳۰}

کاسان شهر بزرگی است در اول بلاد تورکستان، آن طرف رود سیحون
[سیردریا] و آن طرف شاش [چاچ] و قلعه‌ی حصینی دارد و بیابان اخسیک بر
دروازه‌ی آن است.

یاقوت درباره‌ی کاشغر می‌نویسد:^{۳۱}

شهری است با دهکده‌هایی اطراف آن، از سمرقند و نواحی آن، بدان جا راه
است و در میانه‌ی بلاد تورکستان است.

بدین‌سان در می‌یابیم که هنوز در سال ۳۷۲ ق یا ۳۶۱ خورشیدی و حتا در سال ۶۲۱ ق (۶۰۳
خورشیدی):^{۳۲}

مردمانی که به نام تورکان شناخته شده‌اند، برای خود خاک جداگانه‌ای
داشته‌اند و مولد منشا و مسقط‌الراس ایشان، خارج سرزمین ایرانی‌نشین یاردریا
= وراود = (ماورالنهر) بوده است.

با در نظر گرفتن نوشته‌ی کتاب‌های مسالک و ممالک، حدود العالم و معجم البلدان که فاصله‌ی زمانی
آن‌ها کمابیش ۳۰۰ سال است، به این نتیجه می‌رسیم که حدود شرقی زمین تورکان و سامان جنوبی
خاک تورک‌نشین در شمال ایران بزرگ، این گونه بوده‌اند و تورکان در شمال شرق خاک ایران‌زمین،
در این نقاط زندگی می‌کردند:^{۳۳}

صحرای تکه... در تورکستان چین [ختاوختن] (= سین کیانگ) و کنار قزل‌سو
(= کاشغردریا) و کناره‌های رود تارم (= یارکنددریا) و کنار دریاچه‌ی
ایسیک‌گول در شمال ایران بزرگ.

صرف‌نظر از سرحدات ساختگی امروز، تورکان در دو طرف رودخانه‌ی «چو»
و دریاچه‌ی بالخاش و «قراگول» و شمال دریاچه‌ی خوارزم (آرال) و شمال
شبه جزیره منقشلاق... ساکن بوده‌اند.^{۳۴}

در شمال این خط کمربندی است که ایالات و طوایف و تیره‌های گوناگون تورک (اورال - و
- آلتایی)، می‌زیسته‌اند.^{۳۵}



بی‌نوشت‌های گفتار دوم

- ۱ - مطالعاتی درباره‌ی ... آذربایجان - ر ۵۷
- ۲ - همان - ر ۶۲
- ۳ - تاریخ سیاست خارجی ایران ... - ر ۵۷
- ۴ - راهنمای قطغن و بدخشان - ر یازده
- ۵ - استاد ابراهیم پورداود بر این باور است که «تعیین مملکت سائیتی به کلی غیر ممکن است». پاره‌ای از خاورشناسان آن را چین دانسته‌اند که مورد تایید همگان نیست.
- ۶ - نام سرزمینی بود که گویا در کرانه‌ی سیر دریا (سیحون) قرار داشت که قبیله‌هایی به نام «داهه» در آن می‌زیسته‌اند. شاید این سرزمین همان باشد که جغرافیا نویسان از آن با نام «دهستان» یاد می‌کنند. (اوستا - کهن‌ترین سروده‌های ایرانی در ۸۱-۹۸۰) در دوران اشکانیان، داهی‌ها در بازگرداندن پادشاهی به اردوان نقش برجسته‌ای دارند (کمابیش ۳۶ میلادی). در دوران اشکانیان داهی‌ها در گرگان می‌نشستند.
- ۷ - اوستا کهن‌ترین سرودهای ایرانیان - ج ۲ - ون‌دی‌داد - فرگرد یکم - بند ۳ - ر ۶۵۹
- ۸ - همان بند ۴
- ۹ - همان - ج ۱ - فروردین‌یشت - بند ۸۷ - ر ۴۲۳
- ۱۰ - شاهنامه فردوسی - چاپ‌های گوناگون
- ۱۱ - امپراتوری صحرانشینان - رر ۳۸-۳۹
- ۱۲ - راهنمای قطغن و بدخشان - ر شش
- ۱۳ - سنی ملوک‌الارض و الانبیاء - ر ۲۷
- ۱۴ - آذربایجان و اران - ر ۸۲
- ۱۵ - مروج الذهب و معادن الجواهر - ج ۱ - ر ۲۲۱
- ۱۶ - تاریخ طبری - ر ۳۴۲
- ۱۷ - امپراتوری صحرانشینان - ر ۹۱
- ۱۸ - اصطلاح هند و اروپایی، اصطلاحی است تازه که از سوی خاورشناسان اروپایی، جعل شده است. اروپاییان که پس از ثروت اندوزی از راه غارت تمدن‌های آمریکای جنوبی و «برده داری»، صاحب «زر» و «زور» شده بودند، در پی نسب سازی برای خود برآمدند. باتوجه به این که هندوستان در حیطه‌ی نفوذ استعماری بریتانیا قرار داشت، اصطلاح هند و اروپایی را جعل کردند و در نتیجه، ایرانیان را به کلی دور زدند و حتا نام «ایران» را با پس و پیش کردن واژه‌ها به «آریا» بدل کردند و با آریایی خواندن خود، کوشیدند تا صاحب تاریخ تمدن و فرهنگ ایران کهن شوند، بدون این که نامی از ایران باشد.
- ۱۹ - مسالک و ممالک - ر ۲۲۷ و ر ۲۲۹
- (فرض بر این گذارده شده است که این مطلب را «مسعودی» در آخرین سال حیات خود نوشته است)



- ۲۰ - حدود العالم - ر ۱۰۵
- ۲۱ - همان - ر ۱۱۲
- ۲۲ - همان - ر ۱۱۱
- ۲۳ - همان - ر ۱۱۲
- ۲۴ - همان - ر ۱۲۳
- ۲۵ - معجم البلدان - ج ۱ - ر ۸۳۹
- ۲۶ - همان - ر ۶۹۸
- ۲۷ - همان - ج ۲ - ر ۱۲۷
- ۲۸ - همان - ر ۴۰۳
- ۲۹ - همان - ج ۳ - ر ۳۱۳
- ۳۰ - همان - ج ۴ - ر ۲۲۷
- ۳۱ - همان
- ۳۲ - راهنمای قطغن و بدخشان - ر یازده
- ۳۳ - همان
- ۳۴ - منقشلاق و مرتوی [در دوران شوروی] جزو ناحیه‌ی «ماورا خزر» بود که این نیز نامی جدید الولاده است که روس‌ها، به سرزمین وسیعی داده‌اند که روزی جزو ناحیه «دهستان» ایران بزرگ بوده است (راهنمای قطغن و بدخشان - ر یازده)
- ۳۵ - راهنمای قطغن و بدخشان - ر یازده





گفتار سوم

بازسازی دولت فراگیر مله

با درگذشت سلطان یعقوب، قلمرو حکمرانی آق‌قویون‌لو، میان‌الوندیگ و سلطان‌مراد، تقسیم شد. با توجه به هرج و مرج ایجاد شده در نتیجه‌ی این دوگانگی مریدان خانقاه صفی، اسماعیل و برادرش را به گیلان رساندند و در پناه حاکم لاهیجان آرام گرفتند. اسماعیل پس از مرگ برادرش سلطان‌علی در سال ۸۷۳ خ (۸۹۹ م / ۱۴۹۴ م) شیخ خانقاه اردبیل شد:^۱

در این ایام، برخی را انتظار رستاخیز بود. ناامنی حاصل از جنگ، درهم ریختگی، قطاع‌الطریق [غارت و چپاول] مصائب و بلایا، طاعون و قحطی، موجبات نوعی انتظار مذهبی را برای ظهور قوت بخشیده بود.

با بالا گرفتن دوگانگی و چندگانگی در میان گوسپندسپیدان، اسماعیل که تنها سیزده سال داشت، با هفت تن از مریدان و صوفیان، از لاهیجان بیرون آمد و برای زیارت آرامگاه جدش رو به اردبیل آورد.

خبر رسیدن اسماعیل به اردبیل، به سرعت در دور دست‌ها نیز پراکنده شد و مریدان از هر جای، روی به اردبیل گذاردند. حاکم شهر که از ورود پیاپی پیروان بیم‌ناک شده بود، اسماعیل و پیروانش را از شهر بیرون کرد. اسماعیل همراه پیروان، به سوی تالش آمدند و در قریه‌ای به نام «ارجوان» اقامت گزیدند.

رفتن اسماعیل به تالش برای آن بود که بسیاری از کبودجامه‌گان تالش^۲ و مردم سیاه‌کوه، در نبردهای شیخ حیدر، در رکابش بودند و از آن پس نیز در صف مریدان و جنگ‌آوران داشتند. روزبهان خنجی می‌نویسد:^۳

شیخ حیدر، به لب آب رسید. دریای لشگر، زیر علمش روان بود. حشری



بی‌شمار از کبود رختان طالش و تیره بختان سیاه کوه با او همراه بودند...

از این‌رو، هنگامی که اسماعیل جوان به تالش آمد، کبودجامگان بیش‌تری از تالش و نیز از مردم سیاه‌کوه، به گردش آمدند:^۴

از زمان شیخ صفی‌الدین، تا انقراض صفویه، بیش‌ترین مریدان فداکار و پایدار خانقاه اردبیل، اهالی شهرهای هم‌جوار و به ویژه طالش و قرا داغ بودند. هرگاه از کشور روم و شام، مریدانی به خانقاه آمده و یا گروه‌های کثیری به علت ناسازگاری با بیگلربیگی عثمانی، به دولت صفوی پناه می‌آوردند، جمله‌ی آنان در میان ایرانیان، پراکنده و پیرو شده و به صورت بومی درمی‌آمدند.

اسماعیل در تابستان سال بعد (۸۷۹ خ / ۱۵۰۰ م / ۹۰۶ م‌ه‌ی) اعلام استقلال کرد. با این اعلام، مریدان بیش‌تری به وی پیوستند. در بهار سال ۸۸۰ خ (۱۵۰۱ م / ۹۰۷ م‌ه‌ی) اسماعیل با مریدان که هر روز شمار آنان در حال افزایش بود، به سوی ییلاق مین‌گول در سرچشمه‌ی رود ارس، به میان ایل استاج‌لو رفت:^۵

هنگامی که خبر ورود او رسید، کل افراد قبیله به سرکردگی ریش‌سفیدان، دست‌افشان و سرودخوانان به استقبال او شتافتند و طوری او را وارد قبیله کردند که انگار، قرن‌ها قبل، انصار پیامبر به هنگام هجرت آن حضرت از مکه و ورودش به مدینه، به پیشوازش رفته بودند. در داستان‌های تورک‌مانان، اسماعیل مقام صاحب‌الزمان را پیدا کرده بود.

اسماعیل، پس از چند ماه توقف در میان ایل استاج‌لو، متوجه ایالت ارزنجان (ارزنگان) شد:^۶
حرکت اسماعیل از گیلان به ارزنجان، در قلب فلات آناتولی، یک لشگرکشی پیروز‌مندانه بود.

با ورود شاه اسماعیل به ارزنگان، سلطان بایزید اندیشناک شد و نیروهای زیادی برای رویارویی با وی بسیج کرد. مساله‌ی ورود اسماعیل به ارزنگان از دید تاریخ‌نگاران رسمی امپراتوری عثمانی، چنین بود:^۷

سلطان بایزید از قدوم مضرت لزوم آن ستم پیشه اندیشه کرده، یحیی‌پاشا را با قشون آناتولی به آنکارا فرستاد. ارتش قرامان هم در آق‌سرای جمع شده و چریک‌های روم نیز، نزد سلطان احمدخان گرد آمدند.

شاه ضلالت پناه، از اشقیای روم، چندین هزار مرید گمراه را همراه کرده، به جنگ بایندیان رفت. چون معلوم گردید که هدف و منظور شاه اسماعیل از آمدن به سرحد روم، فقط برای جمع‌آوری سپاه بوده، به نیروهای عثمانی دستور داده شد



که از مسافرت احباب و مریدان صفوی، به جانب شرق جلوگیری شود. اکثرشان از ولایت تکه و حمید بودند...

اسماعیل از درگیری با عثمانی‌ها پرهیز کرد و نگاه خود را به قفقاز دوخت، جایی که پدرانش جان باخته بودند. وی پس از گذر از رود کورش (کور/ کورا) در بهار سال ۸۸۰ خ (۱۵۰۱ م/ ۹۰۷ مهی) فرخ یسار پادشاه شیروان را در نزدیکی قریه‌ی گلستان شکست داد. سپس به سوی بادکوبه راند و آن شهر و شماخی را گشود و پس از گشودن ایروان، در ناحیه‌ی شرور (واقع در نخجوان) نیروهای الوندیگ آق‌قویون‌لو را در هم کوبید و الوند بیگ به دولت عثمانی پناهنده شد. با این پیروزی، اسماعیل نوجوان وارد تبریز شد. افزون بر آن که قطب خانقاه صفی و مرشد کامل بود و گروهی او را چون معبود خود می‌پرستیدند؛ اسماعیل دارای ظاهر جسمانی بسیار موثر بود. به طوری که شاهدان عینی گفته‌اند، او دارای شکوه شاهانه و ویژگی‌های تأثیرگذار بود. چهره‌اش سپید و موهایش مایل به سرخی بود.

اسماعیل در ۳۰ اسفند ۸۸۰ (۱۱ مارس ۱۵۰۲/ ۲ رمضان ۹۰۷) در تبریز تاج‌گذاری کرد و پس از ۸۵۰ سال، فراگشت بازسازی دولت فراگیر ملی یا شاهنشاهی ایران، دوباره آغاز شد. اسماعیل هنگام تاج‌گذاری، سیزده ساله بود.

به دنبال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران در دوران کهن و بازسازی آن به دست شاهنشاهان ماد در دوران باستان و ادامه‌ی آن از سوی کورش بزرگ و بازسازی دوباره‌ی شاهنشاهی ایران پس از فروپاشی هخامنشیان از سوی مهرداد اشکانی در دوران باستان، دیگر رخداد بزرگ تاریخ ایران، تاج‌گذاری اسماعیل نوجوان بود.

چنان که گفته شد، یک نوجوان ۱۳ ساله پس از گذشت هشتصد پنجاه سال از فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان، توانست شاهنشاهی ایران یا دولت فراگیر ملی ایران را بازسازی کند و ادامه‌ی زندگی ملت ایران را به گونه‌ی یگانه، فراهم سازد. کاری سترگ و نادر، حتا در مقیاس جهانی. البته از یاد نبریم که ناسیونالیسم ایرانی در پیوند با آیین تشیع توانست دولت فراگیر ملی را پس از ۸۵۰ سال، بازسازی کند.

تشیع اندیشه‌ای نوین نبود. مردمان آگاه به تاریخ و باورمند به ملیت ایران در برا حکومتی «به پیشوایی خلیفه بغداد، خود را پیرو اسلام مردم یعنی آیین تشیع می‌د



در آغاز سده‌ی چهارم هجری، آل بویه شاهنشاهی پهن‌آور شیعه را بنیاد گذارده بودند و با دست‌یابی بر بغداد در سال ۳۳۴ م (۳۲۴ خورشیدی/ ۹۴۵ میلادی) «مرکز حکومت سیاسی و روحانی عرب»^۸ را به زیر فرمان خود درآوردند. آنان، خلیفه را عزل و نصب می‌کردند.

از سوی دیگر، پراکنده شدن اندیشه‌های اسماعیلیان و مبلغان خلیفه‌های فاطمی مصر، زمینه را برای پذیرش آیین شیعه آماده کرده بود. همچنین، در دوران حکومت ایل خانان مغول، افزون بر آن که تبلیغ و ترویج تشیع، آسان‌تر شده بود، برخی از آنان نیز خود در سلک هواخواهان و باورمندان این اندیشه‌ی دینی درآمده بودند. به گونه‌ای که در این دوران، در گوشه و کنار ایران، حکومت‌های باورمند به آیین تشیع بر سر کار بودند.^۹

همچنین رفته رفته با پایان سده‌ی نخست سلطه‌ی تازیان بر ایران، در کنار پایداری‌های ملی، گونه‌ای اسلام‌مردمی، چهره نمود. پایگاه ایجاد و پراکنش و گسترش اسلام‌مردمی، گروه‌های عیاران (ایاران) و جوان‌مردان و جوان‌زنان بودند که سپس در ریخت‌خان‌گاه‌ها (خانقاه‌ها)، زاویه‌ها و... نهال بارور و نیرومندی‌گردید.

اما دو رخ‌داد، به فاصله‌ی چند صدسال، تشیع را به یک تفکر گسترده بدل کرد. اگرچه، نه به گونه‌ی ظاهر:

رخ‌داد یکم: تنظیم کتاب نهج‌البلاغه در نیمه‌ی دوم سده‌ی چهارم هجری از سوی ابوالحسن محمد بن ابی‌احمد... ملقب به سید شریف ابوالحسن رضا یا سید شریف رضی است. رضی در سال ۳۵۹ م (۳۴۹ خ/ ۹۷۰ م به دنیا آمد و در سال ۴۰۶ م (۳۹۴ خ/ ۱۰۱۵ م درگذشت. دوران زندگی سید رضی و تنظیم نهج‌البلاغه هم‌زمان بود با دولت فرزندان بویه که خود نیز دارای اعتقادهای شیعی بودند.

دولت آل بویه، در دوران عضدالدوله، از نیرومندی و گستره‌ی زیادی برخوردار شد. احمد معزالدوله، بغداد را گشود. خلیفه در حالی که دستار از سر بر گرفته، خاک بر سر افشاند و نعلین‌های خود را از گردن آویخته بود، پیاده به پیشباز معزالدوله آمد. معزالدوله خلیفه را عزل و «مأ - ا»^{۱۰} جای وی نشاند.

با تنظیم نهج‌البلاغه، رفته رفته علی (ع) در خانقاه‌ها و زاویه‌ها، جای ویژه‌ای پیدا کرد.



(عیاران) و جوان مردان و جوان زنان خود را پیرو او خواندند.

رخداد دوم: راه را بر اسلام مردمی گشاده تر کرد، عبارت بود از سقوط بغداد به دست مغولان و به قتل آوردن خلیفه. بدین سان، ضربه‌ی سختی بر «اسلام حکومتی» وارد آمد و بر پهنه‌ی حضور و ظهور «اسلام مردمی» که به گونه‌ای با نام و یاد علی (ع) آمیخته شده بود، گشوده‌تر گردید.

اما اعتقاد تشیع که در بطن اسلام مردمی در خان‌گاه‌ها و زاویه‌ها و در میان ایاران (عیاران) و جوان مردان و جوان زنان رشد کرد و با درون‌مایه‌ی ایرانی، به بلوغ رسید.

در اسلام مردمی، علی (ع) و خاندان علی، از چند جهت مورد توجه، احترام و حتا پرستش بود. نخست مظلومیت و ظلم‌ستیزی آنان، به ویژه در واقعه‌ی کربلا. این منش، با منش آگاهان و مبارزان ملت ایران که در پی طرد و نفی سلطه‌ی تازیان بودند، هم‌آوایی و هم‌آهنگی داشت. مسأله‌ی مهم دیگر که اسلام مردمی را به این خاندان نزدیک می‌کرد، واقعیت یا شایعه‌ی ازدواج حسین بن علی با شهربانو دختر یزدگرد بود. بر اثر این واقعیت یا شایعه، ایرانیان جانشین حسین را از تبار و نژاد خود می‌دانستند و...

با یورش مغولان و فروپاشی دولت پهناور و نیرومند خوارزم‌شاهیان و نهادهای دولتی وابسته به آن، تنها نهادهای مردمی مانند خان‌گاه‌ها، زاویه‌ها، زورخانه‌ها، صنف‌ها و... به جای ماندند. در نتیجه، تنها این سازمان‌های مردمی (یا سازمان مردم‌نهاد)، پناه‌گاه مردمان برابر سلطه‌ی همه‌جانبه‌ی مغولان اشغال‌گر به شمار می‌آمدند. از این‌رو، خان‌گاه‌ها و زاویه‌ها، بیش از پیش مورد اقبال مردم بی‌پناه در دوران سخت بی‌دولتی قرار گرفتند. از سوی دیگر، همه‌ی آنانی که در فکر مبارزه با اشغال‌گران و رهایی سرزمین خود از سلطه‌ی مغولان بودند، در سلک عیاران (ایاران) و جوان مردان و جوان زنان درآمدند.

به نظر می‌آید که در این دوران، می‌بایست به طبیعت زمانه، بیش از وصف عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی علی (ع)، شجاعت و دلیری او در کانون توجه هواخواهان اسلام مردمی قرار می‌گرفت. بدین سان، فضای فکری دیرپا و گسترده‌ی برخاسته از تأثیر اسلام مردمی، راه را بر آیین تشیع هموار کرده بود.



از سوی دیگر، بسیاری از شهرهای مرکزی که جایگاه پیروان آیین تشیع بود، پذیرای این اندیشه بودند. افزون بر آن، برای مردمی که درگیر قتل و غارت و ناامنی و... بودند، «اسماعیل» ناجی آنان به شمار می‌رفت؛ البته نقش تبلیغات گسترده‌ی پیروان در این زمینه نیز بسیار کارساز بود. شهرت فزاینده‌ی اسماعیل، چهره‌ی گیرا و شخصیت پرصلابت اسماعیل نوجوان، بستر مناسبی برای پذیرش آیین مورد پذیرش او از سوی مردم بود؛ اما با این وجود، راه درازی می‌بایست پیموده می‌شد.

در آغاز کار شاه اسماعیل، شمار پادشاهان و مدعیان بزرگ پادشاهی در قلمرو ایران بزرگ، یا ایران شهر، ۱۳ تن بودند. این کسان عبارت بودند از:

شروان شاه، در شیروان. الوندیگ آق قویونلو، در آذربایجان و بخش‌هایی از باختر ایران. سلطان مراد آق قویونلو، در بخش‌هایی از عراق. حسین کیای چیلای، در سمنان، خوار و فیروزکوه. رییس محمدکوه، در ابرقو. قاضی محمد و مولانا مسعود، در کاشان. ابوالفتح بیگ بایندر، در کرمان. باریک‌پرناک، در میان رودان. قاسم بیگ جهانگیر، در دیار بکر. سلطان حسین میرزا تیموری و فرزندان، در خراسان. بابر، در افغانستان. شیبیک خان، در فرارود.

شاه اسماعیل در تابستان ۸۸۲ خ (۱۵۰۲ م / ۹۰۹ هجری) بار دیگر نیروهایی را که عثمانی‌ها در اختیار الوندیگ گذارده بودند، در همدان شکست داد و در پاییز همان سال، نیروهای سلطان مراد آق قویونلو را در نزدیکی شیراز در هم کوبید و متصرفات وی را آزاد کرد. وی افزون بر عراق و اصفهان و فارس، تا سال ۸۸۵ خ (۱۵۰۶ م / ۹۱۲ هجری) توانست یزد، کرمان، کاشان، سمنان و استرآباد را نیز در قلمرو دولت مرکزی آورد.

با این پیروزی‌ها، شاه اسماعیل رو به غرب نهاد و در ماه‌های پایانی سال ۸۸۵ خ (۱۵۰۷ م / ۹۱۲ هجری) بخش‌هایی از کردستان را به اطاعت دولت مرکزی در آورد.

در نواحی کردنشین جنوب شرقی قلمرو عثمانی و شمال میان‌رودان، حکومتی وجود داشت که دست‌نشانده‌ی سلطان مصر بود. شاه اسماعیل برای این که با لشگرکشی به قلمرو حکومت

علاالدوله ذوالقدر، دشمنی هم‌زمان دو دولت عثمانی و مصر را برنیاگزید، قلی‌بیگ عثمانی و ذکرابیگ را روانه‌ی مصر کرد. این دو، می‌بایست به سلطان عثمانی و مد می‌دادند که این لشگرکشی، علیه آن‌ها نیست؛ بلکه برای امنیت مرزهای ایران، ضر



در نتیجه این امر، به دوستی با آنان خللی وارد نخواهد شد.

از آن‌جا که واکنشی از سوی عثمانی و مصر در این زمینه بروز نکرد، شاه اسماعیل در مهرماه ۸۸۶ خ (اکتبر ۱۵۰۷ / جمادی‌الثانی ۹۱۳)، علاالدوله را شکست داد. در این فرآیند، متصرفات وی و همچنین شهرهای مقدس کربلا و نجف، در قلمرو دولت مرکزی ایران قرار گرفت. سپس شاه اسماعیل، بغداد (یا دل‌ایران شهر) را آماج قرار داد. امیرمبارک که از سوی سلطان مراد آق‌قویون‌لو بر این شهر حکم می‌راند، تسلیم شد و بدین‌سان در سال ۸۸۸ خ (۱۵۰۹ م / ۹۱۵ مهی) با قرار گرفتن سرتاسر میان رودان در قلمرو دولت مرکزی، مرزهای فلات ایران در غرب، بازسازی شد.

شاه اسماعیل، از میان رودان به خوزستان درآمد و سپس لرستان و فارس را نیز آرام و امن کرد. از فارس به شیروان رفت و دربند را به قلمرو دولت مرکزی بازگرداند و جسد پدرش شیخ حیدر را به اردبیل آورده و در آرام‌گاه شیخ صفی، به خاک سپرد.

درگذشت سلطان حسین بایقرا آخرین بازمانده‌ی تیمور که شهر هرات و بخش‌هایی از خراسان را در اختیار داشت، کار شاه اسماعیل را در بازسازی مرزهای شرقی ایران زمین آسان کرد. سپس شاه اسماعیل، ازبکان را که سرزمین‌های خاوری ایران زمین را ناآرام کرده بودند، از در اطاعت درآورد. شیبیک‌خان (محمدشاه‌بخت‌خان شیبانی) که از نوادگان جوجی پسر چنگیز مغول و «انسان‌نمایی» خون‌ریز و مردم‌کش بود، در سال ۸۸۰ خ (۱۵۰۱ م / ۹۰۷ مهی) پس از چندی ترک‌تازی، بر شهر سمرقند دست یافت و ظهیرالدین محمدبابر (از نوادگان تیمور گورکانی) را از آن‌جا راند و رفته‌رفته تا سال ۸۸۷ خ (۱۵۰۸ م / ۹۱۴ مهی) بخش‌هایی از خوارزم و فرارود را تسخیر کرد. وی در مذهب تسنن سخت متعصب بود. از این رو با شاه اسماعیل به کینه‌توزی برخاست.

شیبیک‌خان در سال ۸۸۸ خ (۱۵۰۹ م / ۹۱۵ مهی) از راه کویر به کرمان یورش برد و سرتاسر این ایالت پهناور را غارت کرد و مردم بی‌شماری را کشت و شهرها و دیه‌های زیادی را ویران کرد و بسیاری را به بردگی برد.

شاه اسماعیل از هنگامه‌ی نبرد شیروان، ضیاءالدین نورالله را با نامه‌ی دوستانه‌ای، به شیبیک‌خان فرستاد و از او خواست که به دشمنی و قتل و غارت پایان دهد و راه دوست



اما به گفته‌ی سعدی :

چو با سفله‌گویی به لطف و خوشی
فزون گرددش، کبر و گردنکشی

خان ازبک، نامه‌ی دوستانه‌ی شاه اسماعیل را حمل بر ناتوانی وی کرد و در پاسخ با واژگانی زشت و دشنام‌های سخت، شاه اسماعیل را با عنوان « اسماعیل داروغه » مورد خطاب قرار داد و ضمن آن نوشت که از آن‌جا که قصد زیارت‌خانه‌ی خدا را دارد، بر آن است که قلمرو شاه اسماعیل را اشغال کرده و از آن راه، به زیارت مکه برود. خوی بیابانی وی، او را بر آن داشت که به شاه اسماعیل تکلیف کند که خطبه به نام وی بخواند و سکه به نام او بزند و خود نیز به درگاه وی رود :^۹

دیگر آن‌که چون زیارت کعبه‌ی معظمه زاهدالله تشریفا و تعظیما، رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه‌ی مسلمانان، باید تمامی راه‌هایی که متعلق به راه کعبه‌ی معظمه است، ساخته و پرداخته نماید که عساکر نصرت مآثر داعیه نمودند که به زیارت مشرف شوند. ساوری و پیش کش تیار نماید و سکه و القاب همایون ما در ضرابخانه موشح سازد و در مساجد، هر جمعه القاب جهانگیری ما در خطبه خوانده شود و خود متوجه‌ی سریراعلی گردد. والا اگر از حکم همایون... عدول و انحراف و تمرد و انصراف ورزد،...

شاه اسماعیل در پاسخ شیبیک‌خان، بدون این‌که در آغاز نامه از وی نامی ببرد، با بازگو کردن پیروزی‌های خود در جنگ‌ها، به این بیت اشاره می‌کند :^{۱۰}

بس تجربه کردیم، در این دار مکافات
با آل علی، هر که در افتاد، ورافتاد

در ادامه‌ی نامه، عنوان کرده بود که در آغاز سال نو، به قصد زیارت مشهد، در خراسان خواهد بود :^{۱۱}

... بعد از نوروز فیروز سلطانی، بی‌قضای ربانی، به طواف آستانه‌ی موسی‌الرضا علیه‌التحیه و الثنا، متوجه خواهیم شد که جهت روضه‌ی مقدسه، هفتادمن طلا، به جواهر مکمل ساخته‌ایم که گردقبر آن حضرت گیریم. چون با رایات نصرت شمار به فتح و اقبال در مشهد مقدس نزول اجلال نماییم، آن‌چه خواست ایزدی باشد، چنان خواهد شد.

گویی « شاه »، پایان کار شیبیک‌خان را پیش‌بینی کرده بود. زیرا در همین نامه به وی

... مکتوب مرغوب سلطنت پناه، کیوان رتبت، منقبت قربت خاقانی محمد شیبانی‌خان رسید. مضمون آن‌که دارالسلطنه‌ی هرات را فتح کردیم و اولاد سلطان المبرور، خاقان مغفور، سلطان حسین [سلطان حسین میرزا با یقرا] بهادر را به قتل



رساندیم. چون مضمون معلوم شد، بر خاطر ما گران آمد و این بیت به خاطر خطور نمود:

ای دوست، بر جنازه‌ی دشمن چو بگذری
خوشدل مشو که بر تو، همین ماجرا رود

چنان که شاه پیش‌بینی کرده بود، بر شیبک‌خان همین «ماجرا» رفت. یعنی شیبک‌خان، نه تنها جنگ؛ بلکه در این نبرد، «سر» را هم باخت. تاریخ این رخداد در روزهای پایانی سال ۸۸۹ خ (۱۵۱۰ م / ۹۱۶ م‌ه‌ی) بود.

در این نبرد، اسیران زیادی که در اختیار ازبکان بودند آزاد شدند. از جمله‌ی آنان خواهر ظهیرالدین محمدبابر، نواده‌ی امیر تیمور گورکانی بود. ظهیرالدین که از سوی شیبک از بخارا رانده شده بود، در کابل حکومت می‌کرد. ظهیرالدین، بعدها با دست‌یابی بر هندوستان، سلسله بابریان را در هند پایه‌گذاری کرد. شاه اسماعیل، شاهزاده‌خانم را با احترام بسیار، نزد برادرش فرستاد و این امر، مقدمه‌ی دوستی و صمیمیت میان خاندان‌های صفوی و گورکانی شد.

سال بعد از این رویداد، بابر سفیرانی نزد شاه اسماعیل فرستاد و با سپاس بسیار از رهایی خواهرش از چنگ ازبکان، پیام داد که هرگاه «شاه» وی را یاری دهد، سمرقند را به نام دولت ایران از چنگ ازبکان بدر می‌برد. شاه اسماعیل، شاه‌رخ بیگ افشار و احمد بیگ صوفی‌اوغلی را با نیروی کافی، مأمور این کار کرد. «بابر» با یاری نیروهای دولت مرکزی، سمرقند را آزاد کرد و دستور داد تا در آن شهر، خطبه به نام شاه اسماعیل بخوانند.

شاه اسماعیل پیش از نبرد و شکست دادن ازبکان، آقا رستم روزافزون حاکم مازندران را به فرمان‌برداری از حکومت مرکزی فراخواند. آقا رستم در پاسخ، پیام داده بود که تا دستم به دامان شیبک‌خان می‌رسد از کسی بیم ندارم.

از این رو به دنبال کشته شدن شیبک‌خان، شاه اسماعیل فرمان داد تا یک دست وی را برای آقا رستم روزافزون ببرند. فرستاده‌ی شاه اسماعیل در ساری به مجلس بزم «روز افزون» وارد شد و دست شیبک‌خان را به دامان وی انداخت و از سوی شاه، پیام داد:^{۱۲}

گفته بودی، دست من است و دامان شیبک‌خان. اینک، دست او در دامان توست.

نوشته‌اند که آقا رستم، از دیدن دست بریده‌ی شیبک‌خان بیمار شد و در اندک زمانی



شاه اسماعیل پس از در هم کوبیدن ازبکان، از هرات متوجه قندهار شد. قندهاریان به پیشباز شاه آمدند و بدین سان قندهار نیز آزاد شد. پس از بازگشت شاه اسماعیل از سفر به قندهار، حاکم بلخ نیز بیعت و تابعیت خود را تازه کرد.

در سال ۸۸۹ خ (۱۵۱۰ م / ۹۱۶ م هجری) در حالی که شاه اسماعیل سرگرم نبرد با ازبکان بود، سلطان مراد آق قویونلو با یاری نظامی عثمانی، به میان رودان تاخت و حتا بغداد را گشود؛ اما شاه اسماعیل، پس از پایان کار ازبکان در سال ۸۹۲ خ (۱۵۱۳ م / ۹۱۹ م هجری) متوجه میان رودان شد و با در هم کوبیدن سپاهیان تحت فرماندهی سلطان مراد، به فرمانروایی آق قویونلوها پایان داد.

سرانجام پس از گذشت ۸۵۰ سال از فروپاشی دولت ساسانیان و کشته شدن یزدگرد سوم در شهر « مرو » و از شگفت روزگار، با در هم شکستن « شیبک » در شهر « مرو » شاه اسماعیل توانست وحدت ایران زمین را بازسازی کند و پایه های دولت فراگیر ملی را مستقر سازد. بدین سان شاه اسماعیل در کنار معدود مردانی در تاریخ ایران زمین قرار دارد که توانستند با ایجاد دولت فراگیر ملی، وحدت سرزمین های ایرانی را بازسازی کنند :^{۱۳}

شاه اسماعیل، با از میان برداشتن قدرت های محلی که شمار آن ها، افزون بر ده حکومت خود مختار بود، وحدت سرزمینی باستانی ایران بزرگ را تجدید کرد.

مفهوم ایجاد دولت فراگیر ملی که لازمه ی آن وحدت سرزمین های ایرانی است و یا برعکس، وحدت سرزمین های ایرانی که لازمه ی آن ایجاد دولت فراگیر ملی است، چیزی است که از آن در تاریخ ایران به نام شاهنشاهی ایران، نام برده می شود.

در دوران کهن، نخستین بار کیومرث به این مهم دست یافت. پس از گسیخته شدن دولت فراگیر ملی در اثر سلطه ی ضحاک، فریدون به این کار دست یازید. در دوران باستان، باید از هوخشتره پادشاه ماد نام برد، « هوخشتره » با وحدت بخشیدن به ایران زمین، دولت فراگیر ملی را بر پا ساخت. این کار از سوی کورش بزرگ هخامنشی پی گرفته شد.

پس از فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی با پیدایش اشکانیان، سرانجام مهرداد نخست ششم (معروف به داریوش اشکانی ۱۳۶-۱۷۳ پ م / ۷۵۷-۷۹۴ پ ه) توانست دوباره دولت فراگیر ملی، وحدت ایران زمین را بازسازی کند. پس از گذشت کمابیش پ



ساسانیان جانشین اشکانیان شدند.

با فروپاشی دولت ساسانی، دولت فراگیر ملی ایران نیز فرو پاشید و وحدت فلات ایران (ایران شهر) از هم گسیخت.

ایران در درازای ۸۵۰ سال فاقد دولت فراگیر ملی بود و در نتیجه، از وحدت سرزمینی نیز برخوردار نبود. در درازای بیش از هشت‌سده، در زمان‌هایی حتا برپهنه‌ی فلات ایران، یک دولت ایرانی با حوزه‌ی فرمان‌روایی محدود هم وجود نداشت. در دیگر زمان‌ها چندین دولت و حکومت، گاه در جنگ و گاه با صلح و آشتی زودگذر، در راستای هم بر این پهنه حکم می‌راندند. چنان‌که اشاره شد، سرانجام پس از گذشت بیش از هشت سده، شاه اسماعیل صفوی توانست با ایجاد یک دولت فراگیر ملی، وحدت ایران زمین را تامین کند و یا با تامین وحدت ایران زمین، توانست دولت فراگیر ملی را بنیان‌گذاری کند و شاهنشاهی ایران را بر پا نماید.

پس از فروپاشی دولت صفوی، نادرشاه افشار توانست به این کار بزرگ دست یابد. پس از او، آقامحمدخان قاجار موفق شد که وحدت ایران زمین را بازسازی کرده و دولت فراگیر ملی را پایه‌ریزی کند از این‌رو، او یکی از بزرگ‌ترین مردان تاریخ ایران است.



پهنوشتهای گفتار سوم

- ۱ - تاریخ ایران - دوره صفویان - ر ۲۸
- ۲ - ایرانیان از دوران پیش‌دادیان ، جامه‌های پیروزه رنگ می‌پوشیدند (شاه‌نامه‌ی فردوسی) « همه جامه‌ها کرده پیروزه رنگ » . دهقانان ایران تا زمان‌های اخیر، جامه‌ی کبود از کرباس می‌پوشیدند.
- ۳ - عالم آرای امینی - رر ۱۵۴ - ۱۳۶
- ۴ - مطالعاتی درباره... آذربایجان - ر ۵۷
- ۵ - تاریخ ایران - دوره صفویه - رر ۴۹ - ۴۸
- ۶ - پیدایش دولت صفویه - ر ۱۶۴
- ۷ - تاج التواریخ - ج ۲ - رر ۱۲۷ - ۱۲۶ / مطالعاتی درباره... آذربایجان - ر ۶۱
- ۸ - تاریخ زندگی شاه‌عباس اول - ج ۱ - ر یا
- ۹ - همان - ج ۴ - رر ۳۰۵ - ۳۰۴
- ۱۰ - نیم‌رج (لت) دوم این بیت، هنوز به گونه‌ی ضرب‌المثل، میان مردم رواج دارد.
- ۱۱ - زندگی شاه‌عباس اول - ج ۴ - رر ۳۰۹ - ۳۰۷
- ۱۲ - خلاصه التواریخ - ر ۱۱۴
- ۱۳ - دیباجة‌ی بر انحطاط ایران - ر ۳۵



گفتار چهارم:

زیادلوها در قفقاز

بخش یکم - از شاه اسماعیل تا شاه محمد خدا بنده

زیادلوها، تیره‌ای از ایل قاجار، از امرا و صوفی‌زادگان سلسله‌ی صفویه‌اند.^۱ شاه اسماعیل لقب (فرنام) زیادلو را به امت بیگ قاجار پسر خضرخان، اعطا کرد. امت بیگ از بزرگانی بود که همراه اسماعیل جوان به لاهیجان رفت. پس از درگذشت امت خان، شاه‌وردی سلطان به جای پدر نشست.

شاه اسماعیل صفوی بنیان‌گذار زنجیره‌ی شاهنشاهی صفویه، شاه‌وردی سلطان زیادلو قاجار را به بیگلربیگی قراباغ [کورا باغ] برگزید. پس از شاه‌وردی خان این جایگاه به خلیل خان رسید. باید یادآوری گردد که تاریخ دقیق برگزیده شدن شاه‌وردی سلطان از سوی شاه اسماعیل به بیگلربیگی قراباغ [کورا باغ] روشن نیست.

روز ۹ مهر ۸۹۹ (۲۱ سپتامبر ۹/۱۵۲۰ شوال ۹۲۶) سلطان سلیم نامبردار به «سنگدل» مُرد و سلطان سلیمان (۹۴۵-۸۹۹ خ/ ۱۵۶۶-۱۵۲۰ م) به جای وی نشست. سلیمان در درازای ۴۶ سال سلطنت، سیاست تجاوز و گسترش ارضی را همراه با کشتار و غارت و ویرانی، تداوم بخشید. سه سال بعد از سنگدل، شاه اسماعیل نیز در ۱۲ خرداد ۹۰۳ (۲۳ مه ۱۵۲۴/۱۹ رجب ۹۳۰) بر اثر

بیماری سل درگذشت. شاه اسماعیل هنگام مرگ، چهل و هشت ساله بود. با درگذشت پسر ده ساله‌اش به نام «شاه‌تهماسب» بر تخت نشست و شورایی از سرکردگار زیر عنوان «شورای نیابت پادشاهی» اداره‌ی امور کشور را در دست گرفتند.



سلطان سلیمان، چون از درگذشت «شاه» آگاه شد، نامه‌ی تندى به شاه‌تهماسب نوشت و تهدید کرد که ایران را اشغال کرده و نابود خواهد کرد.

با درگذشت «شاه» دوباره ازبک‌ها به پشتیبانی عثمانی، سربلند کردند. عبیدالله‌خان بنای ترک‌تازی گذارد؛ اما در نزدیکی‌های تربت‌جام، سخت شکست خورد و دوباره آرام گرفت. تاریخ این رخداد، چهار سال بعد از درگذشت شاه اسماعیل یعنی در سال ۹۰۷ خورشیدی (۱۵۲۸ م/ ۹۳۵ مهبی) بود.

دو سال بعد در سال ۹۰۹ خ (۱۵۳۰ م/ ۹۳۷ مهبی) دوباره ازبک‌ها به ترک‌تازی پرداختند و شهر هرات را محاصره کردند. شهربند هرات، هژده ماه به درازا کشید تا این که شاه‌تهماسب ناچار شد که خود متوجه شرق شود و ازبکان را فراری دهد.

ازبک‌ها تا سال مرگ عبیدالله یعنی تا سال ۹۱۸ خ (۱۵۳۹ م/ ۹۴۶ مهبی) هفت بار سرزمین‌های خراسان بزرگ را مورد قتل و غارت قرار دادند. به ویژه در بهمن ماه ۹۱۴ (ژانویه ۱۵۳۶ م/ رجب ۹۴۲) که بر هرات دست یافتند، در جنایت و قتل و غارت، خاطره‌ی نیای خود، چنگیز مغول را در یادها زنده کردند.

با مرگ عبیدالله در سال ۹۱۸ خ (۱۵۳۹ م/ ۹۴۶ مهبی) یازده سال سرزمین خراسان بزرگ از آرامش برخوردار بود. در سال ۹۲۹ خ (۱۵۵۰ م/ ۹۵۷ مهبی) ازبکان به سرکردگی «براق» دوباره به قتل و غارت برخاستند و حتا هرات را بار دیگر به محاصره درآوردند؛ اما ناکام ماندند. ترک‌تازی ازبکان تا قرارداد آماسیه میان ایران و عثمانی که در سال ۹۳۴ خ (۱۵۵۵ م/ ۹۶۲ مهبی) بسته شد، پی‌گیر بود. با خارج شد عثمانی از صف جنگ، ازبکان نیز سر تسلیم فرود آوردند و رام شدند. افزون بر خواندن خطبه و زدن سکه به نام «شاه» حتا برای عرض بندگی، روانه دربار شاه‌تهماسب شدند.

سلطان سلیمان در آغاز سلطنت، نگاه خود را متوجه غرب کرد. وی حتا در سال ۹۰۸ خ (۱۵۲۹ م) شهر وین را به محاصره درآورد؛ اما از سپاهیان اتریش و مجار شکست خورد. به ناچار پس نشست.

جنگ‌های عثمانی علیه ایران که به نبردهای ۲۰ ساله معروف است با قرارداد آ



اردیبهشت ۱۰/۹۳۴ (مه ۱۵۵۵) به پایان رفت و آشتی میان ایرانی و عثمانی برقرار شد. در پدآفند ۲۰ ساله‌ی ایرانیان برابر عثمانیان در دوران شاهنشاهی تهماسب، از زیادلوها در بیگلربیگی قراباغ [کورباغ] و گنجه، دلیری‌های بسیار دیده شد. در سال یکم پادشاهی شاه تهماسب ۹۰۴-۹۰۳ خورشیدی (۱۵۲۵-۱۵۲۴ میلادی) امام‌قلی‌خان قاجار بیگلربیگی قراباغ [کورباغ] درگذشت: ۲

امام‌قلی‌خان قاجار بیگلربیگی قراباغ... در گنجه به اجل طبیعی فوت شده.
ایالت آن ولایت به محمدخان ولدخلیل خان ابن شاهوردی سلطان [نوه‌ی
شاهوردی سلطان] که در زمان شاه جنت مکان [شاه اسماعیل] بیگلربیگی قراباغ
بوده مقوض گشت.

اما در کتاب خلاصه السیر، این امر را مربوط به دوران شاهنشاهی تهماسب می‌داند: ۳

پس از آن که امت‌خان نیز به طریق دیگران، جهان‌گذران را وداع نموده به منزل جنان خرامیده، حضرت شاهنشاهی [شاه اسماعیل] به تفقد فرزندان و اولاد او پرداخته [و] شاهوردی سلطان ولد گرامی او را که آثار دولت و شجاعت از ناحیه‌ی او ظاهر و هویدا بود در حجر تربیت کشیده روز به روز به نوازشات تلطفات سرافراز همی ساختند و چون نوبت جهان‌داری به شاه تهماسب رسید، شاهوردی خان به رتبه‌ی ایالت قراباغ و بیگلربیگی ایل قاجار سرافراز گشت و متوجه آن حدود گردید و در آن ولایت از شجاعت و دل‌آوری او داستان‌ها در میان است.

از کتاب‌هایی که در آن فراوان به دلیری‌های شاهوردی خان زیادلو قاجار اشاره شده است، کتاب خلاصه‌التواریخ است. در بیان رخداد‌های سال چهاردهم پادشاهی شاه تهماسب (۹۴۴ مهی/ ۹۱۶ خ/ ۱۵۳۷م) نویسنده‌ی کتاب از شاهوردی خان یاد کرده است. ۴ هم‌چنین در سرکوب القاص میرزا (ارجاسب میرزا) ۵ بارها از شاهوردی خان زیادلو قاجار نام برده شده است: ۶

شاه‌دین‌پناه کوچ بر کوچ به گنجه آمد و از گنجه کوچ کرده و در موضع بولاق نزول نموده و از آن منزل ابراهیم خان ذوالقدر، سلطان روملو و گوگجه سلطان قاجار و شاهوردی سلطان زیادلو با سایر قورچیان موازی پنج هزار سوار جرار بر سیل ایلغار به شماخی که در آن اوان خانه کوچ القاص [ارجاست] میرزا آن جا بود فرستادند.

... القاص از خیال‌کوچ کرده در کنار آب سمور نزول نمود و امرا بر روی ایلغار کردند. شاهوردی سلطان زیادلو و محمدی بیگ ترکمان به قریب بیست نفر از ملازمان امرا در کنار آب سمور به غافل به القاص رسیدند. القاص سوار گشته به



وادی فرار شتافت. غازیان از آب عبور کرده دست به تیغ و تیر و کمان برده، حمله آوردند.

... القاس را چون آتش نخوت و استکبار که از باده‌ی غرور و پندار بالا گرفته بود فرونشست و شکست خورده به مشقت تمام خود را به کوه رسانید اکثر ملازمانش به دست غازیان گرفتار شدند...

به دنبال رسیدن آگاهی از تحریک القاس (ارجاسب) میرزا سلطان عثمانی را به یورش به ایران، شاهنشاه به تبریز رفت و در شب غازان اردو زد. راهبرد شاهنشاه این بود که سر راه عثمانی‌ها را:^۷

« آتش زده چنان چه در آن جا از غله و گیاه اثر نماند. قنوات و کاریزها را مردم تبریز مسدود ساختند...»

شاهنشاه:^۸

عبدالله خان استاجلو و بدرخان استاجلو و حسین جان سلطان روملو و شاهوردی سلطان زیادلو و علی سلطان زیادلو و علی سلطان تکلو را به مرند فرستادند...

ارتش عثمانی در مرند به نیروهای مستقر در آن جا برخورد کردند:^۹

علی پاشا و محمد پاشا و احمد پاشا و حیدر پاشا و القاس میرزا با چهل هزار سوار بر سیل ایلغار بر سر امرای نامدار که در چمن مرند بودند فرستاد و از این جانب عبدالله خان و شاهوردی سلطان زیادلو و لی سلطان تکلو را به قراولی فرستادند و غازیان نصرت پیشه در «کرده بیشه» به مقدمه‌ی لشکر روم رسیده در هم آمیختند. شاهوردی سلطان جنگ مردانه کرده جمعی کثیر از رومیان را به قتل آورد.

هم‌چنین در این کتاب از دلاوری‌ها و قلعه‌گیری شاهوردی سلطان در رخدادهای سال بیست و ششم شاهنشاهی تهماسب، سخن به میان آمده است:^{۱۰}

در این سال شاهوردی سلطان زیادلو قاجار از نخجوان به قلعه «بارگیری» ایلغار کرد. در آن زمان سلیمان بیگ گرد به خیال دستبرد از نزد سلطان سلیمان بدان قلعه آمده بود. شاهوردی سلطان با ۲۴۰ نفر از ملازمان در آن شب به قلعه رسیدند. غازیان رستم توان بی‌تامل و اندیشه خود را به قلعه افکندند. شمشیرها کشیده، قریب دویست نفر از گردان و رومیان [عثمانیان] به شهرستان عدم روانه گردانیدند و سلیمان بیگ را به درگاه معلی فرستادند.

در رخدادهای سال بیست و هشتم شاهنشاهی تهماسب (۹۵۸ هجری / ۹۳۰ خ / ۱۵۵۱ م) در به گرجستان، از شاهوردی خان هم سخن به میان آمده است. هم‌چنین در رخداد بیست و نهم شاهنشاهی تهماسب (۹۵۹ هجری / ۹۳۱ خ / ۱۵۵۲ م) از نبردهای شاه



سخن به میان آمده است

به دنبال شورش‌هایی در گرجستان : ۱۱

امر مطاع عز اصرار یافت که بدرخان استاجلو و شاهوردی سلطان زیادلو و علی سلطان تکلو متوجه آن حصار نامدار شوند ... غازیان ظفر انجام و دلاوران بهران انتقام، یورش نموده و قلعه را گرفتند.

هم‌چنین : ۱۲

چون شاهوردی زیادلو و ادهم بیگ روملو به تاخت پاسین و اونیک رفته بودند، میان ایشان و مراد بیگ حاکم آن‌جا جنگ شده غازیان وی را از اسب انداخته و جمع کثیری از ملازمان او به قتل درآوردند. مراد بیگ خود را به قلعه انداخته امرای نامدار آن ریار را سوخته به اردوی گردون شکوه ملحق شدند.

با رسیدن خبر دستبرد اسکندر پاشا از سرداران عثمانی، شاهنشاه تهماسب، اسماعیل میرزا

را برای تنبیه سردار عثمانی به ارزروم گسیل داشت : ۱۳

از امرای نامدار مثل شاهوردی سلطان زیادلو و بدرخان استاجلو و ... در ملازمت رکاب شاهزاده‌ی المیان در حرکت آمده رفتند. شاهوردی سلطان زیادلو و محمد بیگ ترکان و ادهم بیگ روملو منقلای گردانیده به پاسین ارسال نموده و خود با نفس نفیس ... از عقب ایشان به جانب پاسین در حرکت آمد.

با رسیدن خبر حرکت سلطان سلیمان از حلب به سوی آذربایجان در سال سی و یکم

شاهنشاهی تهماسب : ۱۴

شاهزاده عالمیان _ اسماعیل میرزا _ با معصوم بیگ دیوان بیگ و شاه‌قلی خلیفه مُهردار و جمعی دیگر از غازیان جرار به تاخت ولایت پاشای روم روانه گردانید و نواب شاهزادگی سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا با شاهوردی سلطان زیادلو علی قاجار به تاخت کردستان ارسال نمود...

شاهنشاه تهماسب که از راهبرد جنگ‌های نامنظم برابر ارتش عثمانی پیروی می‌کرد، با بیرون

شد سلطان سلیمان از نجوان در حالی که این شهر را به آتش کشیده بود، شاهوردی خان

را برای از میان بردن غله‌های مورد نیاز ارتش عثمانی : ۱۵

شاهوردی سلطان زیادلو را به پاسین روانه ساختند. مشارالیه آن دیار را قبل از رسید خوندگا [سلطان عثمانی] تاخته و سوخته و به اردوی گردون شکوه پیوست.

هم‌چنین در سال (۹۶۱ هجری / ۹۳۳ خ / ۱۵۵۴ م) در آزادسازی «پاسین» (واقع در خ

شاهوردی خان نیز همراه دیگر بزرگان و سرداران حضور داشت : ۱۶



پاسین دیگر چندان دور نبود. وقت آن فرا رسید که جلودارانی به کار گماشته شوند. فرماندهی آنان به عهده شاهوردی سلطان زیاداوغلی قاجار، محمدبیگ ترکمان و ادهم‌بیگ روملو قرار گرفت و آن‌گاه شاه‌زاده اسماعیل میرزا، خود با لشکریانش به دنبال آن به حرکت درآمد. در پاسین که در شرق ارزروم واقع است، قوای عثمانی مستقر بود و در راس آن میرحیدربیگ قرار داشت و قبل از هر چیز مسئولیت نظارت در ساختن استحکامات به عهده وی محول بود. جلوداران ایران حمله بردند و تفوق آنان باعث شد که بر مدافعان چیره شوند؛ سیصد نفر از ترک‌ها بر خاک هلاک افتادند؛ باقی به ارزروم گریختند و استحکامات هم با خاک یکسان شد و این خود آغاز خوبی برای کار شمرده می‌شد.

بر اثر دلیری شاهوردی خان در نبردهای ۲۰ ساله‌ی عثمانی علیه ایران که به آشتی معروف به «آماسیه» انجامید، شاهنشاه تهماسب، وی را به فرنام (لقب) «مصاحب» مفتخر نمود:^{۱۷}

شاهوردی سلطان زیاداوغلی روز به روز مورد عنایات شاهی گشته، محال دانقی را که داخل الکای شکی است، از آن محال وضع وضع و مستثنا نموده، با احداث اربعه قراباغ و یک هزار تومان انعام همه ساله که هر ساله از شیراز و الکای دیگر آنچه مایحتاج او باشد، خریداری نموده، بیاورند. اضافه آن [مصاحب] لقب معظم کرده، به شفقت چنین سرافراز ساختند. کاری اگر کنند بزرگان، چنین کنند. غرض آن که از آداب شجاعت و ولایت‌داری از نهنگ دریای بسالت سر زده، اگر شمه‌ای اظهار نماید، مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

در سال سی و دوم (۹۶۲ م/ ۹۳۴ خ/ ۱۵۵۵ م) شاهنشاهی تهماسب، شاهوردی خان از سوی شاهنشاه مامور سرکوب شورشیان گرجستانی گردید:^{۱۸}

شاهوردی سلطان زیاداوغلی قاجار به امر شاه قلعه‌ای را که گرجیان در آن علم مخالفت برافراشته بودند، فتح کرد و قریب سی هزار اسیر گرفت. شاه زمستان را در گرجستان به سر برده، در شهر صفر سنه مذکوره [دی ۹۳۳/ ژانویه ۱۵۵۵] که آفتاب بعضی ایام در برج حوت بود، کوچ به کوچ متوجه قراباغ شدند. در غره شهر ربیع الاول سنه مذکوره [۱۵ بهمن ۹۳۳/ ۲۵ ژانویه ۱۵۵۵] شاه کامیاب قصد گنجه فرموده، آن بلده پاکیزه و خطه فاخره را آیین [آذین] بسته بودند. در منزل شاهوردی سلطان زیاداوغلی قاجار که حاکم آن دیار بود، نزول فرمودند و هشت روز در گنجه توقف فرمود. سلطان مشارالیه مراسم خدمتکاری و جان‌سپاری به تقدیم رسانید. بعد از آن، از آن جا کوچ کرده، به راه بردع توجه فرمودند.

هم‌چنین آمده است:^{۱۹}

شاه تهماسب در مراجعت از لشکر کشی به گرجستان در گنجه در منزل



شاهوردی سلطان زیادلو مهمان بود. شاهوردی سلطان زیادلو قاجار که فرد اول و رئیس خانواده خود بود، به حکومت قرا باغ رسید و این حکومت در خانواده وی باقی ماند. مطابق مأخذ گرجی، شاه پس از این لشکر کشی به تاسیس یگلبیگی قرا باغ اقدام کرد و حکام موکن [مغان]، کرخ و شمش‌دیلو [شمس‌الدین لو] و تفلیس تحت نظر حاکم گنجه قرار گرفت.

در رخداد های سال سی و سوم شاهنشاهی تهماسب (۹۶۳ م / ۹۳۵ خ / ۱۵۵۶ م) بارها از دلیری های شاهوردی سلطان زیادلو در نبردهای منطقه‌ی قفقاز نام برده شده است. در سال سی و چهارم شاهنشاهی تهماسب (۹۶۳ م / ۹۳۵ خ / ۱۵۵۶ م) شاهوردی خان زیادلو قاجار برای فرونشاندن سرکشی برخی از گرجیان، مامور گردید :^{۲۰}

هم در این سال شاهوردی سلطان زیادلو قاجار با سپاه قرا باغ عازم گرجستان شد. سیمون ولد (لواصات) از بیم عساکر ظفرشعار به کوه و جنگلستان گریخته، غازیان جنگجو و دلاوران ... غانماً، سالماً و منصوراً به ولایت گنجه معاودت نمودند.

رخداد های سال ۹۶۸ م / ۹۳۹ خ / ۱۵۶۱ م) از دوران شاهنشاهی تهماسب دوباره سخن از فرونشاندن فتنه‌ی گروهی از گرجیان از سوی شاهوردی خان است :^{۲۱}

در این سال سیمون ولد لواصات به اتفاق گرگین ولد لوندیبیگ گرجی به داعیه یورش به اطراف ولایت گرجستان کس فرستاده و لشکری آن نواحی را طلب نمودند. به اندک زمانی، چندان لشکر جمع آوردند که دیده گردون پیر در ازمنه سابقه و قرون ماضیه در آن دیار به نظر نیاورده بود. چون خبر ایشان به سمع شاهوردی سلطان رسید، از بلده گنجه بیرون آمده، با لشکر قرا باغ متوجه قلع و قمع دشمنان ... شده گرگین چون روباه که از شیران گریزد، رو به وادی فرار نهاد. هژیران قاجار و دلیران نصرت‌شعار آن ... نابکار را به خاک مذلت انداختند.

در نبرد با عثمانی‌ها، خاندان زیادلو پیوسته سخت کوشنده بودند؛ چنان که در عالم آرای عباسی می‌خوانیم در نبرد مرنند با بخش بزرگی از ارتش سلطان سلیمان عثمانی :^{۲۲}

از زیادلو در آن جنگ مردانگی‌ها به ظهور آمد.

در این میان، شاه تهماسب :^{۲۳}

برخی از امرای نامدار مثل بدرخان و شاهوردی سلطان زیادلو حاکم قرا باغ و سایر ... به ارزروم فرستاد ... [پس از پیروزی بر عثمانیان] جمعی که مردانگی‌ها به ظهور آورده بودند، خصوصاً زیادلو، نوازش و استحسان یافته ...

در نبرد چهارم شاه تهماسب بر سر گرجستان :^{۲۴}



چند قلعه و حصار دیگر به سعی و مرادنگی شاهوردی سلطان زیادلو، مسخر دولت روزافزون گردید.

در همان نبرد: ۲۵

شاهوردی سلطان زیادلو چون شدت محاربه‌ی گران و صبر و سکون ایشان را بدین مثابه مشاهده نمود با سپاه قلب، یک بار جلوریز بر صف سپاه گرجی تاخت... گرجیان تاب صدمه‌ی او نیاوردند و روی به هزیمت نهادند.

سرانجام شاهوردی سلطان در میدان نبرد به درجه‌ی رفیع شهادت رسید: ۲۶

در وقتی که شاهوردی سلطان با چند نفری از خواص ملازمان بر بالای پشته برآمده... ایادی مذکور با فوجی از ترکمانان چون بالای ناگهانی به سر وقت سلطان رسیده به قتلش پرداختند.

به دنبال کشته شدن شاهوردی خان، فرزندش ابراهیم خان به جای پدر نشست و فرزند دیگر وی خلیل خان، بیگلربیگی استرآباد گردید: ۲۷

از خدمتش سه پسر گرامی قدم به عرصه وجود نهاده بودند: یکی خلیل خان که در زمان حیات والد بیگلربیگی استرآباد شده، جمع قاجاری که اکنون [در] استرآبادند، از بقیه ملازمان اویند و دیگری ابراهیم خان که بعد از فوت والد به جای او حاکم ولایت گشته، مدت دوازده سال کامرانی نمود و در گذشت و بعد از آن یوسف خلیفه که بعد از برادر به رتبه بیگلربیگی رسید.

ابراهیم خان با شهادت پدر در میدان نبرد از سال ۹۷۱ مهی (۹۴۲ خ/ ۱۵۵۵ م) بیگلربیگی قراباغ گردید: ۲۸

... و در اودئیل ۹۷۲ هجری قمری [۹۴۳ خ/ ۱۵۶۵ م] ... و هم در این سال شاهزاده عالمیان، سلطان علی میرزا را به گنجه و بردع فرستاده، ابراهیم بیگ زیادلو مصاحب قاجار را الله او نمودند. شاهزاده کامران جهانیان، سلطان محمود میرزا را به شروان فرستاده و للگی او به عبدالله خان استاجلو حاکم آن جا مقرر فرمودند.

ابراهیم خان زیادلو قاجار، در فرونشاندن فتنه‌ی خان احمد گیلانی از فرماندهان سپاه شاهنشاه تهماسب بود. در خلاصه التواریخ در رخدادهای سال چهل و پنجم شاهنشاهی تهماسب، نام ابراهیم بیگ زیادلو قاجار در زمره‌ی فرماندهان لشکر آذربایجان آمده است: ۲۹

ابراهیم بیگ زیادلو قاجار و لشکر قراباغ، خلیفه انصار حاکم قرچه داغ و ابراهیم خلیفه آلاوت و لشکر چخور سعد.



هم‌چنین در احسن‌التواریخ نیز نام ابراهیم‌بیگ زیادلو قاجار بیگلربیگی قراباغ در برافکندن فتنه‌ی خان‌احمد گیلانی آمده است.^{۳۰}

پس از درگذشت ابراهیم‌خان که دوازده سال حکمرانی کرد، در سال ۹۸۲ یا ۹۸۳ برادرش یوسف‌خان به بیگلربیگی قراباغ به مرکزیت شهر گنجه رسید:^{۳۱}

یوسف خلیفه ولد شاه‌وردی سلطان زیادلو به جای ابراهیم بیگ بیگلربیگی
قراباغ [کوراباغ] و الله سلطان علی میرزا شده بود اما هنوز در درگاه معلی بود و
دیگر سلیمان بیگ زیادلو برادر یوسف خلیفه که مرتبه‌ی امارت یافتند.

هنگام مرگ شاه‌تهماسب، حیدرمیرزا بر بالین شاه بود. وی پس از مرگ پدر، تاج بر سر گذارد و شمشیر پادشاهی بر میان بست و خود را «شاه حیدر» خواند. وی وصیت‌نامه‌ی شاه را به اطرافیان نشان داد؛ اما از بخت بد نتوانست از حرم‌سرا خارج شود و به میان طرفداران خود برود. طرفداران وی نیز نتوانستند به درون آمده و به یاری وی برخیزند. در آن روز کشیک حرم‌خانه‌ی شاهی با جمعی از کشیک‌چیان طایفه‌ی روملو، افشار و بیات بود که همگی از هواداران اسماعیل میرزا بودند. آنان به بهانه‌های گوناگون از اجرای فرمان حیدرمیرزا مبنی بر گشودن درهای حرم بر روی طرفدارانش خودداری کردند. در حالی که هواخواهان حیدرمیرزا یعنی سران طایفه‌ی استاجلو، امیران طایفه‌ی شیخوند، سرداران گرجی و حسین بیگ یوزباشی، چون درهای حرم شاهی را بسته دیدند، از این کار دچار بد گمانی شدند. از این رو به اجتماع به دروازه‌ی عالی قاپو رفتند.

به دستور شاه‌تهماسب، هر روز به نوبت، افراد یکی از طوایف بزرگ قزل‌باش پاسداری دولت‌خانه را عهده‌دار می‌شدند. در روز کشیک هر طایفه، امر بر آن بود که سرداران طوایف دیگر را بدون اجازه‌ی شخص شاه، به درون راه ندهند.

با روبرو شدن با درهای بسته، آنان در عالی قاپو را گشودند، دروازه قراداغیان را به فرمان حسین‌بیگ یوزباشی شکستند و با شکستن درهای دیگر، نعره‌زنان به سوی حرم شاهی روانه شدند.

در همین حال، حسین‌قلی خلفای روملو و شمخال‌خان چرکس که از طرفداران میرزا بودند، با کلیدی که پری‌خان‌خانم، دختر شاه و خواهر ناتنی حیدر میرزا در



گذارده بود، در باغچه‌ی حرم‌سرای شاهی را گشودند و به قصد کشتن حیدر میرزا، پای به درون حرم‌سرای شاهی گذاردند. حسین‌قلی‌خان روم‌لو خلیفه‌الخلفای دربار صفوی بود یعنی در طریقت صفوی نایب شاه به شمار می‌رفت و احکام وی مانند احکام شاه، واجب الطاعه بود. حیدرمیرزا به چاره‌جویی مادرش، چادر بر سر کرد تا مگر همراه اهل حرم بتواند خود را به بیرون برساند؛ اما پری‌خان‌خانم او را شناخت و به دستور خلیفه‌الخلفا و شمخال خان، همان جا وی را در برابر چشمان مادرش کشتند. قاتلان، سر او را از بالای بام حرم به میان هواخواهانش انداختند و در نتیجه، آن گروه پراکنده شده و هر یک به گوشه‌ای فرا رفتند. پری‌خان‌خانم که کار حیدرمیرزا به طراحی او ساخته شده بود قدرت را در دست گرفت و به دستور وی، افشارآقا افشار به دژ قهقهه رفت تا پادشاهی اسماعیل میرزا را شاد باش گوید. پری‌خان‌خانم، سخت مورد توجه ویژه‌ی شاه‌تهماسب بود و شاه :^{۳۲}

در بیش‌تر امور کشوری، با این دختر که بسیار زیرک و هوشمند و حيله‌ساز بود، مشورت می‌کرد و چون او را بسیار دوست می‌داشت به شوهر نمی‌داد.

پری‌خان‌خانم، با وجود نفوذ فوق‌العاده در شاه، نتوانست نظر شاه را در مورد حیدرمیرزا تغییر دهد و کینه‌ی اسماعیل میرزا را از دل شاه بیرون کند.

به دنبال قتل حیدرمیرزا، تا ده روز قزوین دست‌خوش آشوب بود. بسیاری از سران استاج‌لو و هواخواهان حیدرمیرزا و مردم شهر، به قتل آمدند و اموال آنان غارت شد. در شهرهای دیگر نیز طوایف قزل‌باش به جان هم افتادند و خرابی زیاد، به بار آمد و مردم بسیاری، به ویژه از استاج‌لوه‌ها، کشته شدند. سرانجام با انتشار خبر بیرون آمدن اسماعیل میرزا از قلعه‌ی قهقهه آرامش به شهر قزوین بازگشت.

هنگامی که شاه‌تهماسب در گذشت، زال بیگ گرجی که داماد خلیفه انصار قرا‌داغ‌لو حاکم قلعه‌ی قهقهه بود، نامه‌ای به او نوشت و با اعلام خبر در گذشت شاه به وی تاکید کرد که اسماعیل میرزا را بکشد تا نتواند رقیبی برای حیدرمیرزا شود.

اما حامل نامه‌ی وی در سلطانیه اسیر دست افراد سلیمان خلیفه‌شام‌لو، حکمران سلیمان خلیفه با آگاهی از مرگ شاه‌تهماسب، به سرعت خود را به پای دژ قهقهه چون خلیفه انصار به شکار رفته بود، اسماعیل میرزا را از این کار با خبر ساخت و



گردآوری سپاهیان به اردبیل و تبریز رفت. اسماعیل میرزا از نبودن کوتوال دژ بهره جست و به یاری قورچیان افشار که پدرش برای محافظت جان وی مامور قلعه‌ی قهقهه کرده بود، کسان حاکم را به حيله دستگیر کرد و در دژ را بست تا خبر مرگ شاه منتشر شد و رفته رفته سرکردگان قزل‌باش و هواخواهان در پای قلعه گرد آمدند. آن‌گاه دستور داد تا درهای دژ را گشودند و هواخواهان دسته‌دسته به درون رفته و پادشاهی وی را شادباش گفتند. اسماعیل دوم را می‌توان اسماعیل ترسناک یا مخوف نامید. در دوران پادشاهی کوتاه مدت وی، فضای مرگ‌باری بر کشور حاکم بود. وی افزون بر آن که بسیاری از هواداران حیدرمیرزا و سران طایفه استاج‌لو را کشت^{۳۳}:

با طرفداران خود و کسانی هم که در راه پادشاهی فداکاری کرده بودند، براه بی‌مهری و خصومت رفت. از آن جمله چون از خلافت حسین قلی خلفا بیم داشت، او را کور کرد.

اسماعیل دوم، برادران خود مصطفی‌میرزا و سلیمان‌میرزا را کشت و گروهی از سرداران قزل‌باش را مامور کشتن مریدان حسین‌قلی روم‌لو خلیفه‌الخلفای معزول کرد و در همان روز، شماری از سربازان چرکس را مامور به قتل آوردن برادران، برادرزادگان و دیگر بستگان تباری خود کرد. در آن روز، شش تن از شاهزادگان در قزوین به قتل رسیدند و ۱۲۰۰ کس از صوفیان، از دم شمشیر گذرانده شدند. در میان کشته شدگان به دست چرکس‌ها، محمود میرزا، امام‌قلی میرزا و احمدمیرزا، از برادرانش بودند.

می‌گویند اسماعیل دوم به مذهب تسنن گرویده بود و با علمای این مذهب بیش‌تر حشرونشر داشت و میرزا مخدوم شریفی شیرازی که از جانب وی به مقام وزارت نیز رسیده بود، شاه را^{۳۴}:

به کشتن شاهزادگان صفوی برانگیخت تا در سلطنت، مدعی و رقیبی نداشته باشد و وجود شاهزادگان، مایه‌ی قیام و نفاق سران قزل‌باش نشود.

اسماعیل دوم در سال ۹۵۶ خ (۱۵۷۷ م / ۹۸۵ هجری) دارای پسری شد. با به دنیا آمدن این پسر، وی برکشتن محمدمیرزا برادر کم‌بینا و فرزندان او مصمم‌تر شد. با وجودی که دسته، کشتن آن‌ها را نیز صادر کرده بود؛ اما پیش از آن، وسیله‌ی چند تن از سران راهبری خواهرش پری‌خان‌خانم، کشته شد.



به هنگام درگذشت شاه تهماسب، یوسف خان (بیگ) زیادلو قاجار حاکم ایالت قرا باغ و گنجه بود؛ اما وی در همان سال اول پادشاهی اسماعیل دوم کشته می‌شود. برخی از تاریخ‌نویسان، کشته شدن یوسف خلیفه‌ی زیادلو قاجار را بر اثر کینه‌جویی شاه اسماعیل دوم می‌دانند:^{۳۵}

ایالت گنجه و امیرالامرای قرا باغ را که شاه جنت‌مکان (تهماسب) به یوسف خلیفه زیادلو داده بود به پیکر سلطان عموزاده وی نامزد فرموده [وی برای قتل یوسف خلیفه]... چون یوسف خلیفه به مرافقت سلطان حیدریان تهمت زده است، قتل او موجب از دیار شوکت و اعتماد او خواهد بود... صبحی که او از حمام بیرون آمده رخت می‌پوشید با چند نفر ملازمان تیغ‌ها کشیده بر سر حمام آمده او را به قتل آورد. بدین اکتفا نکرد، مادر و برادرش را کشت...
بر اثر این کار، اسماعیل میرزای را خلع کرد و ایالت گنجه را به امام‌قلی خان قاجار داد.

به دنبال قتل اسماعیل دوم که با جنایت‌های بی‌شمار خود، دیگر نه جایگاهی در میان بزرگان داشت و نه توده‌ی مردم؛ سرداران قزل‌باش، محمدمیرزا بزرگ‌ترین پسر شاه‌تهماسب را که «نیمه بینا» بود و در تبعید در شهر شیراز به سر می‌برد، به پادشاهی برداشتند. محمد میرزا روز ۱۵ اسفند ۹۵۶ (۱۴ فوریه ۱۵۷۸ / ۷ ذیحجه ۹۸۵) به نام شاه محمد خدابنده تاج‌گذاری کرد.

شاه علیل، وقت خود را در حرم سرا به عبادت می‌گذراند. از این رو راهبری امور کشور و کار دولت، به دست همسر وی خیرالنسا بیگم (مهدعلیا) افتاد. به گونه‌ای که:^{۳۶}

هیچ مهمی بی‌مشورت و صواب دید علیا حضرت، فیصله نمی‌یافت.

از سوی دیگر، سران قزل‌باش نیز از کناره‌گیری و مشکل جسمانی شاه بهره جستند و بر دایره‌ی قدرت و سرکشی خود افزودند. در این میان، رقابت و مخالفت آنان با مهدعلیا، باعث اعتشاش در امور دولت و کشور شد:^{۳۷}

رفته رفته حرص و آز و دل‌بستگی به مقام‌های دولتی، رشته اتحاد و اتفاق آنان [قزل‌باشان] را گسست. چنان که برای مناصب دیوانی با هم به جنگ برخاستند و کار نفاق و دورویی و خیانت آنان پس از مرگ شاه‌تهماسب، بدان جا رسید که اگر شاه‌عباس به پادشاهی نمی‌نشست، دولت صفوی در اندک زمانی متلاشی و منقرض می‌شد.

در دورانی که هرج و مرج ایران را فرا گرفته بود، سلطان عثمانی توانست با به جهان‌گشایی در غرب بپردازد. وی از اختلاف میان پادشاهان اروپا بر سر تصاح



لهستان، بهره گرفت و ایالت ترانسیلوانی را اشغال کند.

به دنبال این پیروزی در باختر، سلطان مراد متوجه شرق شد. برای سنجش آمادگی جنگی ایرانیان، سلطان به خسروپاشا والی ایالت وان دستور داد که مناطق مرزی ایران را مورد آفند قرار دهد. خسروپاشا با سپاهی مرکب از پنجاه هزار سوار، پیاده و توپخانه‌ی مجهز، به خوی و سلماس یورش آورد و کشتار بی‌سابقه‌ای کرد. دولت ایران که دچار چند دستگی بود، واکنشی از خود نشان نداد. از این رو سلطان مراد موقعیت را برای آفند همه جانبه به ایران مناسب تشخیص داد. از این رو، وی به حاکمان ایالت‌های شرقی عثمانی دستور آماده‌باش داد و مصطفی پاشا، معروف به لله مصطفی پاشا را به فرماندهی سپاهیان غرب برگزید. مصطفی پاشا وزیر دوم سلطان بود و در تصرف قبرس نیز فرماندهی ارتش عثمانی را به عهده داشت.

مصطفی پاشا روز ۵ مه ۱۵۷۸ (۲۵ اردی بهشت ۹۵۷ / ۲۷ صفر ۹۸۶) فرمان حرکت به سوی ایران را صادر کرد. در این لشکرکشی، پپاله پاشا نیز که از وزیران سلطان بود شرکت داشت. هم زمان، ازبکان نیز دوباره پس از سال‌ها به تحریک عثمانی سر برداشتند؛ اما به سختی شکست خوردند و پس نشستند.

پیش از آغاز یورش، سال‌ها آشتی و دوستی میان ایران و عثمانی برقرار بود و بسیاری از بزرگان عثمانی، جنگ با ایران را نمی‌پسندیدند و آن را به مصلحت نمی‌دانستند. از این رو به اشاره سلطان، محمد ابوالسعود افندی شیخ السلام ممالک عثمانی فتوایی به این مضمون صادر کرد:^{۲۸}

۱- قتل قزل‌باشان، شرعاً حلال است. کسی که آن‌ها را بکشد، غازی محسوب و هر گاه وسیله آنان کشته شود، شخص مذکور شهید بوده، غزای اکبر و شهادت اعظم می‌کند.

۲- قزل‌باشان به پادشاه اسلام [سلطان عثمانی] خروج کرده و به طریق دیگر کافر شده و بدین سبب، قتل‌شان حلال و جایز است.

۳- انتساب شاه اسماعیل به سیادت، دروغ است...

۵- مال و املاک قزل‌باشان به سربازانی که آنان را می‌کشند، حلال است.

مصطفی پاشا از میان راه توسط یکی از اسیران ایرانی، نامه‌ای به شاه محمد خدا بخشید. در این نامه آمده بود که به فرمان سلطان عثمانی با سیصد هزار سوار و ششصد آت شش هزار تفنگچی به ایران می‌آید تا انتقام شاه اسماعیل دوم را از قاتلین وی بستاند



گرجستان را از ستم ایرانی‌ها برهاند.

منابع ایرانی، شمار سپاهیان عثمانی را «هفتاد هشتاد هزار، از عسکر و سوار و پیاده و ینکه چری» دانسته‌اند.^{۳۹}

گرچه انتقام خون شاه اسماعیل دوم، می‌تواند به دلیل شایعه‌ی دلبستگی وی به آیین تسنن، محلی داشته باشد که آن هم نیازمند پژوهش بیش‌تری است؛ اما چرا «عیسوی‌کشان» که خون میلیون‌ها مسیحی، چنان بر دستانشان لخته شده که هنوز پس از گذشت سده‌ها پاک‌شدنی نیست، یک باره به یاد آزاد کردن عیسویان گرجستان افتادند؟ اگر تنها بهانه‌تراشی بود، شاید می‌توانستند بهانه بهتری پیدا کنند. آنان با دست یاز دیدن به این دو بهانه‌ی سست، جنایت‌ها کردند، شهرها و ده‌های آباد را سوختند، زنان و مردان بسیاری را به بردگی بردند و هر کجا پای گذاردند، جوی خون روان کردند.

در این میان ابوبکر میرزا فرزند برهان که مدعی حکومت شروان بود با شنیدن خبر حرکت ارتش عثمانی، علم طغیان برافراشت. از این رو:^{۴۰}

صفحه‌ای مشتمل بر خلوص عقیدت و صفای طویت، نزد پاشایان [لله پاشا و پیاله پاشا] ارسال داشت.

[وی در این نامه نوشت] حال که به سرحد آذربایجان تشریف آورده‌اند، اگر عنان عزیمت به صوب گرجستان منعطف گردانیده آن ملک به تصرف لشگر ظفر اثر در می‌آید و غنیمت بسیار نیز از شروان به دست لشگر اسلام می‌رسد و... چون مکتوب مذکور، به مطالعه پاشایان رسید، مضمون آن محض صواب دانسته، عنان عزیمت به حرب گرجستان منعطف ساختند...

سلطان عثمانی در پی وارد آوردن ضربه‌ای کاری به ایران بود. از این رو چندین هزار سرباز و توپ‌خانه از راه دریا به ترابوزان فرستاد و به خان کریمه که تحت‌الحمایه‌ی عثمانی بود، دستور داد که سپاه تاتار در حمایت از ارتش عثمانی، مناطق شمال قفقاز را مورد آفند قرار دهد.

شاه محمدخاندن خیلی زود خطر را احساس کرد و دانست که اگر چاره‌ای اندیشیده نشود، زیان‌های گران باری در انتظار کشور خواهد بود. از این رو با کنکاش و رای‌زنی با بزرگان کشور، نامه‌ای به سلطان عثمانی فرستاد و ضمن پیش کشیدن صلح آماسیه، از وی خواست که مفاد آن را

رعایت کرده و سپاه خود را باز گرداند. ماموران عثمانی، ولی بیگ پیشکار بیگلربیگی ا

حامل نامه‌ی شاه بود در مرز باز داشتند و نگذاشتند که نامه به سلطان برسد.

هم زمان خبر رسید که بر خلاف مفاد صلح آماسیه، مصطفی پاشا اقدام به تعمیر دژ



است. در حالی که این دژ می‌بایست همیشه ویران می‌ماند. این اقدام به ایرانیان ثابت کرد که عثمانی‌ها مفاد صلح آماسیه را زیر پا گذارده و تصمیم به تجاوز دارند.

این بار شاه بر آن شد که با زبانی که برای عثمانی‌ها مفهوم‌تر بود، با آنان سخن گوید. از این رو، مقصودبیک ذوالقدر را با نامه‌ای همراه چند صندوق میوه به منظور تحقیر، نزد پاشای عثمانی گسیل داشت. شاه نوشته بود: ^{۴۱}

شنیده‌ام به تعمیر قلعه‌ی قارص مشغولی. امیدوارم این خبر درست نباشد. والا بدان که قلعه را دوباره خواهم گرفت و دیواری از سرهای سربازان ترک در آن جا بر پا خواهم کرد.

پاشای ترک با خواندن نامه، بر خلاف همه‌ی اصولی انسانی، فرمان داد تا ۳۰ تن از اسیران ایرانی را در حضور فرستاده‌ی شاه، سر بریدند و سرها را به پای دیوار دژ ریختند.

پس از آن که تشنگی خون‌ریزی وی فرو نشست، دستور داد که چند صندوق گلوله‌ی توپ و باروت به سفیر ایران دادند و گفت: ^{۴۲}

در اردوی من، جز این هدیه‌ای برای شاه ایران پیدا نمی‌شود.

با بازگشت مقصود بیگ از اردوی عثمانی‌ها، شاه محمد خدا بنده به حکمرانان ایروان، قراباغ و آذربایجان فرمان داد که آماده جنگ با عثمانی شوند و از تجاوز آنان به کشور، جلوگیری کنند.

در آغاز پیروزی با ایرانی‌ها بود؛ اما نیروهای حکمرانان محلی به دلیل نداشتن فرماندهی واحد، روز ۲۹ امرداد ۹۵۷ (۱۰ اوت ۱۵۷۸ / ۶ جمادی الثانی ۹۸۶) از سپاهیان عثمانی شکست خوردند. لله‌پاشا برای نشان دادن درنده‌خویی خود و ایجاد ترس در دل ایرانیان، فرمان داد تا دو منار از کله‌ی سربازان ایرانی بر پا داشتند.

با این پیروزی، مصطفی پاشا به گرجستان یورش برد و دژ تفلیس را پس از یک زد و خورد کوتاه اشغال کرد. سپس متوجه شیروان شد و با تصرف شهرهای بادکوبه، شماخی، دربند و...

کمابیش سرتا سر قفقاز را اشغال کرد و برای گذراندن زمستان به ارزروم باز گشت. ترکان که قرار بود عیسویان گرجستان را نجات بخشند، جنایتی در آن سرزمین شدند که در یاد و خاطره‌ی تاریخ، برای همیشه ثبت است. آن‌ها حتا در سه



مسلمان‌نشین قفقاز نیز جنایت‌هایی را مرتکب شدند که دست کمی از جنایت‌های گرجستان نداشت. به طوری که پس از اشغال شماخی، دربند، بادکوبه، گنجه، قراباغ و...، بیست تا سی هزار اسیر گرفتند. محقق ترک عبدالرحمن شرف به نقل از شهادت‌نامه می‌نویسد:^{۴۳}

عده‌ی اسیران بدان درجه بود که غلامان و کنیزان خوب روی را به چند درهم یا قرص نان، خرید و فروش می‌کردند.

در زمستان همان سال، مهدعلیا که می‌دید اختلاف میان سران قزل‌باش، ایران را به پرتگاه سقوط کشانیده، فرمان به جمع‌آوری سپاه داد و به اتفاق فرزندش حمزه میرزا ولی‌عهد و پاره‌ای از سران دولت به آذربایجان رفت و پس از تدارک کامل، رو به سوی قفقاز نهاد. مهدعلیا در نزدیکی دژ شماخی، نیروهای خان کریمه را به شدت در هم کوبید و عادل‌گرای خان، برادر وی را اسیر کرد و بخش بزرگی از ایالت شیروان را آزاد ساخت. مهدعلیا با این پیروزی‌ها، در پی آن بود که با آزادسازی دژ دربند، عثمانی‌ها را به طور کامل از قفقاز براند؛ اما سران سپاه از فرمان پیش‌روی سرپیچی کردند. بدون تردید بر آن‌ها گران آمده بود که بانویی در میدان جنگ بر مردان پیشی گیرد. از سوی دیگر، آن‌ها احساس کرده بودند که با قدرت گرفتن مهدعلیا، دوران خود کامگی و لجام‌گسیختگی آنان سپری خواهد شد. شاه محمد خدابنده، از همان اوان سلطنت پیکر بیگ زیادلو قاجار را به رتبه‌ی ایالت و خانی سرفراز فرموده بیگلربیگی شیروان کردند.

در نبرد علیه عثمانیان به همراهی تاتارها، پیکر بیگ زیادلو قاجار در رکاب مهد علیا همسر شاه محمد خدابنده بود. در این نبرد «عادل‌گرای» برادر خان تاتار اسیر شد:^{۴۴}

... از گرفتاری او، نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات پیکر خان و امرا قزل‌باش و زید... پیکر خان بدین جهت نمایان در میانه‌ی اقرا ن سربلندی یافته و مورد نوازش و الطاف پادشاهی گشت؛ اما... همان سال، پهلوی بر بستر ناتوانی نهاده به اجل طبیعی فوت شد. چنگ‌گاه خلیفه انصار قرا داغلو به ایالت شیروان منصوب شد.



بخش دوم - از شاه عباس بزرگ تا پایان کار صفویان

باز سازی دوباره‌ی دولت فراگیر ملی

شاه عباس خیلی زود توانست قزل‌باشان را که کشور را به روز سیاه نشانده بودند، سرکوب کند؛ اشغال‌گران را از ایران براند؛ تمامیت سرزمین ایران را در پناه یک دولت مرکزی نیرومند، دوباره باز سازی کند. شاه عباس سیاست خارجی کشور را دوباره پویا کرد و ایران را در سطح جهان آن روز، به شایسته‌ترین جایگاه رسانید:^{۴۵}

کشور پهناور، آبادان، آسوده و دولت نیرومند، نامدار و ثروتمندی [را] که شاه عباس به وجود آورد، بی‌شک محصول استعداد ذاتی، نبوغ و حسن سیاست، تدبیر، موقع شناسی، روشن فکری، جسارت و بی‌باکی شخص او بود. در سیاست داخلی، قدرت... حکومت مرکزی را برتر و لازم‌تر و گرامی‌تر از هر چیز می‌شمرد... در کار آباد کردن کشور هیچ گاه از ایجاد شهرهای تازه، ساختن راه‌ها، پل‌ها، کاروان‌سراها، مسجدها و امثال آن فارغ نمی‌نشست. امنیت کشور و آسایش عامه‌ی طبقات در زمان او کم نظیر بود.

در سیاست خارجی نیز... این پادشاه بر خلاف جدش شاه تهماسب که از تعصب [دینی] بسیار، سوداگران و سفیران اروپایی را از درگاه خود می‌رانند... سفیرانی به کشورهای اروپا رواته کرد و با پادشاهان بزرگ آن سامان، پیمان‌های سیاسی و بازرگانی بست. بازرگانان ایرانی را با نمونه کالا و محصولات کشور، به اروپا فرستاد و سوداگران فرنگی را که به ایران می‌آمدند، با مهربانی و گشاده رویی می‌پذیرفت. اجازه داد که [بازرگانان بیگانه] تجارتخانه بر پا کنند و کالاهای گوناگون اروپایی را آزادانه بفروشند.

در کار مذهب نیز با آن که شیعه‌ای معتقد و مسلمانی با ایمان بود، هیچ گاه... به راه تعصب نرفت...

بر پیروان تمام مذاهب به چشم عطوفت و احترام نظر کرد...

در دوران شاه عباس بزرگ، آن چه بیش از همه شگفتی جهان‌گردان اروپایی



برمی‌انگیخت، امنیت راه‌ها، روش گذشتن سپاهیان از شهرها و روستاها، پادافرهی دزدان و غارت‌گران و نیز آزادی مذهب در ایران است:^{۴۶}

او [پیسترو دلاواله] از هر کجا [در بیرون از ایران] گذشته، حرامیان و ماموران فاسد حکومت، غارتش کرده‌اند [اما]، در امنیت کامل و بدون نیاز به استخدام شمشیر زن، سراسر شهرها و بیابان‌های ایران را زیر پا می‌گذارد....

مهم‌تر از امنیت، آزادی مذهب بود که بدون تردید در جهان آن روزگار، مردمان هیچ کشوری از این حد از آزادی برخوردار نبودند. جهان‌گردان با ناباوری می‌دیدند که زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان، با آزادی کامل به وظایف و تکالیف شرعی خود می‌پرداختند:^{۴۷}

چنان‌که در هیچ نقطه‌ای از اروپا و خاور نزدیک، ذره‌ای از این نوع آزادی وجود نداشت.

با توجه به این مسایل، شاه‌عباس ناچار به پای‌تخت باز گشت و برای این که با خیال آسوده از سوی عثمانی‌ها که هر روز سرزمین‌های بیش‌تری را تحت سلطه‌ی خود در می‌آوردند، بتواند ضمن انجام اصلاحات، ازبکان را سرکوب کند به فکر آشتی با حکومت عثمانی افتاد. در این میان جعفرپاشا که تبریز را در تصرف داشت، بخش‌های دیگری از آذربایجان تا نزدیکی‌های سراب را اشغال کرده بود. حاکم بغداد نیز بر پهنه‌ی متصرفات عثمانی در غرب افزوده بود و نهاوند را گرفته و در آن جا، دژ مستحکمی بنا کرده بود.



یکم - کودکی و نوجوانی پرفراز و نشیب شاه عباس

روز ۱۷ بهمن ماه ۹۴۹ (۲۷ ژانویه ۱۵۷۱ / اول رمضان ۹۷۸) در دارالسلطنه‌ی هرات که مرکز خراسان بزرگ بود، سلطان محمد میرزا فرزند بزرگ شاه تهماسب اول از همسرش خیرالنسا بیگم صاحب پسری شد. محمد میرزا در آن زمان از جانب پدر سلطنت خراسان و یا میرزایی هرات را به عهده داشت. محمد میرزا در نامه‌ای خبر زایش نوزاد را به عرض شاه رسانید و از وی درخواست کرد که نامی برای وی برگزیند: ^{۴۸}

نوشته‌اند، روزی که قاصد هرات به قزوین رسید، از بامدادان این بیت بر زبان شاه جاری بود:

عباس علی است شاه غازی سر لشکر دفتر حجازی

از این رو چون شاه عریضه فرزند را دید، تکرار این بیت را ناشی از الهام دانست و فرمان داد تا نام نوزاد را عباس گذارند. در آن دوران، رسم بر این بود که چون شاه زاده‌ای زاده می‌شد، گاهواره‌ای با همه‌ی لوازم و نیز قالیچه‌ای برای زیر گاهواره، از خزانه‌ی شاهی برای آن نوزاد اعطا می‌شد؛ اما شاه تهماسب دستور داد که گاهواره‌ی خود را همراه با قالیچه‌ای که در ایوان ساختمان چهل ستون بر آن می‌نشست، برای عباس میرزا بفرستند.

و چون گاهواره و قالیچه‌ی مخصوص خود را برای عباس میرزا فرستاد، درباریان و صفویان، این کار را نشانه‌ی توجه خاص وی به آن شاهزاده دانستند و سبب پرسیدند. در جواب گفت: سری است و ظاهر خواهد شد...

در حالی که محمد شاه و حمزه میرزا سرگرم نبرد با عثمانی بودند، در خراسان کشمکش شدیدی بر سر در اختیار گرفتن عباس میرزا در جریان بود. سرانجام در لشکر کشی علی قلی خان برای تسخیر مشهد و از میان برداشتن رقیب نیرومند، عباس میرزا به چنگ مرشد قلعه خا:

حکمران ولایت مشهد افتاد. علی قلی خان که «شاه» را از دست داده بود، ناگزیر گشت و در دارالسلطنه‌ی خالی از شاه، پناه گرفت.



مرشدقلی‌خان نیز در آغاز سال ۹۹۴ ق (دی‌ماه ۹۶۴ / ژانویه ۱۵۸۶) در محل کوه سنگین (معروف به کوه‌سنگی) بار دیگر عباس‌میرزا را بر تخت پادشاهی نشاند و خود را لاله و وکیل‌شاه (نایب‌السلطنه) خواند و خطبه و سکه به نام او کرد.

البته ۵ سال پیش از آن هم، دو سردار در اردی‌بهشت ۹۶۰ (آوریل ۱۵۸۱ / ربیع‌الاول ۹۸۹) در هم‌کاری با هم، پشت قلعه‌ی نیشابور، عباس‌میرزا را به شاهی برداشته بودند. بدین سان که با تعیین «ساعت سعد» قالیچه‌ی ویژه‌ی پادشاهی را گسترده و پس از آن که عباس‌میرزای یازده ساله بر آن قرار گرفت، مرشدقلی‌خان و علی‌قلی‌خان به همراه دو تن از سران بزرگ قزل‌باش، هر کدام گوشه‌ای از قالیچه را به دست گرفته و عباس‌میرزا را بر فراز تخت پادشاهی جای داده بودند. با رسیدن خبر کشته شدن حمزه‌میرزا و ولایت عهدی ابوطالب‌میرزا، بیش‌تر سران و امیران جدا سری کردند و هر کدام به خیالی و دلیلی، از دربار قزوین بریدند و نسبت به شاه‌عباس اعلام وفاداری کردند.

با توجه به ناتوانی دربار قزوین، مرشدقلی‌خان نامه‌ای به نام شاه‌عباس، به شاه محمد نوشت. در این نامه، شاه‌عباس از کشته شدن برادر ابراز هم‌دردی کرده بود و نوشته بود که مشتاق دیدار پدر است.

مرشدقلی‌خان نیز در نامه‌ای جداگانه، سران دربار قزوین را به یگانگی و دوری از کینه و نفاق که باعث ناتوانی دولت و هرج و مرج کشور شده بود، اندرز داده و خواسته بود که با کشته شدن حمزه‌میرزا، همگان با جانشینی عباس‌میرزا که بزرگ‌ترین فرزند شاه می‌باشد، هم‌داستان شوند. سران دربار قزوین در پاسخ نوشتند که حمزه‌میرزا هنگامی که روانه‌ی نبرد با امیران تک‌لو و ترکمان بود وصیت کرد که پس از وی، برادرش ابوطالب‌میرزا جانشین وی گردد. از این رو قزل‌باشان به پیروی از وصیت حمزه‌میرزا، تنها ابوطالب‌میرزا را ولی عهد می‌شناسند.

در این نامه، آنان مرشدقلی‌خان را به عنوان این که میان امیران عراق و خراسان به فتنه‌انگیزی و دسته‌بندی سرگرم است، مورد سرزنش قرار دادند و سندی را که درباره‌ی ولی عهد - ۱۱۱ - میرزا به مهر سران قزل‌باش رسیده بود برای وی فرستادند.

شاه و سران دربار قزوین، برای تثبیت نفوذ خود به جنوب روی آوردند. نخست ش



آماج قرار گرفت؛ اما محاصره‌ی این شهر به درازا کشید و از این رو، با ولی‌خان ترکمان حاکم شهر به آشتی رسیدند و رو به سوی اصفهان آوردند. اصفهان به سادگی به چنگ آمد؛ اما میان علی‌قلی‌خان استاج‌لو و اسماعیل‌قلی‌خان شام‌لو بر سر جانشینی یکی از درباریان، دو دستگی شد. کار بدان جا کشید که دو گروه برابر هم در اصفهان لشکر آراستند و در این میان، مردم بسیاری به قتل رسیدند و خرابی‌های فراوانی به بار آمد.

در حالی که قزل‌باشان دربار قزوین در اصفهان به جان هم افتاده بودند، آگاهی رسید که ازبکان شهر هرات را محاصره کرده‌اند و مرشد‌قلی‌خان نیز شاه‌عباس را بر داشته و از راه تبس، عازم قزوین شده است. هم‌زمان، آگاهی رسید که مرتضی‌قلی‌خان پرناک حاکم دامغان در گذشته است و مرشد‌قلی‌خان و شاه‌عباس، راه دامغان را برای رسیدن به قزوین برگزیده‌اند.

با شنیدن این خبرها، محمدشاه بر آن شد که اصفهان را گذارده و پیش از رسیدن فرزندش به قزوین، خود را به پای‌تخت برساند؛ اما مرشد‌قلی‌خان و شاه‌عباس روز ۹ مهر ماه ۹۶۷ (دهم ذی‌قعدة ۹۹۶ / اول اکتبر ۱۵۸۸) وارد قزوین شدند و بدون روبه‌رو شدن با پایداری نظامی، پای‌تخت را در اختیار گرفتند. شاه‌عباس در دولت‌خانه بر تخت پادشاهی نشست و مرشد‌قلی‌خان نیز با عنوان وکیل‌الدوله (نایب السلطنه) زمام امور را به دست گرفت.

در نزدیکی قم، شاه محمد و سرداران همراه، از خبر سقوط پای‌تخت آگاه شدند. پس از رای‌زنی‌ها، بر آن شدند که به قزوین تاخته و شهر را دوبار در اختیار گیرند؛ اما تا نزدیکی قزوین از ۳۰ هزار سربازی که همراه داشتند تنها ۱۰ هزار تن باقی مانده بود و بیم آن می‌رفت که آنان نیز پراکنده شوند. چنین نیز شد و حتا سرداران نیز شاه را رها کردند و هر کدام کوشیدند که زودتر خود را به قزوین رسانیده و نسبت به شاه‌عباس اظهار بندگی کنند:^{۴۹}

به فرمان شاه‌عباس، به اردوی محمدشاه رفتند و آن پادشاه تیره روز را که با پسر و زنان حرم در یک منزلی قزوین تنها و بی‌کس مانده بود به شهر آوردند. شاه‌عباس، در دیوان‌خانه از پدر استقبال کرد و او را با برادر به حرم سرا برد.

فردای آن روز شاه تاج از سر بر گرفت و به دست خود بر سر پسر گذارد. شاه‌عباس زمان هژده ساله بود، به گونه‌ی رسمی بر تخت پادشاهی ایران نشست و این سومین شاه‌عباس بود. او پیش‌تر، دوبار به نام شاه خراسان بر تخت نشسته بود.



شاه عباس، جوانی بود بسیار هوشیار و با اراده‌ای نیرومند و از همه مهم‌تر با وجود این که تنها هژده سال از زندگانش می‌گذشت، انبانی از تجربه و آگاهی را به دوش می‌کشید: مرگ مشکوک شاه تهماسب، کشتن حیدر میرزا یا به گفته‌ی بهتر شاه حیدر، قتل شاه اسماعیل دوم، خفه کردن مادرش مهدعلیا، کشتن حمزه میرزا وسیله‌ی سران قزل‌باش از این جمله بودند.

مساله‌ای که می‌بایست بیش از همه بر وی اثر گذارده باشد، دست به دست شدنش به گونه‌ی «کالا» بود و این که چگونه بزرگان قزل‌باش خراسان، بر سر به دست آوردن وی حتا با یک‌دیگر به جنگ برخاستند و او را دوبار به پادشاهی برداشتند تا به نام وی بر کشور حکم برانند.

چون علی‌قلی خان شام‌لو، عباس میرزا را از دست داد، به هرات گریخت. وی برای گرفتن انتقام از مرشدقلی خان، سفیری همراه با پیش‌کش، نزد عبیدالله ازبک فرستاد و ضمن آن که خود را تابع و خدمت‌گذار وی خواند، خان ازبک را به لشکرکشی به خراسان فراخواند و اعلام کرد که به محض ورود به خراسان، دژ هرات را تسلیم وی خواهد کرد و پس از خراسان، در تسخیر دیگر سرزمین‌های ایران نیز، یار و یاور وی خواهد بود. چندی بعد، خان شام‌لو سفیر دیگری نزد خان ازبک فرستاد و از وی خواست که در لشکرکشی به خراسان شتاب کند. عبدالله در آذر ۹۹۶ (محرّم ۹۹۶/ دسامبر ۱۵۸۷) با سپاهی گران، رو به خراسان آورد.

در این میان، مرشدقلی خان چندین نامه‌ی دوستانه به علی‌قلی خان نوشته بود و آرزوی یگانگی پیشین را به میان کشیده بود تا شاه را به هرات برده و در آشتی و همراهی با علی‌قلی خان، دوباره شهر هرات را مرکز پادشاهی شاه عباس قرار دهد. مرشدقلی خان با شنیدن خبر آمدن ازبکان، به مشهد بازگشت و چون توان رویارویی با ازبکان را نداشت، شاه را برداشت و روانه‌ی قزوین شد... عبیدالله که به خراسان رسید، به علی‌قلی خان پیام داد که من به خواست تو به خراسان آمده‌ام و تویی درنگ باید که در هرات خطبه و سکه به نام من کنی و خود نیز به خدمت آیی. در آن صورت، حکومت هرات یا یکی از ولایات ماورالنهر (فراورد) را به تو خواهیم داد.

خان شام‌لو که از کار زشت خود سخت پشیمان شده بود، دژ هرات را مستحکم کرد و آ - آ - آ دفاع شد. ازبکان دژ هرات را محاصره کردند. وی ۱۱ ماه پایداری کرد و سرانجام خوراک و شیوع بیماری، سفیری نزد خان ازبک فرستاد و آمادگی خود را برای تساهل



صورتی که به او و همراهانش اجازه داده شود که از هرات بیرون روند، اعلام داشت. در پاسخ، خان ازبک فرستادگان خان شام‌لو را بر دهانه‌ی توپ گذارد و جنازه متلاشی شده‌ی آنان را به درون دژ پرتاب کرد.

سرانجام دژ هرات به تصرف ازبکان درآمد؛ اما خان و پاره‌ای از سران شام‌لو و سپاهیان به ارگ شهر (قلعه اختیار الدین) پناه بردند. با توجه به پایداری دلیرانه‌ی علی‌قلی خان و همراهان، سرکرده‌ی ازبک‌ها به وی پیام داد که:^{۵۰}

اگر قلعه را ترک کند، جان خود و همراهانش در امان خواهد بود.

خان شام‌لو با وجودی که قول سرکرده‌ی ازبکان را باور نداشت، از روی ناچاری از دژ بیرون شد و ازبک‌ها همه‌ی آن‌ها را در باغ‌زاغان شهر هرات کشتند.

شاه‌عباس به علی‌قلی خان شام‌لو و خانواده‌ی او مهربان بود. زیرا همسر خان، او را شیر داده بود و وی را با مهر پرورده بود. علی‌قلی خان و همسرش «جان‌آقاخانم» مانند پدر و مادری مهربان او را گرمی می‌داشتند و در احترام و تربیت وی می‌کوشیدند. شاه‌عباس که پدر و مادر خود را به درستی نمی‌شناخت، آن دو را جای پدر و مادر می‌دانست.

از این رو، هنگامی که ازبکان هرات را محاصره کرده بودند، شاه‌عباس که در قزوین به جای پدر نشسته بود، برای رفتن به خراسان و در هم شکستن محاصره‌ی هرات بی‌تابی می‌کرد؛ اما مرشدقلی خان که از علاقه‌ی باطنی شاه به خان شام‌لو آگاه بود و می‌دانست که اگر وی از چنگ ازبکان رها شود، رقیب نیرومندی برای او خواهد بود، آن چنان در این کار کوتاهی کرد تا علی‌قلی خان به دست ازبکان کشته شد.

این رخداد، به شاه جوان آموخت که قزل‌باشان حاضراند برای نگهداری قدرت حتا کشور را به بیگانه بسپارند و از سوی دیگر، برای از میان برداشتن رقیب، حاضرند به کناری ایستند و تماشاگر باشند تا بخشی از کشور به چنگ بیگانگان افتد و چندین هزار ایرانی به قتل آیند، شهرها ویران شوند و جوی‌های خون روان گردند.

شاه‌عباس در آغاز کار، از حس سلطه‌جویی و یکه‌تازی شدید مرشدقلی خان بهره همان مجلس تاج‌گذاری در قزوین، کشندگان برادرش حمزه‌میرزا را از میان برداشت:^۱

در مجلس تاج‌گذاری، شاه‌عباس بر مسند پادشاهی نشسته و عصای مرصع



شاهی را در دست داشت. شاه مخلوع نیز پهلوی او قرار گرفته و مرشد قلی خان، در کنار شاه ایستاده بود. جمعی از معتمدان خان استاج‌لو، با سیصد تن از سردارانی که از خراسان آمده بودند، در اطراف مسند شاهی صف بسته بودند. جمعی از صفویان نیز مسلح به شمشیر و خنجر و با تبرزینی که بر شانه تکیه داده بودند که سلاح مخصوص ایشان بود، به رسم معمول، در بارگاه شاهی حاضر بودند. مرشد قلی خان از پیش به صفویان گفته بود که مرشد کامل مجازات کشندگان برادرش را از شما خواهد خواست...

پس از تاج‌گذاری، شاه عباس رو به خلیفه‌الخلافا صفویان کرد و گفت: من امروز می‌خواهم، انتقام خون برادرم سلطان حمزه میرزا را از کشندگان او بگیرم. شما چه می‌گویید؟ صفویان زمین بوسه دادند و گفتند ما مدتی است که در این اندیشه، منتظر فرمان همایون ایم.

آن گاه به فرمان شاه، علی‌قلی خان استاج‌لو، اسماعیل قلی خان شام‌لو و... را که جمعا هفت نفر بودند، در پای ایوان عمارت چهل ستون حاضر کردند...

بدین سان پس از پایان کار آنان، مرشد قلی خان نیز در اردو کشی به خراسان از میان برداشته شد و راه برای ایجاد ارتش نوین و استقرار دولت مرکزی گشاده گردید.

در خراسان گروهی از سران قزل‌باش که از بستگان یا هم‌دستان مرشد قلی خان بودند، با وی به مخالفت برخاسته و از اردوی شاهی جدا شدند. از سوی دیگر حاکمان پاره‌ای از ولایت‌ها نیز که پس از درگذشت شاه تهماسب، به خودسری و نافرمانی خو گرفته بودند، سر از فرمان برداشتند. هم زمان در خراسان آثار قحط سالی نیز نمایان شد. بدین سان شاه دریافت که با این مشکل‌ها، نخواهد توانست هرات را پس گیرد و در صورت موفقیت، آن را نگاه دارد.



دوم - قرارداد اسلامبول

از این رو شاهعباس در امرداد ۹۶۹ (ژوئن ۱۵۹۰ / شعبان ۹۹۸) مهدی قلی خان چاوش لو، حکمران اردبیل را مامور کرد تا همراه ولی آقا چاشنی گیرباشی که از دو سال پیش در انتظار بود، برای بستن پیمان آشتی به دربار عثمانی برود. وی حیدرمیرزا برادر زاده‌ی خود را نیز که شرط سلطان عثمانی برای پذیرش صلح بود، روانه‌ی اسلامبول کرد.^{۵۲}

فرستاده‌ی شاهعباس که هزار سوار زبده‌ی قزل‌باش وی را همراهی می‌کردند، در آذر ماه ۹۶۹ (دسامبر ۱۵۹۰ / صفر ۹۹۹) به اسلامبول رسید. شاهعباس، نامه‌ی دوستانه‌ای به سلطان مراد نوشته بود و هدیه‌های ارزنده‌ای برای او فرستاده بود که در این میان، می‌توان از ۵۰۰ اسب نژاده و ۳۳۰ سر چارپایان باربر، نام برد. سلطان عثمانی با گشاده رویی فرستادگان شاهعباس را پذیرفت و به موجب پیمانی که بسته شد:^{۵۳}

۱- ولایت ارمنستان و شکی و شروان، گرجستان و قره باغ، شهر تبریز و بخش غربی آذربایجان، کردستان و لرستان با دژنهاوند، به دولت عثمانی واگذار شد.

۲- دو طرف متعهد شدند که اسیران جنگی را به هم بازگردانند.

۳- دو دولت ایران و عثمانی (مانند قرارداد آماسیه)، پذیرفتند که فراریان کشور دیگر را پناه ندهند...

۵- دولت عثمانی به عنوان تضمین قرارداد، حیدرمیرزا را در دربار اسلامبول به گروگان داشته باشد.

چندی بعد ینی چری‌ها سر به شورش برداشتند و اسلامبول را غارت کردند. به گونه‌ای که حتا مسجدها نیز از غارت ینی چری در امان نماندند.^{۵۴}

شاهعباس با وجود آگاهی کامل از اوضاع داخلی امپراتوری عثمانی، صلاح در آن د از آزادسازی سرزمین‌های ایرانی‌نشین که به اجبار و بر پایه‌ی قرارداد اسلامبول به او واگذار شده بود، مرزهای خاوری کشور را ایمن سازد.



از این رو، روز (۹ آوریل ۱۵۹۸ / ۲۰ فروردین ۹۷۷) از اصفهان روانه‌ی خراسان شد. با نزدیک شدن شاه‌عباس، ازبکان از برابر او گریختند. شاه‌عباس پیش از رسیدن به مشهد، برای نیرومندسازی جبهه‌ی مذهبی درون کشور، از اسب فرو آمد و پای پیاده، به زیارت امام هشتم شتافت. بارگاه به صورت خرابه‌ای درآمده بود. چلچراغ‌ها، فرش‌های گران‌بها و نیز همه‌ی ظرف‌های زرین و سیمین و... را، غارت کرده بودند. شاه که سخت از این وحشی‌گری ازبکان، بر آشفته بود: ۵۵

جبهه‌ی اخلاص بر آن خاک سود و به‌لوازم دعا و زیارت پرداخت... و قریب یک ماه... توقف فرموده... و هر صبح و شام، به سعادت زیارت فائز گشته، از غایت ارادت و حسن اعتقاد، اکثر اوقات به نفس نفیس، به خدمات خادمین و فراشی حرم محترم و سایر خدمات قیام و اقدام فرموده و بدان مفتخر و مباهی بودند.

شاه‌عباس، روز دهم امرداد ماه (اول اوت) از مشهد روانه‌ی هرات شد. او در پی آن بود که ازبکان را به نبرد رویارو بکشاند. ازبکان می‌کوشیدند از رویارویی بپرهیزند و با فرار از برابر سپاهیان ایران، آن‌ها را به درون شن‌زارها بکشانند و پس از بازگشت ارتش شاه، دوباره شهرها و روستاها را مورد یورش و کشتار و غارت قرار دهند.

شاه‌عباس برای کشاندن ازبکان به نبردگاه، روش شاه اسماعیل را به کار گرفت. او به پیشاهنگان سپاه دستور عقب نشینی داد و شایع ساخت که شاه به دلیل مسایلی در غرب ایران زمین، ناچار از بازگشت است.

ترفند شاه‌عباس موثر افتاد و دین محمدخان سرکرده‌ی ازبکان از دژ هرات بیرون شد. دین محمد می‌دانست که شاه‌عباس به اندازه‌ی ده روز راه از او فاصله گرفته و به سوی باختران می‌تازد. شاه‌عباس با بیرون آمدن ازبکان از دژ هرات، راه ده روزه را در چهارونیم روز پیمود و روز هژدهم امرداد ماه ۹۷۷ (۹ اوت ۱۵۹۸ / ۱۵ محرم ۱۰۰۷) ازبکان را در دشتِ باز غافل گیر کرد. شاه‌عباس، چنان شتاب به کار برده بود که هنگام رسیدن به ازبکان، بر اثر چهارشنبه‌روز تاخت تنها ۱۰ هزار سوار خسته با اسب‌های کوفته، در اختیار داشت؛ در حالی که بدنه‌ی اصلی... رسیدن به دشت نبرد، نیازمند چند روز راه‌پیمایی بود.

نبرد سختی در گرفت. سرانجام با کشته شده دین محمد، جنگ با پیروزی ایرانیان به



ارتش ایران تا آن جا که اسب‌های خسته توان تاخت داشتند، از بکان را دنبال کردند. با این نبرد، شاه‌عباس نه تنها توانست هرات را آزاد کند؛ بلکه برای سال‌ها از بکان بر جای خود نشستند و دم از جداسری و خودسری نزدند.

شاه‌عباس نذر کرده بود که پس از سرو سامان دادن به کارهای کشور، پیاده از اصفهان به مشهد برود. از این رو، روز ۱۹ آبان ۹۸۰ (۱۰ نوامبر ۱۹۰۶ / ۱۵ جمادی الاول ۱۰۱۰) از کاخ نقش جهان، به راه افتاد و پس از ۲۸ روز راه پیمایی از راه تبس و ترشیز (کاشمر) به مشهد رسید:^{۵۶}

هیجان مردم از شنیدن خبر پیاده‌روی شاه به مشهد، فوق‌العاده بود و همه‌جا صحبت از کرامات و معجزاتی بود که به علت این راه‌پیمایی، به امام هشتم شیعیان نسبت داده می‌شد.

در سال سوم به تخت نشستن شاه‌عباس بزرگ (۹۹۹ق/ ۹۷۰خ/ ۱۵۹۱م) محمدخان زیادلو قاجار بیگلربیگی قراباغ [کورباغ] و گنجه که از سوی عثمانی‌ها از آن‌جا رانده شده بود، در پی آزادسازی گنجه برآمد:^{۵۷}

در این سال، محمدخان زیادلو قاجار و امرای قراباغ که سال گذشته از صولت سپاه روم از ولایت مزبور جدا نموده و به ارسبار [ارسباران] آمده بودند، به خیال تسخیر قلعه‌ی گنجه با حشمتی انبوه از غازیان قاجار... از ارسبار به قراباغ آمدند و به پای قلعه‌ی گنجه رسیده به محاصره پرداختند... در لواز م قلعه‌گیری اهتمام نمودن گرفتند.

محمدخان بر آن بود که با آزادسازی قره‌باغ و گنجه، موضع ایران در گفت‌وگوهای احتمالی صلح را تقویت کند؛ اما عثمانیان:^{۵۸}

برید سریع السیر به جانب جعفرپاشا که حاکم تبریز فرستاده و از حقایق حال دادند و او ایلچی به خدمت اشرف [شاه‌عباس] فرستاده و عرض کرد که چون هنوز قواعد صلح استحکام نیافته، لایق نیست که در بدایت حال آثار خلاف از جانب ملازمان و به ملکی که الیوم در تصرف منسوبان آل عثمان است، تعرضی رود.

شاه‌عباس با توجه به این که آشتی با عثمانی را ضروری می‌دانست و آزادسازی گنجه می‌توانست امکان آشتی را از میان بردارد:^{۵۹}

حکم همایون به اسم محمدخان و امرای قاجار فرستادند که ترک محاصره نموده، دست از ولایت قراباغ بردارند

اما محمدخان و دیگر بزرگان:^{۶۰}



دل از آن سرزمین به آسانی بر نمی داشتند و قطع تعلق از وطن قدیم خود نمی کردند، به منع مذکور ممنوع نگشتند و دست از محاصره ی قلعه باز نداشتند. تا این که این خبر به فرهاد پاشا که بانی و باعث امر مصالحه دستور در سرحد ازل الروم بود و از نزد او ایلچی [نزد شاه عباس] آمده و در آن باب گفت و گو و مبالغه کرد.

شاه عباس معتمدی از ایل قاجار به نام شاهی وردی خان را با این پیام نزد محمدخان فرستاد و یادآور شد: ^{۶۱}

پدران شما روی ارادت و اخلاص بدین دودمان آورده، از میامن تربیت و شفقت آباء و اجداد همیون ما به مراتب عالیه رسیدند و ملک قرا باغ را به ایشان داده بودیم. چون الیوم مصلحت ما در آن است که درین وقت بر سر ملک مناقشه ننماییم. ایشان اگر یک جهت این دولت اند و رضای ما را منظور می دارند، ترک منازعه و الحاح نموده، بدین طرف آیند که عوض قرا باغ در سایر ممالک، جا و مقام بدین شان عنایت می فرماییم.

شاه عباس در دنباله افزوده بود: ^{۶۲}

قرا باغ جایی نمی رود. اگر خدا خواسته باشد، باز به آسانی به دست می آید و اگر مقدر الهی نباشد، با روزگار سستیزه نتوان کرد و امیدوارم به یمن تایید الهی عنقریب حق در مرکز خود قرار گیرد.

محمدخان زیادلو قاجار: ^{۶۳}

چون صوفی دولت خواه بود، بعد از اطلاع برین مضمون رضای خاطر اشرف [شاه عباس] جسته از پای قلعه برخاست.

محمدخان که روی بازگشت به ارسباران را نداشت، نزد آکساندرخان گرجی رفت. آکساندرخان «بی مروتی» کرد و: ^{۶۴}

او را گرفته و به رومیان [عثمانی] سپرد. به اسلام پول بردند و در آن جا، چندگاه محبوس بود و بعد از قرارداد صلح که گرفتاران جانبین را اطلاق نمودند، مشارالیه را نیز سلطان مراد [عثمانی] آزاد کرد و از آن جا به بغداد آمده به شوشتر نزد مهدی قلی خان شاملو رفت و از آن جا به درگاه معلی آمده و در دارالاشاد اردبیل ساکن گردید.

در این باره در کتاب خلاصه السیر پس از اشاره به درگذشت یوسف خان زیادلو قاجار در دوران پادشاهی اسماعیل دوم، می نویسد: ^{۶۵}

... الکای قرا باغ بعد از سنوح آن مقدمه به جمع غیرى انتقال یافت تا این که محمدخان ولد خلیل خان بن، شهوردی سلطان (برادرزاده ابراهیم خان، حکمرانان قرا باغ گنجه) در زمان شاه تهماسب صفوی) به حد رشد و تمیز رسیده، وارث



الکای آباء خود گردید. چون در ولایت مذکور تمکن یافت، با سرداران رومی نژاد، مدت‌ها زد و خورد نموده، قلاع ایشان را به تصرف درآورد. آخر الامر با هجوم لشکر مخالف (قوای عثمانی) از وطن مالوف جدا گشته، نزد الکساندر خان گرجی - حاکم کاخ - رفت و الکساندر خان - حاکم کاخ - محمدخان را مقید و مغلول به الکای استانبول نزد خواندگار می‌فرستند و در آن حدود مدت مدید حبس قلعه یدی قلعه کشیده، آخر به میامن لطف نامتناهی یزدانی و اقبال شاهنشاهی از آن مهلکه استخلاص یافته و به شرف عتبه‌بوس آستان عرش توامان مستعد می‌شود و بعد از اندک زمانی که قلعه گنجه را پادشاه جم‌جاه علین آشیانی از رومیان مستخلص ساخت، محمدخان مذکور به دستور بیگلربیگی منصوب شده، علم مباهات بر بام سماوات افراشته، در آبادانی الکا و آراستگی قشون ساعی بودند.

محمدخان در اردبیل بر این باور بود که سرانجام گنجه آزاد خواهد شد و شاه او را دوباره به

بیگلربیگی قراباغ گنجه مفتخر خواهد کرد: ^{۶۶}

محمدخان همیشه در اردبیل می‌گفت که عنقریب باز گنجه به معاونت روح مقدس سلطان الاولیا به تصرف این دولت درآمده، حکومت آن از جانب اشرف [شاه عباس] به من متعلق خواهد شد.



سوم – قرارداد دوم اسلام‌بول

سرانجام شاه‌عباس با اصلاح‌های گسترده و همه‌جانبه‌ای که در امور کشوری و لشگری به عمل آورد و همچنین در هم‌کوبیدن ازبکان و امن کردن مرزهای خاوری، آمادگی لازم را برای آزادسازی سرزمین‌های غرب ایران ایجاد کرد. از سوی دیگر، سرزمین عثمانی به سختی دست خوش آشوب شده بود.

پس از مراد سوم پسرش محمد سوم به جای پدر نشست (۱۶۰۳ - ۱۵۹۵ م / ۹۸۲ - ۹۷۴ خ). در سال‌های پایانی سلطنت او، جلالی‌ها در آسیای کوچک سر به شورش برداشتند.

هم‌زمان «قره یارنجی» شورش کرد. شورشیان، مزدورانی بودند که عثمانی‌ها آن‌ها را «علوفه‌چی» می‌نامیدند. اینان همیشه در صف نخست نیروهای عثمانی قرار داشتند. در اثر شکست این مزدوران از ارتش امپراتوری آلمان (۱۵ اکتبر ۱۵۹۶ / ۲۳ مهر ۹۷۵)، سلطان عثمانی آن‌ها را به داخل متصرفات آسیایی آن کشور کوچ داد. قره یارنجی از فرماندهان این سپاه، گروهی را به گرد خود جمع کرد و ایالت قرمان را متصرف شد؛ اما از ارتش عثمانی شکست خورد و کشته شد. با کشته شدن قره یارنجی، برادر او که حاکم بغداد بود، به خون‌خواهی او قیام کرد. سلطان عثمانی که از جنگ با وی نتیجه‌ای نگرفت، با واگذارن حکومت بوسنی، خود را از چنگ وی آزاد کرد.

البته باید توجه داشت که رفتار ترکان عثمانی با ایرانیان شیعه، بسیار دشمنانه بود و این دشمنی تا بدان جا بود که کشتن شیعیان را ثواب می‌دانستند. در این راستا شیخ الاسلام اسلام‌بول، فتوا داده بود:^{۶۷}

قتل یک شیعه، ثواب [قتل] ۷۰ عیسوی دارد

با وجودی که بر پایه آیین اسلام، مسلمانان را نمی‌توان به بردگی کشید؛ اما بر پا روحانیان عثمانی:^{۶۸}

برده ساختن و فروختن شیعیان کافر مجاز بود



سرانجام روز ۲۲ شهریور ۹۸۲ (۱۳ سپتامبر ۱۶۰۳ / ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۰۱۲)، شاه‌عباس پای در راه نبردی نهاد که سال‌ها آن را پنهان و آشکار، تدارک دیده بود. در این روز، وی از اصفهان بیرون رفت و گفته بود که برای گردش و شکار به مازندران می‌رود. در قزوین، اراده‌ی خود را به سرداران نمود و سپس با شتاب و تنها در ۶ روز، خود را به آذربایجان رساند. هنگامی که مردم شهر از نزدیک شدن سپاهیان شاه آگاه شدند:^{۶۹}

کلاه‌های ویژه‌ی صفوی خود را که در دوران اشغال عثمانیان پنهان کرده بودند، بر سر نهادند و به پیشواز آنان رفتند...
سیمای شهر دل‌گیر بود: زیرا [بیش‌تر] اهالی آن در ابتدای اشغال عثمانی‌ها، آن‌جا را ترک کرده بودند و عثمانیان خسارات زیادی به ساختمان‌ها و خانه‌ها، وارد آورده بودند... از هر صدخانه، به ندرت یک خانه حتی یک سوم کیفیت قبلی‌اش را حفظ کرده بود.

تبریزیان که در دوران سلطه‌ی عثمانیان، ستم بسیار دیده بودند، در پی انتقام برآمدند:^{۷۰}

اگر یک سرباز عثمانی، دختری را به خانه خود برده بود و از او، صاحب‌فرزند شده بود، بستگان دختر بدون توجه به این امر، سربازان عثمانی را [از خانه‌ها] بیرون می‌کشیدند و می‌کشیدند.

علی‌پاشا فرمانده پادگان عثمانی، خواست پایداری کند؛ اما سپاهیان‌ش به سختی تارومار شدند. پادگان عثمانی که در ارگ مستقر بود تسلیم شد و سربازان عثمانی با دریافت حقوق و مزایای بیش‌تر، به نیروهای شاه‌عباس پیوستند.

سپس ایرانیان، نخجوان را آزاد کردند و عثمانی‌ها با دست‌پاچگی، خود را به دژ ایروان انداختند. دژ ایروان، از سه قلعه تشکیل شده بود که هر کدام یکدیگر را تقویت می‌کردند و از این رو، مهم‌ترین موضع پدافندی منطقه به شمار می‌رفت. سرانجام روز ۱۹ خرداد ۹۸۳ (۸ ژوئن ۱۶۰۴ / ۱۰ محرم ۱۰۱۲) دژ ایروان آزاد شد. بدین‌سان شاه‌عباس توانست تا آغاز زمستان ۹۸۳ خ (۶۰۴ م)، بخش بزرگی از آذربایجان، ایالت‌های قره‌باغ و ارمنستان را آزاد سازد.

با درگذشت محمد سوم، فرزند ۱۴ ساله‌اش به نام احمد اول به تخت سلطنت عثمانی نشاند شد. باب عالی، سپاه بزرگی را به فرماندهی چغال‌اوغلی پاشا، آماده‌ی جنگ با ایران عثمانی پس از چند زدوخورد آغازین، روز ۵ آبان ماه ۹۸۴ (۶ نوامبر ۱۶۰۵) در تسو: اصلی ارتش ایران بر خورد کرد و به سختی در هم شکست و فراری شد.



شاه عباس تا خردادماه ۹۸۵ (ژوئن ۱۶۰۶)، لرستان، کردستان، همه‌ی آذربایجان، سرزمین قفقاز از جمله ارمنستان و گرجستان خاوری را آزاد ساخت.

با نزدیک شدن ارتش ایران، مردم شهرهای دربند و باکو، به پا خاستند و عثمانی‌ها را از شهرها راندند و محمدخان زیادلو قاجار نیز که به فرمان شاه عباس دست نگاهداشته بود، شهر گنجه را آزاد کرد و عثمانی‌ها را به سختی در هم کوبید.

بدین سان بدون امضای پیمان صلح، ایران سرزمین‌های از دست رفته را آزاد کرد. سه سال بعد، در سال ۹۸۸ خ (۱۶۰۹ م) سپاهی بزرگی از عثمانی به فرماندهی مراد پاشا، از راه چالدران، خوی و سلماس، شهر تبریز را شهربند (محاصره) کرد و چون نتوانست کاری از پیش ببرد، درخواست آشتی کرد و به پشت مرزهای عثمانی پس نشست. پس از آن گفت‌وگوهای آشتی میان دو طرف به عمل آمد که به امضای پیمان صلح (دوم) اسلام‌بول منجر شد. بر پایه‌ی این پیمان، سرزمین‌های آزاد شده هم‌چنان در اختیار ایران ماند و دولت ایران پذیرفت که سالانه ۲۰۰ بار ابریشم به دولت عثمانی بدهد. چنان که گفته شد، پس از کمابیش ۲۰ سال با آزادسازی قراباغ و گنجه از سوی شاه عباس بزرگ، محمدخان زیادلو قاجار دوباره به مقام بیگلر بیگی قراباغ و گنجه رسید:^{۷۱}

چون مشارالیه محمدخان زیادلو قاجار را اخلاص قوی بود و بندگان حضرت
اعلی شاهی ظل‌اللهی را رجا و ائق و نیت صادق بود، بعد از بیست سال که آن ولایت
در تصرف رومیه [عثمانی] بود... این معنی از حیز قوت به فعل آمده به نیروی اقبال
و مساعدت بخت فرخ فال در سال [۹۸۶ خ / ۱۶۰۷ م] به تصرف اولیا دولت ابد
قرین درآمده و محمدخان... دیگر باره در آن ولایت لوای عشرف افراختند.



چهارم - آشتی سرآب

چند سال پس از آن (۹۹۵ خ / ۱۶۱۶ م) اغوز پاشا صدر اعظم عثمانی برای جبران شکست‌های این کشور، نیروی بزرگی تجهیز کرد و از راه حلب، ایروان را نشانه گرفت. با وجود شهربند دژ ایروان، به دلیل سختی سرما و نداشتن خوراک، دست از شهربند دژ ایروان برداشت و پس نشست. سال بعد باب‌عالی دوباره در پی تجاوز به سرزمین‌های ایران برآمد. از این رو، خلیل پاشا به دستور سلطان احمد اول، تدارک گسترده‌ای برای حمله به ایران به عمل آورد. شاه‌عباس، قرچغای خان را که پس از درگذشت الله‌وردی خان به سپه‌سالاری ایران رسیده بود، مامور سرکوب عثمانی‌ها کرد.

دو سپاه در پل شکسته (سرآب) به هم رسیدند. با وجودی که نیروهای تازه نفسی به یاری ارتش عثمانی رسیده بود؛ اما آن‌ها به سختی در هم شکسته شدند. در این فرآیند، خلیل پاشا درخواست آشتی کرد. سرانجام پس از گفت‌وگوها، قرارداد آشتی سرآب، روز ۲۵ شهریور ۹۹۷ (۱۶ دسامبر ۱۶۱۸) به امضا رسید. بر پایه‌ی این قرارداد، شرایط قرارداد اسلام‌بول مورد تایید قرار گرفت و تنها قرار شد به جای ۲۰۰ بار ابریشم، تنها ۱۰۰ بار، تحویل عثمانی شود.

با رسیدن خبر حرکت مرادپاشا و سیله‌ی «جاسوسان سریع‌السير» از اسلام‌بول، شاه‌عباس:^{۷۲}

این مقدمه منافی مقدمات سابق و گفت‌وگوهای خیرالدین چاوش بود، حضرت
اعلی‌شاهی ظل‌اللهی [شاه‌عباس] جانب احتیاط مرعی داشتن اهم والزم دانسته
و...

از این رو شاه‌عباس دستور داد تا:^{۷۳}

امیر گونه خان بیگلربیگی چخور سعد را مامور کرد تا هم راه محمدخان زیادلو
قاجار بیگلربیگی قراباغ و نیز «علی‌خان بیک خوانشیر با فوجی از تفنگ‌چیان رکاب
اقدس‌ماموریت یافتند که به ارزروم رفته و با اجرای راهبرد زمین سوخته کاری کنند
که: تا ده روز راه به ایالت ایروان یک من غله و کاه و علف یافت نشود.



در سال چهل و یکم جلوس، محمدقلی خان زیادلوقاجار که در فتنه‌ی «موراو» گرجستانی:^{۷۴}

اندک مسامحه و مساهله وقوف یافته بود که در گنجه و آن حدود، پهلوان
دفع حادثه خالی کرده بود... انواع مضرت او به سپاهی و رعیت رسیده بود از
امیرالامرای قزاقان معزول و داودخان ولدالله وردی خان که به ممارست تفلیس
و انتظام امور گرجستان مامور در آن سرحد بود، به این رتبه بلندارجمندی یافت.

تاریخ برکناری محمدقلی خان در توشقان ائیل سال ۱۰۳۷ (۱۰۰۶ خ/ ۱۶۲۸ م) بوده است.



پنجم - فرمان‌روایی زیاداوغلوها در تفلیس

خبر رسید که سلطان عثمانی دوباره به فکر یورش به ایران افتاده است. از این‌رو شاه‌عباس بزرگ، علی‌قلی خان دیوان‌بیگی شاملو را به تبریز فرستاد تا در صورت حرکت ارتش عثمانی، شاه را باخبر سازد و نیز:^{۷۵}

کس فرستادند که قلعه‌ی گنجه بر متانت و استحکام آن نیست خراب سازند
و مقرر شد که محمدخان زیادلو قاجار بیگلربیگی از گنجه به قلعه‌ی تفلیس نقل
نموده و من بعد آن جا اقامت نماید.

محمدخان زیادلو در شهر تفلیس مسجدی بنا کرد که به نام «مسجد کبود» مشهور است. هم‌چنین دکان‌ها و کاروان‌سرای را ساخت و وقف مسجد کرد. (نگ: پیوست شماره ۴)
سرانجام محمدخان زیادلو در طغیان طهمورث‌خان گرجی که بر دولت‌یابی شده بود، کشته شد (سال بیست و نهم جلوس شاه‌عباس):^{۷۶}

هنوز بعضی از لشکریان در اردو مانده سوار نشده بودند که طهمورث با خیل
و سپاه خود که قریب پنج‌شش هزار بودند و با اسلحه و یراق مکمل رسیده، به
هیات اجتماعی خود را بر فوج چرخچی زدند. چرخچیان تاب صدمه‌ی آن گروه
نیاورده منهزم گشتند... محمدخان زیادلو با چند نفر از طایفه‌ی قاجار به زخم سیف
و سنان گرجیان بر خاک هلاک افتاده، در جهی شهادت یافتند.

در کتاب از شیخ صفی تا شاه صفی، درباره‌ی این رخداد می‌خوانیم:^{۷۷}

محمدخان زیاداوغلی قاجار چرخچی شده، از پیش‌رفت و میمنه و میسره را در
دست داشت که طهمورث با شش‌هزار کس خود را به سپاه چرخچی زده، سپاه
قرلباش تاب صدمه او را نیاورده، منهدم شدند، پیکر سلطان و دلیر محمد و امرای
دیگر هر یک طرفی [افتادند] محمدخان زیاداوغلی قاجار و چند نفر دیگر به درجه
شهادت رسیدند.



ششم - فتنه‌ی «موراو» بیگ

موراو بیگ که سمت سمایون خان والی گرجستان کارتیل را داشت، چندین سال بود که به ظاهر به اسلام گرویده بود و در نتیجه: ^{۷۸}

با پسران و خانه و کوچ در خدمت اشرف [شاه عباس] معزز و محترم و صاحب تیول والکا و از جمله مقربان و محرمان بزم اقدس [شاه عباس] بود.

بدین سان موراو بیگ مورد وثوق و مشاوره در کل امور کارتیل بود و شاه عباس در سال ۱۰۳۴ م‌ه‌ی (۱۰۰۴/خ/۱۶۲۵م) برای ارج‌گذاری به سمایون خان: ^{۷۹}

معمول گردانید حبیب‌ی عیسی خان قورچی باشی که نبیره‌ی دختری همایون اعلای [شاه عباس] و نامزد کایون خان بوده، مصحوب معتمدان مذکور گردانیدند و حکم شد که امراء قراباغ و شیردان نیز همگی نزد سهپسار جمع آمده، در هر باب لوازم هم‌راهی به تقدیم رسانند.

در اجرای این فرمان: ^{۸۰}

قرچقای خان و موراو بیگ به گرجستان رسیده، امرای شیروان و قراباغ را اخبار نمودند و چون عروسی و دامادی سمایون خان در میان بود، یوسف خان بیگلربیگی شیروان و محمدقلی خان زیدلو بیگلربیگی قراباغ و سایر امرای غطام و عساکر اسلام با تجملات و زینت‌های گوناگون به ایشان پیوسته... جشن انعقاد یافت.

موراو بیگ «اسلام» را بهانه ساخته بود و در پی رسیدن به حکومت کارتیل بود. با و جوا این که: ^{۸۱}

گر چنان کارتیل را که همیشه دولت‌خواه این دودمان والا [صفویه] بوده... و توجه و التفات شاهانه دربار‌ی آن طایفه درجه‌ی کمال داشت، به سخنان کاذبه و اقوال [گفته‌های] غیرواقع‌ه از جاده‌ی اخلاص منحرف گردانیده [و] حرفی چند از زبان گهرفشان آن حضرت [شاه عباس] که مشعر بر بی‌توجهی و مایه‌ی وحشت و ازدیاد توهم بود، خاطر نشان آن گروه... کرد.

و از آن جا که: ^{۸۲}

در درگاه معلی محل اعتماد گشته کمال محرمیت داشت، مفتريات او را مقرون



به صدق و صواب دانسته، خوف و بیم ایشان از لشکر فیروزی اثر [دولت] روز به روز زیاده‌تر می‌گشت در حینی که اکثر ارا مثل محمدقلی خان زیادلو بیگلربیگی قراباغ و پیکر خان... هر یک جهت‌الصلاح موراو به خدمتی مامور گشته...
موراو بیگ به در خانه‌ی قرچغای خان سپهسالار می‌رود و به او می‌گوید که اهالی کار تیل راه عصیان پیش گرفته‌اند، سوار شوند تا فتنه را بخوابانیم، سپهسالار با توجه به موقعیت او نزد شاه، هرگز گمان بدی نسبت به او نمی‌برد و قصد سوار شدن می‌کند.

در همان دم پیش از آن که همراهان سپهسالار برسند، موراو بیگ:^{۸۳}

نیزه حواله‌ی او کرده چنان زد که نوک سنان از طرف دیگر بیرون آمد و خود به طرف خیمه یوسف خان امیرالامرای شیروان رفته با او نیز به حبله و تزویر همین عمل پیش برد...

بدین سان فتنه‌ای برخاست که هزاران تن از دو سو به قتل آمدند و خرابی‌های بسیار بار آمد و سرانجام با کشته شدن موراو بیگ فتنه از میان برخاست؛ اما آثار آن بر جای ماند.^{۸۴}

به دنبال شهادت محمدخان زیادلو قاجار، بیگلربیگی قراباغ به فرزند بزرگ وی می‌رشدقلی خان واگذار شد؛ اما پس از چندی شاه‌عباس بزرگ، برادر کوچک او محمدقلی خان را به جای وی منصوب کرد.

در جهان‌آرای عباسی در رخدادهای سال ۱۰۴۲ مهی (۱۰۱۲-۱۰۱۱ خ - ۱۶۳۳-۱۶۳۲ م) سال چهارم جلوس شاه صفی به این مساله اشاره گردیده است:^{۸۵}

دیگر از وقایع این سال، قضیه داودخان و آوردن طهمورث به قراباغ است. شرح این قضیه به نوعی است که در سینه یوننتیل که داود مردود به سفر بغداد آمده، در رکاب نصرت انتساب به سر می‌برد، به سبب حرکات ناشایست که از او به صدور می‌رسید، یک مرتبه حکم اخراج آن از محفل خلد مشاکان شده بود، و بعد از رخصت یافتن و روانه شدن به قراباغ، بنابر سوءباطن، طهمورث به آمدن الکای قراباغ اغرا نموده، به غازیان قاجار که ملازمت او مامور بودند، چنین خاطر نشان نمود که طهمورث بنابر رابطه دوستی که با او دارد به رسم دیدنی دوستانه نزد او می‌آید و آن جماعت از حقیقت عذر و مکر او غافل گشته، بدون تهیه و تدارک استقبال قدوم طهمورث نموده بودند و بعد از تلاقی، گرجیان ... جمعی کثیر از آن گروه خیراندیش را عرضه تیغ هلاک ساخته، اندوخته سکان گنجه و توابع را به باد نهب و غارت داده بودند. و داود مردود بعد از ارتکاب چنین حرکتی تاب توقف نیابوده و به اتفاق طهمورث روانه گرجستان و از آنجا متوجه استانبول شد و بعد از عرض این مقدمات، سپهسالار به رفتن گرجستان و تنبیه طهمورث مامور گشته، ایالت الکای قراباغ به محمدقلی خان - ولدمحمدخان - عنایت شد. [پس از آن که



سپهسالار و رستم خان قوللر آقاسی با عساکر نصرت توامان روانه گرجستان شده،
عظمای کر تیل از اصغای خبر ورود موکب مسعود... از طهمورث رویگردان شده و
قرار شد او را به نزد سپهسالار آورند. طهمورث از این امر واقف گشته، فرار [را] بر
قرار اختیار نموده، روانه الکای باشی آچوق شده و رستم خان به سلطنت گرجستان
منصوب شد.

اما پس از پادشاهی شاه صفی، داودخان از بیگلربیگی قراباغ برکنار شد. شاه صفی، خسرو میرزا
باگراتیون (رستم خان) را که داروغه اصفهان بود و نقش موثری در رسیدن او به تخت و تاج
داشت، مشمول لطف و عنایت شاهانه قرار داد و او را به سمت قوللر آقاسی باشی منصوب کرد.
داودخان از این امر در خشم بود در مهمانی که هنگام لشکر کشی به بغداد در حضور شاه صفی
تشکیل شده بود، قوللر آقاسی را با لحن تمسخر آمیزی مورد انتقاد قرار داد. شاه نیز داودخان را به
خاطر رستم خان از مجلس بیرون کرد و داودخان به گرجستان فرار کرد.

اندکی پیش از یورش گروهی از گرجیان به ایالت گنجه در روز سه شنبه چهارم ربیع الثانی ۱۰۴۱
(۸ آبان ۱۰۱۰ / ۳۰ اکتبر ۱۶۳۱) شاه صفی بار دیگر محمدقلی خان زیادلو قاجار را به بیگلربیگی
قراباغ، برگزید.^{۸۶} در یک بن نبشت نیز این انتصاب، در همان سال یورش گرجیان دانسته شده
است:^{۸۷}

شاه صفی در سال ۱۰۴۲ پس از آن که در جنگ با گرجیان گروهی از قاجارهای
قراباغ کشته شدند و پس از آن که گرجیان شکست خوردند، مجدداً محمدقلی خان
زیادلوغلی قاجار را به امیرالامرای و حکمرانی قراباغ منصوب کرد. وی به گنجه
رفت و آن جا را حاکم نشین خود کرد.

به دنبال گزینش دوباره ی محمدقلی خان زیادلو به بیگلربیگی قراباغ، او هم چنان در نبردها علیه
عثمانی در رکاب شاه بوده است. وی در نبرد شاه صفی برای آزادسازی دژ وان در سال ۱۰۴۳ مهی
(۱۰۱۲/خ/۱۶۳۳م) حضور داشته است و نیز از حضور وی در صفر سال ۱۰۴۵ (امرداد ۱۰۱۴/ثوئیه
۱۶۳۵) در آزادسازی دژ ایروان و بیرون راندن سپاه عثمانی یاد شده است.^{۸۸}

محمدقلی خان زیادلو تا پایان روزگار شاه صفی، بیگلربیگی قراباغ [کوراباغ] بود و حکمرانی وی
در دوران شاه عباس دوم نیز پی گرفته شد:^{۸۹}

در سال چهارم دولت شاه عباس دوم یعنی در سال ۱۰۵۶
(مهی/۱۰۲۵/خ/۱۶۴۶م] به عنوان وزیر، مامور خدمت خطه قراباغ (گنجه)
گردید و در ایام شکستگی و پیری به وزارت مرتضی قلی خان زیادلو عازم آن دیار



شده و در همان جا در گذشته [است].

پس از درگذشت محمدقلی خان، در سال ۱۰۵۴ مهی (۱۰۲۳ خ / ۱۶۴۴ م) پس از درگذشت محمدقلی خان، مرتضی قلی خان برادر کوچک‌تر او به منصب بیگلربیگی قراباغ رسید. در تاریخ جهان‌آرای عباسی در «ذکر امرای غطام ولایت ممالک محروسه» از محمدقلی خان زیادلو قاجار به عنوان بیگلربیگی قراباغ، نام برده شده است.^{۹۰}

نویسنده‌ی کتاب خلاصه‌السیر که خود در دستگاه فرمان‌روایی مرتضی قلی خان زیادلو قاجار بود، بخش جداگانه‌ای را در کتاب خود به خاندان زیادلو اختصاص داده است و از شهر گنجه و مرتضی قلی خان که حاکم گنجه بوده است، سخن گفته است. او می‌نویسد:^{۹۱}

مبادا این معانی بر تکلف ارباب ترسل محمول گردد؛ بدان دلیل که من بنده حقیر را چون محرومی از درگاه عالم پناه روی داد، به حسب قسمت ازلی به وسعت آباد گنجه از اقلیم پنجم است، ساکن گردید. آن بلده طیبه که همیشه از اثر لگد کوب عوام و لثام به خاک یکسان بود، به حمدالله که این زمان نمونه رشک جنان گشته، عرصه بافتنش با ساحت جنت دم مساوات و خاک عنبر آگینش با نafe نثار حرف مبارات می‌زند. طول آن سرزمین که به مساحت درآمده، یک فرسخ و عرض او نیم فرسخ است و در آن عرصه یک کف زمین بی‌باغ بهشت آیین نیست و در هر خانه سکان او از نهر عظیم بهری دارند... و چون در ساحت آن بستان که نمونه‌ای از ریاض جنان بود، نزول کردم به شرف خدمت و استسلام آستان معظم امرای کامکار و یگانه خوانین ذوالاقتدار...

جوان بخت بادا و پیروز رای / توانا و دانا و رزم‌آزمای

مبارز الایاله و اقبال مرتضی قلی خان زیادلو مصاحب قاجار حفظ‌الله تعالی شانه رسیدم آن عرصه مینوسرشت را از یمن معتدلش به مرتبه‌ای معمور و آبادان دیدم... رعایای آن دیار در مهد استراحت آسوده و... چون این حقیر از حاشیه‌نشینان سفره نوال آن بلنداقبال گشت و از جانب همایون اعلی به تسویه و تحریر این نسخه مامور بودم، بر خود واجب کردم که شمه‌ای از احوال آباء و اجداد آن خان عالی‌مقدار بر طبق عرض گذارم که نهایت اخلاص‌مندی و صوفی‌گری سلسله‌عالیه ایشان گوش‌زده اهل روزگار گردد. اگرچه خدمات پسندیده ایشان اظهار من الشمس است و احتیاج به بیان و تعریف ندارد؛ اما پیشتهاد خاطر این است که بندی از احوال ایشان داخل این مسوده نماید.

پس از درگذشت مرتضی قلی خان، اغورلوخان (عموزاده‌ی مرتضی قلی خان) به قراباغ [کورا باغ] و گنجه رسید:^{۹۲}

اغورلوخان [پسر محمدقلی خان] پس از مرگ عموی خود به سال ۱۰۷۴ ق



۱۰۴۲/خ/۱۶۶۴م] به حکومت قراباغ رسید. اغورلوخان از عمال دیوانی دربار شاه عباس دوم بود و جدا از مقام‌های سیاسی و اداری، شاعری توانا نیز بود...

اغورلوخان دارای دیوان شعر است. وی در آغاز «زیادی» تخلص می‌کرد؛ اما سپس تخلص «مصاحب» را برگزید یعنی لقبی را که شاهنشاه تهماسب به نیای او داده بود. دیوان او به زبان فارسی، دارای چهارهزار و دویست رج (بیت) است که در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی به شماره ثبت ۵۵۵ نگهداری می‌شود. این دیوان، به دستور نوه‌ی او جوادخان «گنجهای» زیادلو قاجار نسخه‌برداری شده است.

اغورلوخان در دوران پادشاهی شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ م) هم‌چنان بیگلربیگی قراباغ (کورا باغ) بود. وی در سال ۱۱۰۶ م (۱۰۷۳/خ/۱۶۹۵ م) درگذشت و در همان سال کلب‌علی‌خان زیادلو قاجار به فرمان‌روایی قراباغ و گنجه رسید.

کلب‌علی‌خان در دوران شاه‌سلطان حسین نیز بیگلربیگی قراباغ و کاخ بود و شاه‌سلطان حسین، وی را به لقب «امیرالامرای» مفتخر کرد:^{۹۳}

عالی‌جاه کلب‌علی‌خان زیادوعلی قاجار را به رتبه بلند ایالت الکای قراباغ سرفراز و به لقب والای امیرالامرای و مصاحبت در عرض مطالب از وسائط بی‌نیاز و مرتبه ارجمند سرداری جنود ظفر ورود مامورین سفر گرجستان ممتاز و به خلاع فاخره، تاج و طومار و رخوت مشرف به پوشش شهریار و شمشیر مرصع به جواهر ثمین آبدار و یک دست اسلحه روز کارزار و اسب مکمل به یراق صبارفتار و مقرری مهمانی، دستور ملوک قدیم با والیان کاخ، آن صوفی‌زاده را کثیرالاعتبار ساخته...

مهر کلب‌علی‌خان چنین بود:

از کرم‌شاه حسینی نسب کلب‌علی یافت مصاحب لقب

در سال ۱۱۱۴ م (۱۰۸۱/خ/۱۷۰۲ م) گرگین‌خان فرمان‌روای گرجستان بر دولت مرکزی شورید. شاه‌سلطان حسین، کلب‌علی‌خان زیادلو قاجار بیگلربیگی قراباغ را مامور دفع فتنه کرد. کلب‌علی‌خان، گرگین‌خان را شکست داد و فتنه را خواباند.^{۹۴}

در دوران صفویه، بیگلربیگی قراباغ به مرکزیت گنجه به یک واحد حکومتی اطلاق است و در این دوران کشور ایران از چهار والی‌نشین و سیزده بیگلربیگی‌نشین تشکیل عبارت بودند از:^{۹۵}



بیگلربیگان: قندهار، شیروان، هرات، آذربایجان، چخورسعد، قراباغ، استرآباد،
کوه‌گیلویه، کرمان، مروشاهی جان (مرشاه جهان)، قلمرو علی لشکر، مشهد مقدس
ودارالسلطنه قزوین.

در بن‌نشت دیگری از ایالات ایران در دوران صفویه نام برده شده است و مرکز هر ایالت نیز
آورده شده است:^{۹۶}

نام مرکز هر ایالت و مقر حاکم به شرطی که با نام خود ایالت یکسان نباشد، در
داخل (کمان) گذارده شده است.
۱- شروان (شماخی) ۲- قراباغ (گنجه) ۳- چخورسعد (ایروان) ۴- آذربایجان
(تبریز) ۵- دیاربکر (قراآمد) ۶- ارزنجان ۷- قلمرو علی لشکر (همدان) ۸-
عراق عجم ۹- کرمانشاهان و کلهر ۱۰- عراق عرب (بغداد) ۱۱- فارس (شیراز)
۱۲- کوه‌گیلویه (بهبهان) ۱۳- کرمان ۱۴- قندهار ۱۵- بلخ ۱۶- مرو ۱۷- مشهد
۱۸- هرات ۱۹- استرآباد.

هم‌چنین در نظام ایالات دوره‌ی صفویه می‌خوانیم:^{۹۷}

ایالات قره‌باغ که در زمان شاه طهماسب اول شامل قسمت اعظم آران قدیم واقع بین دو رود
ارس و کُر می‌شد و گاه بگاه حدود آن تا به تفلیس نیز می‌رسید، از زمان شاع عباس اول در جهت
مغرب، حتی لوری و پمبک را نیز در بر می‌گرفت.



بخش سوم - زیادلوها در دوران نادرشاه و کریم خان زند

از آغاز نبردهای نادرشاه با عثمانی، کلب‌علی‌خان، اغورلوخان و حسن‌علی‌خان گنجهای قراباغی نیز در رکاب وی بودند:^{۹۸}

چون صاحب‌قران زمان از تلاطم امواج بحر اردوی رومیه [عثمانی] مطلع گردید، به میانه عساکر خود آمده؛ اولاً از بالای مرکب به زیر آمده، روی نیاز به درگاه حضرت بی‌انبار نموده، رخساره خود را بر خاک مذلت مالیده، به زبان عجز و انکسار، مدد و اعانت فتح از قادر لیل و نهار بدین طریق درخواست می‌نمود.
لمؤلفه:

الهی تویی رهبر و رهنما / تویی جرم بخشای هر بینوا
تو کردی مرا در جهان برقرار / تو کردی مرا نادر روزگار
به ایران زمینم چو کردی بلند / به فضل، به دو پای رونق ببند
مکن پیش رومی مرا خوار و زار / به حق محمد ابا هشت و چهار
القصه حضرت صاحب‌قران بعد از تظلم و زاری به درگاه حضرت باری تعالی گرد
فرح بر عارض جهان‌آرای صاحب‌قرانی جلوه ظهور نموده، آن قدرت الهی سوار
مرکب باد رفتار خورشید آثار گردیده، معظم امراء و خوانین از قبیل امام‌وردی‌خان
و علیقلی بیگ افشار، محمدحسین خان قاجار، غنی‌خان افغان، شهیدقلی بیگ
کرد، نجف‌سلطان قراچورلو، اسماعیل خان خزیمه، موگن خان بیگ مروی،
امام‌وردی خان بیات... و لطفعلی خان، کلب‌علی خان و فتحعلی خان، برادران
ایمانی آن حضرت و کلب‌علی خان، اغورلوخان و حسن‌علی خان گنجهای قراباغ
... سرکردگان هزاره، جمشیدی، قرایی، بغایری و غلجائی و سایر امرا و ملازمان
رکاب والا را مقرر فرمود که هر یک با دسته خود مستعد محاربه و مجادله گردند.

در نبرد گنجه و سپس در نبرد علیه عبدالله پاشا، کلب‌علی‌خان، اغورلوخان و حسن‌علی‌خان گنجهای قراباغی [زیادلو قاجار] در رکاب نادرشاه بودند.^{۹۹} پس از درهم کوبیده شدن عثمانی:^{۱۰۰}

چون امیر کشورستان خاطر خطیر همایون را از لوث وجود طایفه رومیه پاک نمود
اغورلوخان ولد کلب‌علی‌خان زیادلو قاجار را که از سکنه گنجه بود، به حکومت
قراباغ و گنجه سرافراز گردانیده، حسن‌علی خان برادر مشارالیه را به ایالت بردع
تعیین فرمود.



اغورلوخان در نبرد علیه لزگیان (لگزیان) روز ۲۷ شعبان ۱۱۵۱ (۱۸ آذر ۹/۱۱۱۷ دسامبر ۱۷۳۸) همراه ابراهیم خان برادر نادرشاه، به شهادت رسید. با شهادت ابراهیم خان، نادرشاه در سال ۱۱۵۳ مهی (۱۱۹۱ خ/ ۱۷۴۰ م) برای خواباندن فتنه‌ی لزگیان روانه‌ی داغستان شد:^{۱۰۱}

نادرشاه به قصد انتقام از لزگی‌ها و سرکوبی آن‌ها در ۲۶ ذی‌حجه سال ۱۱۵۳ از مشهد به طرف داغستان حرکت کرد.

نادرشاه در بازگشت از داغستان در شماخی، اجازه داد تا شماری از امیران و حاکمان ولایت‌ها از جمله حسن علی خان زیادلوقاجار به مرکز فرمان‌روایی خود بازگردند:^{۱۰۲}

نادرشاه چون به شماخی رسید، سپاه خود را سان دیده، محمدعلی خان قرقلور با موازی دوازده هزار کس، سردار و صاحب اختیار شروران و دربند می‌کند. قربان بیگ اوزیک و محمدرضاخان افشار را سردار مملکت ایروان کرده و حسن علی خان حاکم گنجه را نیز مرخص و خانجان والی گرجستان را نیز به حکومت آن مملکت مامور و هر یک از احکام و ضابطین ولایات آذربایجان را که در رکاب بودند مرخص فرموده، روانه ساخت.

پس از حسن علی خان، شاهوردی خان زیادلوقاجار به این منصب رسید. وی از سال ۱۱۶۰ مهی (۱۲۶ خ/ ۱۷۴۷ م) تا ۱۱۷۴ مهی (۱۱۹۳ خ/ ۱۷۶۱ م) بیگلربیگی قراباغ و گنجه بوده است.^{۱۰۳} هنگام درگذشت نادرشاه، حسن علی خان زیادلوقاجار در گنجه حکومت می‌کرده است و بیگلربیگی قراباغ بوده است.

در بن‌نشت‌های دوران زندیه از شاهوردی خان و برادرش رضاقلی خان گنجه‌ای سخن رفته است. در رخدادهای سال ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ مهی (۹۴-۱۱۹۳ خ/ ۶۱-۱۷۶۰ م) از رضاقلی خان گنجه‌ای، نام برده شده است.^{۱۰۴}

هم‌چنین در دیدار بزرگان آذربایجان و قفقاز با کریم خان زند، از رضاقلی خان نیز نام برده شده است:^{۱۰۵}

فتحعلی خان افشار؛ کاظم خان قرچه‌داغی؛ پناه خان جوانشیر؛ نجفعلی خان و شهباز خان دنبلی، کوچ و خانوار احمدخان برادر مشارالیه که او خود به جهت ضبط و نسق خوی و سلماس از الکای فلک‌اساس، مرخص و مامور به توقف بود و حاجی علی محمدخان مراغه‌ای؛ حاجی خان کنگرلوی نخجوانی؛ برادرزادگان حسینیعلی خان ایروانی بیگلربیگی چخور سعد و رضاقلی خان گنجه‌ای [برادر شاهوردی خان قاجار زیادلو] بیگلربیگی قراباغ، امیر گونه‌خان افشار، ایرلوی طارمی و سایر ریش‌سفیدان و سرخیلان ایلات و الوسات، افشار ارومی، شقاقی،



شاهسون و دیگر وجوه که خالی از تکلفات منشیانه و بیرون از اغراقات دلیرانه، چنین اجتماعی از گردنکشان الکای مزبور در کم تر عهدهی دست داده و اتفاق افتاده بود.

هم چنین: ۱۰۶

کریم خان زند پس از تصرف [آزادسازی] مراغه، خوی و سلماس به تسخیر قلعه ارومی پرداخت و فتحعلی خان پس از ۹ ماه تحصن در پس قلعه ارومی بالاخره در شعبان ۱۱۷۶ تسلیم گردید. در همین موقع کریم خان زند، آزادخان افغان را که در تلفیس بود، خواست و پس از ورود او عزیمت عراق کرد. فتحعلی خان افشار، پناه خان جوانشیر، کاظم خان قراچه داغی، شهباز خان و نجفقلی خان دنبلی، حسنعلی خان قاجار ایروانی و حاجی خان کنگرلو حاکم نخجوان و رضاقلی خان برادر شاهوردی خان زیادلو بیگلربیگی گنجه و حاجی محمدقلی خان حاکم مراغه را با کوچ و بنه در رکاب خویش به عراق آورد و پس از مدتی توقف در عراق روز چهارشنبه دوم شهر ۱۱۷۹ وارد شیراز شد.



په نوشت های گفتار چهارم

- ۱ - تاریخ تجزیه‌ی ایران - دفتر چهارم (تجزیه‌ی قفقاز) ر ۸۹
- ۲ - عالم آرای عباسی - ج ۱ - ر ۳۵۸
- ۳ - خلاصه السیر - رر ۳۱۹ - ۳۲۰
- ۴ - خلاصه التواریخ - ج ۱ - رر ۳۲۰ - ۳۱۹
- ۵ - شاه تهماسب سه برادر به نام‌های سام‌میرزا، بهرام‌میرزا و القاص میرزا (ارجاسب) داشت که از این میان القاص را از دیگران گرامی‌تر می‌داشت. با اینکه شاه‌تهماسب و سام‌میرزا از یک مادر بودند، ولی شاه به القاص علاقه زیاد داشت و این امر موجب آن شد که پس از فتح شروان، در سال ۹۵۳ القاص را به حکومت آنجا منصوب کند. القاص میرزا در سال ۹۵۳ [ق / ۹۲۵ خ] علیه برادرش طغیان کرد. شاه‌تهماسب به جنگ او رفت. القاص از پیش شاه فرار کرد و از طریق بندر آروف به شهر کفه رفت. از آنجا به باب عالی روی آورد و سلطان سلیمان را تحریک کرد تا به ایران حمله کنند. سلطان سلیمان به ایران حمله کرد و در ۲۰ جمادی‌الثانی ۹۵۵ [۱۴ امرداد ۹۲۷ / ۲۶ ژوئیه ۱۵۴۸] وارد تبریز شد؛ اما بیشتر از چهار روز نتوانست در تبریز بماند و در ۲۴ جمادی‌الثانی [۹۵۵ / ۱۸ امرداد ۹۲۷ / ۳۰ ژوئیه ۱۵۴۸] مجبور به بازگشت شد. القاص نیز پس از تاخت‌وتاز و تخریب و آتش زدن چندین شهر، عاقبت از بیم سلطان سلیمان، مجدداً روی به برادرش آورد. شاه تهماسب، وقتی به القاص میرزا رسید، از او پرسید: «چه بدی به تو کردم که به قیصر پناه آوردی و مردم گفتند: پسر شاه‌اسماعیل شیعه به قیصر سنی‌التجا کرد و سپاه کشید و صدهزار نفر شیعه را بکشت.» دو روز بعد، شاه دستور داد او را به قهقهه بردند و عاقبت در آنجا کشته شد.
- (شاه‌تهماسب صفوی - عبدالحسین نوایی - انتشارات ارغوان - ج ۲ - تهران ۱۳۶۸ - رر ۱۶۵-۱۶۹)
- شاه‌تهماسب در تذکراتی که از خود به یادگار گذاشته، نوشته است:
- «فصل دیگر در احوال القاص میرزا»

هر گاه که تاریخ تیمور می‌خواندم و به این ابیات می‌رسیدم:

شدی شاهرخ هم‌رهش در مضاف / به سان دو شمشیر در یک غلاف

- می‌گفتم من و القاص این حال داریم. من او را از تمامی برادران و فرزندان خود دوست‌تر می‌داشتم، چنانچه فرموده بودم که در مشهد مقدس حضرت امام رضا علیه‌السلام ۲۵۰ تومان به سادات صلحا و اتقیا به قرض داده بودند که تا القاص زنده باشد، از ایشان نگیرند که ایشان همیشه در آن آستانه مقدس در دعای مزید عمر او باشند. او خود کم‌عقل بود [و] بی‌جهت و بی‌سبب باغی شد (تذکره شاه‌تهماسب - انتشارات شرق - تهران ۱۳۶۳ - چاپ دوم - ر ۴۳)
- ۶ - خلاصه التواریخ - ج ۱ - رر ۳۱۷

۷ و ۸ - همان - ج ۱ - ر ۳۲۴

۹ - همان - ر ۳۲۵

۱۰ - همان - ر ۳۴۲



- ۱۱ - همان - ر ۳۵۱
- ۱۲ - همان - ر ۳۵۴
- ۱۳ و ۱۴ - همان - رر ۳۶۷ - ۳۶۸
- ۱۵ - همان - ر ۳۶۹
- ۱۶ - اسماعیل دوم - ر ۲۴
- ۱۷ - خلاصه‌السير - ر ۳۲۲
- ۱۸ - خلاصه‌التواریخ - ر ۳۷۲
- ۱۹ - نظام ایالات در دوره‌ی صفوی - ر ۴
- ۲۰ - خلاصه‌التواریخ - ج ۱ - ر ۳۹۲
- ۲۱ - همان - رر ۴۲۱ - ۴۲۰
- ۲۲ - عالم‌آرای عباسی - ر ۷۲
- ۲۳ - همان - رر ۷۷ - ۷۶
- ۲۴ - همان - ر ۸۶
- ۲۵ - همان - ر ۸۹
- ۲۶ - همان - ر ۱۰۸
- ۲۷ - خلاصه‌السير - ر ۳۲۳
- ۲۸ - تکلمه‌الاخبار - ر ۱۲۵
- ۲۹ - خلاصه‌التواریخ - ج ۲ - رر ۴۷۱ - ۴۷۰
- ۳۰ - احسن‌التواریخ - ر ۵۶۱
- ۳۱ - عالم‌آرای عباسی - ر ۱۴۰
- ۳۲ - تاریخ زندگانی شاه عباس اول - ج ۱ - ر ۲۴
- ۳۳ - همان - ر ۲۱
- ۳۴ - فتوح‌العجم - جمال‌بن حسن شوشتری / تاریخ زندگانی شاه عباس اول - ج ۱ - ر ۲۴
- ۳۵ - عالم‌آرای عباسی - رر ۲۱۳ - ۲۱۲
- ۳۶ - خلاصه‌التواریخ - ج ۲ - ر ۶۷۶
- ۳۷ - زندگی شاه عباس اول - ج ۱ - ر بیج

38 - Kirzioglu, Fahrettin , Osmanlilarin Kafkas Ellerin Fathi.Servic matbassi, Ankara
281 -280 : S 1976

- ۳۹ - خلاصه‌التواریخ - ج ۲ - ر ۶۷۶
- ۴۰ - همان - ر ۶۷۷
- ۴۱ و ۴۲ - تاریخ روابط خارجی ایران ... - ر ۴۵
- ۴۳ - عبدالرحمن شرف - ر ۱۴۲۴ - کوتوک اوغلی / ر ۱۰۱ / مطالعاتی درباره‌ی فرهنگ و ... آذربایجان
- ۴۴ - عالم‌آرای عباسی
- ۴۵ - تاریخ زندگانی شاه عباس اول - ج ۱ - رر بیج - ید
- ۴۶ و ۴۷ - سفرنامه پیتر و دولاوله (برگردان بهفروزی) - ج ۱ - مقدمه مترجم - ر ۱۹



۴۸ - تاریخ زندگانی شاه عباس اول - ج ۱ - ر ۲

۴۹ - همان - ر ۱۳۳

۵۰ - همان - ر ۱۲۶

۵۱ - همان - ر ۱۳۶ - ۱۳۵

۵۲ - هامرپورگ اشتال، نویسنده تاریخ عثمانی می‌نویسد: ... مردم شهر برای تماشای شاهزاده حیدر میرزا و سفیران قزل‌باش، بر کوچه‌ها و بازارهای اسلام‌بول گرد آمده بودند. به ویژه زنان ترک، از هر طبقه، خواه به قصد کنجکاو و تماشا و خواه برای ترتیب دادن دیدار عاشقانه با سربازان ایرانی، از خانه بیرون آمده بودند. ۵۰۰ زن، تمام شب را در گرمابه‌ای نزدیک مسجد با یزید به سر بردند و همین امر مایه‌ی بد گمانی شوهران گردید. چنان که گروهی، زنان خود را از خانه بیرون کردند ... سفیران و شاهزاده را در سرای پرتو پادشاه جای دادند و هر روز ۱۰۰ گوسفند برای ایشان می‌کشتند ...

(تاریخ زندگی شاه‌عباس اول - ج ۱ - ص ۱۴۹) سال ۹۷۵ خ (۱۵۹۷ م / ۱۰۰۵ ق) حیدر میرزا به بیماری طاعون در اسلام‌بول در گذشت. مرگ شاهزاده، باعث آسایش خاطر دربار ایران شد.

۵۳ - ریشه‌های تاریخی اختلافات ... - ر ۴۶

۵۴ - عالم آرای عباسی ... ج ۱ - ر ۳۹۸

۵۵ - ریشه‌های اختلافات ... - ر ۴۶

۵۶ - تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم - ر ۵۱۱

۵۷ و ۵۸ - عالم آرای عباسی - ج ۱ - ر ۴۱۶

۵۹ و ۶۰ - همان

۶۱ - همان - ر ۴۱۷ - ۴۱۶

۶۲، ۶۳ و ۶۴ - همان - ر ۴۱۷

۶۵ - خلاصه السیر - ر ۳۲۳

۶۶ - عالم آرای عباسی - ج ۱ - ر ۴۱۷

۶۷ - تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده‌ی هجدهم - ر ۵۱۱

68- The Rise and Fall of the Turkish Empire Lord Kindnoss p /311 the Turkish Empire from.

۶۹ و ۷۰ - ایران عصر صفوی - ر ۸۳

۷۱ - عالم آرای عباسی - ج ۱ ر ۴۱۷

۷۲ و ۷۳ - جهان آرای عباسی - ر ۸۱۸

۷۴ - همان - ر ۱۰۶۶

۷۵ - همان - ر ۸۷۷

۷۶ - همان - ر ۸۹۲

۷۷ - از شیخ صفی تا شاه صفی - ر ۲۵۲ - ۲۵۱

(چرخچی : فرمانده گروه تجسس برای آگاهی از چند و چون لشکر دشمن)

۷۸، ۷۹ و ۸۰ - عالم آرای عباسی - ج ۳ - ر ۱۰۲۱

۸۱ - همان - ر ۱۰۲۲

۸۲ و ۸۳ - همان - ر ۱۰۲۵

۸۴ - همان - ر ۱۰۶۵

۸۵ - تاریخ جهان آرای عباسی - ر ۲۴۸



- ۸۶ - خلاصه‌السير - ر ۱۴۴
- ۸۷ - تاريخ اجتماعى و سياسى ايران - ج ۱ - ر ۳۹
- ۸۸ - خلاصه‌السير - رر ۱۷۲ و ۲۱۵
- ۸۹ - همان - رر ۳۲۵ - ۳۲۴
- ۹۰ - تاريخ جهان آراى عباسى - ر ۳۲۹
- ۹۱ - خلاصه‌السير - ر ۱۷۲
- ۹۲ - حكومت‌هاى محلى قفقاز در عصر قاجاريه - رر ۱۵۳ - ۱۵۲
- ۹۳ - دستور شهر ياران - ر ۵۶
- ۹۴ - تاريخ اجتماعى و سياسى ايران - ج ۱ ر ۳۰
- ۹۵ - تحولات قشون در تاريخ معاصر ايران - ر ۱۲۴
- ۹۶ - نظام ايالات در دوره صفوى - ر ۲
- ۹۷ - همان - ر ۷
- ۹۸ و ۹۹ - عالم آراى نادري - ج ۱ - ر ۳۹۷
- ۱۰۰ - همان - ر ۴۰۹
- ۱۰۱ - عالم آراى نادري - ر ۶۶۹
- ۱۰۲ - همان - رر ۸۶۹ - ۸۶۸
- ۱۰۳ - نسب‌نامه خلفا و شهرياران - ر ۲۸۱
- ۱۰۴ و ۱۰۵ - تاريخ گيتى گشا - چاپ دوم - ر ۱۱۴
- ۱۰۶ - مجمل‌التواريخ - ر ۴۵۷



گفتار پنجم:

جوادخان گنجه‌ای

بخش یکم - برآمدن آقا محمدخان و بازسازی دولت فراگیر ملی

آقامحمدخان قاجار از همان آغاز و پیش از تاج‌گذاری در نوروز ۱۱۷۵ خورشیدی (۲۰ مارس ۱۷۹۶) جوادخان زیادلو قاجار (گنجه‌ای) را به فرمان‌روایی ایالت گنجه برگزید.

با کشته شدن آقامحمدخان در یازدهم خرداد ۱۱۷۶ (۳۱ مه ۱۷۹۷) ناآرامی‌هایی در کشور روی داد؛ اما با دلیری خان باباخان ولی عهد آقامحمدخان، همراه با کاردانی صدراعظم ابراهیم خان کلانتر، خیلی زود کشور آرام گرفت.

با فروپاشی دولت صفویان در سال ۱۱۰۱ خ (۱۷۲۲ م) پیش از شکل‌گیری دولت قاجاریان، حکومت غلجاییان و دولت‌های فراگیر افشاریان و زندیان، پای گرفتند؛ اما با کشته شدن و یا درگذشت بنیان‌گذاران، آن حکومت و یا دولت‌های فراگیر نیز فرو پاشیدند.

در این میان تنها ولی عهد بنیان‌گذار دولت قاجاریان توانست با کم‌ترین مشکل به تخت پادشاهی دست یابد. البته از یاد نبریم که ایران در آن زمان، هنوز از بلندی‌های کوه‌های قفقاز و کناره‌های دریای سیاه، تا خلیج فارس و از خوارزم و فرارود تا کرانه‌های رود «سند» را در برمی‌گرفت.

هنگامی که خبر کشته شدن آقا محمدخان در شیراز به خان باباخان رسید، بدون توقف، به تهران شد. آقا محمدخان، هنگام رفتن به قفقاز به میرزا محمدخان حکمران تهران بود که اگر برای او پیش‌آمدی شد، دروازه‌های شهر را تنها به روی خان باباخان بگشاید.



با پخش خبر کشته شدن آقا محمد خان، محمدحسین خان قاجار کشیک‌چی‌باشی و میرزا اسدالله خان وزیر لشگر و میرزا رضا قلی منشی الممالک، به خوابگاه شاه رفتند؛ اما:^۲

آن قوت نداشتند که بدن شاه را از جایی به جایی نقل توانند کرد. ناچار بعضی از جواهر نفیسه که قاتلان به جای گذاشته بودند، برداشته و جماعتی از سران سپاه را با خود یار کرده و از راه نخجوان و مراغه، به جانب تهران شتاب گرفتند.

همچنین، شاهزاده حسین قلی خان (برادر خان بابا خان) که در لشگرگاه بود، با چند تن از فرزندان، همراه با گروهی از بزرگان لشگری و کشوری که به آن‌ها پیوسته بودند، روی به تهران نهادند. از سوی دیگر، حاجی ابراهیم خان کلانتر:^۳

با فوجی از امرا و تفنگ‌چیان مازندرانی از شاهزادگان، به یک سو افتاده و از راه اردبیل و زنجان، طریق تهران برگرفتند و در حوالی زنجان به محمدحسین و میرزا رضا قلی پیوسته شدند.

افزون بر آنان، حسین قلی خان و سلیمان خان با سپاه بسیار از راه تالش و رشت به تهران آمدند و در کنار باروی شهر، مستقر شدند.

در این میان، علی قلی خان برادر آقامحمد خان، چون از کشته شدن وی آگاه شد، با سپاهی که با خود داشت از ایروان بیرون شد و از راه خوی و مراغه و تبریز، خود را به تهران رساند. نوشته‌اند که او را سر آن بود که با دست‌یابی به تهران، به جای برادر نشیند؛ اما دروازه‌های بسته‌ی تهران، امید او را بر باد داد.

کشندگان آقامحمد خان، آن‌چه را که از چادر وی به غارت برده بودند، به صادق خان شقاقی که از بزرگان سپاه ایران بود و به گفته‌ای در کشتن آقا محمد خان نیز به گونه‌ای دخیل بود، سپردند. صادق خان، از دژ شیشه بیرون آمد و با همراه کردن بخشی از سپاه، از ارس گذشت و با گرد آوردن افراد طایفه‌ی شقاقی که از سالدوز (نقده) و مراغه و تبریز تا حدود اردبیل و مغان پراکنده بودند، روی به قزوین نهاد.^۴ صادق خان، پیش از رفتن به سوی قزوین، برادران خود را به حکمرانی بخش‌های گوناگون آذربایجان گماشت. اما مردم و بزرگان قزوین، دروازه‌ها را به روی او بستند و برابر او به نبرد برخاستند و:^۵

دست به انداختن تفنگ گشادند.

خان بابا خان پس از رسیدن به تهران، حسین خان قوللر آقاسی را برای رویارویی با



شقاقی به قزوین فرستاد. در همین هنگام، محمدخان قاجار که از سوی آقامحمد خان، دژبان دژ مشهد بود، با شنیدن خبر کشته شدن شاهنشاه، روی به تهران نهاد. با رسیدن لشگریان محمولی خان به تهران، خان باباخان خود با سپاهیان بسیار، روانه‌ی قزوین شد و نیروهای صادق خان شقاقی را به سختی درهم کوبید. در خوی نیز برادران صادق خان از برادران کهتر حسین خان دنبلی، به سختی شکست خوردند. از این رو صادق خان از کار خود پوزش خواست و بخشیده شد.

از سوی دیگر، به دستور فتح‌علی شاه، حسین‌قلی خان عزالدین‌لو قاجار، مامور آوردن پیکر آقا محمد خان شد و فتح‌علی شاه روز ۶ شهریور ماه ۱۱۷۶ (۲۷ اوت ۱۷۹۷) وارد تهران شد و چند روز بعد، پیکر آقا محمد خان به تهران رسید. پیکر آقا محمد خان را محمد علی خان قاجار، میرزا موسی کاظم منجم‌باشی، ملامصطفی قمشه‌ای و ابراهیم خان عزالدین‌لو قاجار، برای خاک‌سپاری، به نجف اشرف بردند.

خان باباخان، روز نوروز سال ۱۱۷۷ (۲۱ مارس ۱۷۹۸) در تهران تاج‌گذاری کرد. هم‌زمان با تاج‌گذاری فتح‌علی شاه، محمدخان پسر زکی خان زند، بر دولت مرکزی شورید و از آن‌جا که همه‌ی بزرگان اصفهان برای شادباش تاج‌گذاری فتح‌علی شاه در تهران بودند، بر اصفهان دست یافت. با رسیدن این خبر به تهران، فتح‌علی شاه، حسین‌قلی خان قاجار دلو، محمدعلی خان داش‌لو، الله‌وردی خان عزالدین‌لو و حسین خان قوللر آقاسی را مامور سرکوب شورش محمدخان زند کرد. نیروهای محمدخان شکست خورد و خود وی نیز از میان رفت.

پس از تاج‌گذاری، فتح‌علی شاه، روانه‌ی چمن سلطانیه شد و پس از گرد آمدن نیرو در آن‌جا نیروهایی را برای سرکوب شورش جعفرقلی خان دنبلی و محمدقلی خان افشار که صادق خان شقاقی نیز به آنان پیوسته بود، روانه‌ی آذربایجان کرد.

در این میان صادق خان شقاقی از آن دو روی بر تافت و از کرده‌ی خود، دوباره پوزش خواست و باز، مورد بخشش قرار گرفت. دیگر سرکشان نیز شکست یافتند و فتح‌علی شاه، پس‌گیری دژ ارومیه، به آن‌جا رفت و سپس از راه سلماس به خوی آمد.

در این‌جا، خبر عصیان حسین‌قلی خان برادرش که حکمران فارس بود، به وی رسید



رو به اصفهان آورد و با وجود میانجی‌گری «مادر»، حسین قلی‌خان بر زیاده‌خواهی خود افزود و فتح‌علی‌شاه، میرزا موسی منجم‌باشی را برای پند دادن وی فرستاد. حسین قلی‌خان، از کرده پشیمان شد و برای پوزش خواهی به اردوی فتح‌علی‌شاه رفت. شاه او را بخشید و حکمرانی فارس را هم چنان به وی داد.

در همین سال، جعفر قلی‌دنبلی که فراری بود با شنیدن خبر شورش حسین قلی‌خان، با گردآوری نیرو، شهر خوی را شهر بند کرد. فتح‌علی‌شاه با شنیدن این خبر، ابراهیم‌خان قاجار دولو را به یاری حکمران خوی فرستاد. جعفر قلی‌خان بار دیگر شکست خورد و فتنه آرام گشت. در نوروز سال ۱۱۷۸ (۲۱ مارس ۱۷۹۹) فتح‌علی‌شاه، عباس میرزا را با آن که بزرگ‌ترین پسر وی نبود، به ولی‌عهدی برگزید. بدون هرگونه دودلی، این گزینش در پیروی از خواست آقا محمدخان بود که به خان باباخان تاکید کرده بود که جانشین وی باید از سوی مادر نیز از خاندان قاجار باشد.

در آن هنگام، عباس میرزا یازده ساله بود. از این رو سرپرستی ولی‌عهد، به میرزا عیسی فراهانی (میرزای بزرگ) سپرده شد.

با توجه به این که در آن زمان تنها نیروی تهدیدکننده ایران، امپراتوری روسیه بود، حکومت آذربایجان به ولی‌عهد سپرده شد. از این رو، ولی‌عهد همراه با میرزا عیسی فراهانی، روانه‌ی تبریز گردید.

سپس فتح‌علی‌شاه، روی به خراسان آورد و در آن جا فرزند جعفر خان نیشابوری باریسان شهر نیشابور به پیشباز آمدند و از آن جا که آماج فتح‌علی‌شاه آزاد سازی دژ مشهد بود، قراولانی در آن جا گماشت.

اما از آن جا که فتح‌علی‌شاه، راهی مشهد بود، جعفر خان سربازان را به دژ راه نداد و در پی دشمنی برآمد. فتح‌علی‌شاه، حاجی ابراهیم شیرازی (کلاتر) و میرزا شفیع وزیر را برای پندآموزی به دژ فرستاد؛ اما پند آنان، کارگر نیفتاد. فتح‌علی‌شاه، دستور شهر بند دژ را داد. جعفر خان، که تا آن زمان برای برابری نداشت، به نیرنگ دست یازید و باز بر مخالفت، پای فشرد.

سرانجام، از آن جا که تاب برابری نداشت، از در تسلیم درآمد. فتح‌علی‌شاه، روی به



و نادر میرزا در دژ را بست و به نبرد روی آورد؛ اما پس از چند روز از در توبه در آمد و از فتح‌علی شاه درخواست کرد که دژ را به او واگذارد و...

در یک جمع‌بندی، باید گفت که فتح‌علی شاه در پنج سال نخست پادشاهی، بیش‌تر درگیر مبارزه با:^۶

مدعیان زند و افشار و چند تن از افراد خانواده‌ی خود بود و در باقی دوران سلطنتش هم [افزون بر نبرد با روسیان و عثمانی] تقریباً هر ساله با یایان مختلف در اطراف و اکناف کشور، مبارزه داشت.

فتح‌علی شاه، کاری را که آقامحمدخان مجال آن را نیافت، به انجام برد. وی بخش‌های جدا مانده‌ی خراسان بزرگ و خوارزم و فرارود را به قلمرو دولت فراگیر ملی پیوند داد و:^۷
هرات و قندهار به اطاعت [دولت] ایران درآمدند. گرگین خان قیصر گرجستان و هم‌چنین، فرمان‌روایان گنجه و دربند و قبه معروض داشتند که مطیع شاه و وابسته به ایران اند.

فتح‌علی شاه، در اندیشه‌ی آن بود که با آزادسازی میان رودان (دل ایران شهر) پهنه‌ی دولت مرکزی را به مرزهای راستین آن برساند که گرفتار یورش روسیان و از آن بدتر، نامردی و عهدشکنی فرانسویان و نیرنگ انگلیسیان شد.

فتح‌علی شاه در پیامی به ناپلئون با توجه به این که عثمانی متحد فرانسه بود، خواستار مساعدت‌های «اعلی حضرت امپراتوری و پادشاهی» در یاری به بازگردان سرزمین میان رودان به ایران شد. صدراعظم به «لابلان» که قرار بود پیام شاه را به ناپلئون برساند یادآور شده بود:^۸

ذات ملوکانه به هیچ روی قصد ندارند برای اعاده‌ی سرزمینی که در گذشته جزئی از امپراتوری [شاهنشاهی] ایران بوده است، به قوه‌ی قهریه متوسل شوند. ولی همواره بر این اندیشه‌اند تا مجد و عظمت دیرین ایران را با باز آوردن مناطقی که به سبب جنگ داخلی یا تهاجم خارجی از بیکرش جدا شده است، به حیطه‌ی قوانین آن احیا فرمایند.

اما حتا هنگامی که بخش‌هایی از قفقاز از دست رفته بود فتح‌علی شاه، دوبار برای آزادسازی میان رودان، گام برداشت. بار نخست، در گذشت شاهزاده دولتشاه بر اثر بیماری سل، بغداد را شهر بند کرده بود و بار دوم همه‌گیر شدن بیماری و با در میان رودان که شمار ز ارتش ایران را از پای درآورد، او را در این راه ناکام کرد.



فتح علی شاه، به دنبال یورش وهابی ها به کربلا و نجف و قتل و غارت و به بردگی گرفتن مردم آن دو شهر، به عنوان شاهنشاه شیعه، دستور سرکوب آنان را صادر کرد. به باور برخی از تاریخ نگاران، فتح علی شاه می خواست با یک تیر دو نشان بزند یعنی بدون دست یازیدن به جنگ نیروی نظامی وارد میان رودان کند و دیگر این که وهابی ها را سرکوب نماید. از یاد نبریم که از دوران شاه سلطان حسین، بارها دولت های ایران، غارتگران وهابی را سرکوب کرده بودند. اما از آن جا که حکومت عثمانی با ورود ارتش ایران به میان رودان موافقت نکرد، فتح علی شاه، از را مسقط این کار را انجام داد. از این رو، فتح علی شاه^۹:

شاهزاده حسین علی میرزا فرمان فرمای فارس، فوجی سپاه به سرداری
صادق خان قاجار از راه مسقط برای این خدمت تعیین نمود و مقرر شد به اتفاق
امام مسقط، مشغول این خدمت شود...

بعد از ورود سپاه... به سرحدات ولایات تصرفی... آتش حرب و قتال چندین بار
از طرفین اشتعال یافته و در هر معرکه جمعی از طایفه ی وهابی مقتول گردید و
چندین قلعه از قلاع متصرفی طایفه ی وهابیه، به حیطه ی تصرف دولت قاهره درآمد
و چند تن از نام آوران آن طایفه، قتل و دستگیر گردیدند.

گران و اتسون (تاریخ ساز انگلیسی) با آن که از سطر سطر نوشته هایش، بوی ناراست نویسی
و تحقیر ملت و مردم ایران به مشام می رسد و از پراکندن هیچ دروغی برای مخدوش کردن تاریخ
ایران خودداری نکرده است، درباره فتح علی شاه پیش از نبردهای قفقاز، می نویسد:^{۱۰}

حال، فتح علی شاه در اوج قدرت و ظفر بود. چون توانست تمام شورش های
داخلی را از بین ببرد و برای حراست تمامیت قلمرو پادشاهی ایران مرارت بسیار
کشید و در نتیجه مردم ایران... در سراسر سرزمین وسیع ایران تابع فرمان او
بودند.

قیصر [حاکم] جوان گرجستان با آن که سابقاً به تزار روس تسلیم شده بود اینک
شاه را سرور واقعی خود می شناخت... [از این رو] شاه... می توانست... مدعی لقب
شاهنشاه باشد.



بخش دوم – توجیهات حقوقی روسیان در تجاوز به ایران

درست با تاج‌گذاری فتح‌علی شاه، آراکلی خان حاکم گرجستان که دل و جان به روس‌ها سپرده و دم از جداسری می‌زد، درگذشت و پسرش به نام گرگین خان (گئورگی)، به جای او نشست. گرگین خان برخلاف پدر، خود را مانند اسلافش شهروند دولت ایران می‌دانست. از این رو، حاضر نشد که از تزار روسیه پیروی کند. او در نامه‌ای به فتح‌علی شاه نوشت:^{۱۱}

خود را از چاکران و متعلقان دولت قوی شوکت ایران می‌داند و خویشتن را حاکمی برای مرزبانی از کشور ایران در منطقه‌ی قفقاز به‌شمار می‌آورد و مترصد و منتظر اجرای دستورات شاه ایران است.

گرگین خان اعلام کرد که پدرش به دلیل کهولت سن، دارای نقاط ضعف فراوان بود و حتا کشته شدن مردم تفلیس در دوره‌ی پدر را به اقدام‌های نسنجیده او نسبت داد. اما روس‌ها که از قتل آقامحمدخان دلیر شده بودند، دوباره آهنگ تسخیر گرجستان کردند. تزار روس، ژنرال لازارف را به گرجستان فرستاد:^{۱۲}

اما گرگین از خطر ارتش تزار در قلمرو خود ناراضی بود و مادرش «دده فال» همسر آراکلی خان، آشکارا با ورود ارتش تزار به گرجستان، مخالفت می‌کرد و هواخواه دولت ایران بود.

روسیان، با وجود اشغال گرجستان، گرگین خان را مانع استیلای کامل خود بر گرجستان می‌دانستند و احتمال می‌دادند که به‌ویژه زیر نفوذ مادر خود و یاری دولت ایران، برای چندمین بار، این سرزمین را از دست بدهند.

از این رو، گرگین خان و خانواده را به سن پترزبورگ تبعید کردند و وی در زندان روسیان، زیر شکنجه‌های توان فرسا، روز ۲۸ سپتامبر ۱۸۰۰ (۶ مهر ماه ۱۱۷۹) با امضای سندی گرجستان به سود تزار، چشم‌پوشی کرد.^{۱۳}

بدین سان، سلسله باگراتیون (Bagration) یا «بغ‌رایتان» یا «بغ‌رادیان»



که از دوران ساسانیان از سوی دولت‌های ایران، حکومت گرجستان را داشتند و در شاهنشاهی ایران، دارای مقام والا و شایسته‌ای بودند، منقرض شد.

روسیان هم‌چنین سندهای مجعولی را به امضای وی رسانیدند که در صورت عدم ادای آن، تفلیس از آن روس‌ها می‌شد.

بعدها روسیان همین اسناد مجعول را مستند دعاوی ارضی نسبت به گرجستان قرار دادند و حتا پا را از آن هم فراتر گذاردند و همین ادعا را در مورد گنجه نیز مطرح کردند.

دولت‌های روسیه بر پایه‌ی اعلامیه‌ی پتر خطاب به مردم قفقاز و قرار دادهای رشت و گنجه، به روشنی به تعلق سرزمین‌های قفقاز به ایران اقرار کرده بودند از این رو، روسیان پس از اشغال گرجستان و دیگر سرزمین‌های ایران در قفقاز، در پی توجیه حقوقی مساله و به اصطلاح «دلیل تراشی» برآمدند.

پس از آن که روسیان توانستند روز ۲۸ سپتامبر ۱۸۰۰ (۶ مهرماه ۱۱۷۹) زیر شکنجه‌های سخت، گرگین خان فرماندار گرجستان را مجبور به امضای سند واگذاری حکومت این سرزمین کنند^{۱۴}، در پی تراشیدن محمل حقوقی برای آن برآمدند. آن‌ها مدعی شدند که در پاسخ به استغاصه‌ی مردم، گرجستان را ضمیمه‌ی خاک امپراتوری روسیه کرده‌اند. از این رو، با گرفتن سند واگذاری گرجستان به روسیه زیر شکنجه، تزار روس ضمن اعلامیه‌ای عنوان کرد:^{۱۴}

... به منظور افزایش نیروی ملی خودمان و یا به ملاحظات نفع خصوصی و یا توسعه‌ی حدود بسیار وسیع امپراتوری خودمان نیست که باز ما مداری گرجستان را می‌پذیریم. عواطف بزرگواری، شرافت و انسانیت ما ایجاب کرده است که بار وظیفه‌ی مقدس اجتناب از مقاومت را در برابر فریاد مشقت‌باری که از سینه‌ی شما [مردم گرجستان] بلند است، بر دوش بگیریم و گرفتاری‌هایی را که دارید، بر طرف سازیم و در سرزمین گرجستان، حکومتی قوی و قابل اداره و تأمین عدالت، توأم با حقانیت و حمایت از جان و مال افراد و گسترش برکات قانون، بر همگان بگماریم...

تسی‌تسی یانف نیز، پیش از آغاز عملیات جنگی علیه شهر گنجه، نامه‌ای به جوادخان زیادلو قاجار حاکم گنجه نوشت و با این استدلال نادرست و سست که چون گنجه، در گذشته تابع گرجستان بوده و از آن‌جا که گرجستان به تزار تعلق دارد، پس گنجه نیز، متعلق است. جوادخان گنجه‌ای، پاسخ نوشت:^{۱۵}

در این وقت کاغذی که فرستاده بودی رسید و نوشته بودی که در ایام طومار



دده فال، گنجه تابع گرجستان بود. این سخنان را هیچ کس نشنیده است. اما پدران ما که عباس قلی خان و سایرین باشند، در گرجستان حاکم بوده‌اند. هرگاه قبول نمایند، از مردان پیر اهل گرجستان تحقیق نمایید که عباس قلی خان، در گرجستان حاکم و والی بوده است یا نه و بالفعل مسجد و دکان او در گرجستان هست و خلعت و تعلیقه‌ی او هم در خانه‌ی اهل گرجستان هست و از ایام آراکلی خان و پدر ما، سرحد گنجه و گرجستان معلوم بود که از کجا تا کجاست و ما این سخن را به زبان نمی‌آوریم. هرگاه بگوییم که پدران ما در گرجستان والی بوده است... به این سخن، گرجستان را کسی به ما نمی‌دهد.

با گرم شدن روابط روسیان با فرانسویان بر اثر اتحاد تزار روس با ناپلئون، روس‌ها ساز دیگری کوک کردند و به ناپلئون این گونه اظهار کردند که سرزمین‌های اشغالی در قفقاز را خریده‌اند. البته در آن زمان و پیش از آن، خرید و فروش سرزمین میان روسیان و فرانسویان و دیگران در غرب، امر متداولی بود. به عنوان مثال: لویی چهاردهم، بندر دونکرک و ماردیک را از انگلیس‌ها خرید. شارل چهارم فرمان‌روای مانتو، ناچار شد شهر کازال را به لویی چهاردهم بفروشد. تزار روس در سال ۱۸۶۷م (۱۲۵۵خ) سرزمین آلاسکا را با پهنه‌ای برابر با ۱۵۱۹۰۰۰ کیلومتر مربع، به ایالات متحده‌ی آمریکا فروخت. هم‌چنین، در سال ۱۸۰۳، دولت فرانسه، ایالت امروزی لوئیزیانا (Louisiana) را به همان دولت فروخت.

در برابر ادعای روسیان مبنی بر خرید گرجستان و گنجه و ...، عباس میرزا ولایت‌عهد، در نامه‌ای به ناپلئون در سال ۱۱۸۳ خ (۱۸۰۴ م / ۱۲۱۹ ق) در رد این ادعای روسیان، نوشت:^{۱۶}

... در این اوقات که کارگزاران آن [قوی] شوکت، رایست عزیمت به ولایات روس افراشته و ایشان را از تعرض سرحدات ممالک ایران ممنوع داشته بودند جواب ایشان بوده است که ممالک گنجه و گرجستان را از اولاد آراکلی خان والی گرجستان و جوادخان حاکم گنجه خریده و بدان جهت معترض گردیده‌اند. اولاً این که معامله طایفه مزبوره، خلاف واقع و محض تهمت و مخالف رای و رویتست و بر فرض وقوع، بر هر صاحب بصیرت به بدیهه عقل روشن و مبرهنست که مبیاعه ملک با مالکست، نه با زارع و دشتبان و اختیار گله، با صاحبست نه با شبان و قطع نظر از این مراتب، هر بیعی را بهایی لازم و سزا و بر همه دور و نزدیک ظاهر و هویداست که بهایی که در ازای این معامله ادعایی به اولاد ارکلی خان و جوادخان رسیده همینست که گرگین خان پسر بزرگ‌تر ارکلی خان، از جام قهر ایشان شربت زهر چشیده و جوادخان حاکم گنجه از تیغ پیدادشان ساغر مرگ کشیده و بقیه اولاد ایشان برخی در ولایات روس محبوس و بعضی دیگر از خانه و وطن و محل و مسکن نومید و مایوس، معتکف این آستان شوکت مانوس‌اند.



اگر چه به عنایت الله و تاییده تیغ ستم سوز و خنجر برق افروز دلاوران فیروز در طی این دعوی، برهانی قاطع و آیتی ساطعست و عنقریب جواب ادعای باطل و افترای بی حاصل ایشان را خواهد داد اما تمنی آنست که کارفرمایان آن دولت به ملاحظه موانست جانبین، کیفیت این افترا و بطلان این ادعا را بر پیشکاران هر یک از سلاطین سکندر تمکین ممالک فرنگ که با امنای آن دولت رابطه دوستی و الفت داشته باشند، مشکوف دارند تا اولیای این حضرت در تلافی اعمال ایشان نزد فرمانفرمایان آفاق به جهت سستیزه جویی و نفاق و شکستن عهد و تجاوز از سنن اسلاف که مخالف سیر و سلوک دادگستری و منافی رسم و آیین شهریاران عدل پرورست، منسوب نگردیده [و] معلوم همگان آید که مبادرت به خلاف از طرف ایشان بوده است و هرگاه امنای آن دولت را ممکن شود که درین باب از کارگزاران شهریاران با فرهنگ ممالک فرنگ که با ایشان الفتی دارند، حجتی مسجل مهور، مبنی بر بطلان حجت ایشان صادر نموده ارسال نمایند، نهایت محبت و وداد و غایت یکرنگی و اتحاد خواهد بود...

بدین سان، دولت ایران نه تنها در جبهه‌ی نظامی به دفاع از تمامیت ارضی این سرزمین برخاست؛ بلکه در جبهه‌های سیاسی نیز برابر ادعاهای نادرست روسیان که باب گفت‌وگو و رفت و آمد گسترده‌ای با اروپاییان داشتند، به دفاع لازم برخاست.

افزون بر نامه‌نگاری و روشن‌گری، سفیرانی نیز برای آگاه کردن سران کشورهای بزرگ اروپایی به آن قاره گسیل شد؛ اما به دلیل اتحاد آنان با روس‌ها در «اتحاد مقدس» گوش شنوایی برای شنیدن سخنان به حق ملت ایران، پیدا نشد.

برای روشن‌گری فزون‌تر در مقدمه‌ی عهدنامه‌ی گنجه (۱۹ اسفند ۱۱۱۳/۱۰ مارس ۱۷۳۵) آمده است:^{۱۷}

... بهترین راه در این زمینه [برای این که] به نزدیکان و دوران نشان دهد که دولت روسیه هرگز اراده نداشته است قسمتی از خاک ایران را در دست خود نگاه دارد... شهرهای باکو و دربند را با همه‌ی متعلقات و مضافات آن مانند سابق به دولت ایران مسترد دارد... لهذا چنین مقرر شده است [که] شهر باکو با مضافات آن در ظرف دو هفته و شهر دربند و مضافات آن تا سرحد سابق، در ظرف دو ماه پس از انعقاد این عهدنامه و اگر فرصت اجازه دهد پیش از آن، از لشکریان تخلیه خواهد شد و داغستان و نواحی دیگر که جزو شومخال و اوسمی هستند، کمافی السابق در تحت تصرف دولت ایران خواهد بود.

هم‌چنین در ماده ۸ عهدنامه‌ی رشت (۲۱ ژانویه ۱۷۳۲/اول بهمن ۱۱۱۰) آمده است و اختان پادشاه گرجستان که تا کنون نسبت به امپراتوری بزرگ روسیه و شاه



ایران وفادار بوده و از دارایی خود محروم شده است، شاه ایران متعهد شده است هنگامی که گرجستان کما فی السابق در تحت حمایت ایران قرار بگیرد، کما فی السابق املاک و دارایی وی، به او باز گردد.

بدین سان، روسیان به روشنی اعلام می‌دارند که قفقاز بخشی از ایران است. از سوی دیگر، سرحد سابق، یعنی مرز پیشین میان ایران و روس که در آن سوی کوه‌های قفقاز قرار داشت و داغستان و اوسمی و چچن‌ستان و... را در برمی‌گرفت، به رسمیت شناختند.

با انتشار سند مزبور، اسکندر خان برادر گرگین خان، اعلام کرد که سند مزبور به زور از برادرش گرفته شده و اعتبار ندارد. در این فرآیند، وی علیه سلطه روس‌ها به پا خاست.

با گرفتن سند مزبور، پل اول تزار روس در ۱۸ ژانویه ۱۸۰۱ (۲۸ دی ۱۱۷۹) کمی پیش از کشته شدن به دست درباریان، طی فرمانی گرجستان را به گونه‌ی رسمی، جزو امپراتوری روسیه اعلام کرد.^{۱۹}

با کشته شدن پل اول در ۲۴ مارس ۱۸۰۱ (۴ فروردین ۱۱۸۰) پسرش به نام آلکساندر اول، به تخت نشست. آلکساندر اول (۱۸۲۵ - ۱۸۰۱ میلادی / ۱۲۰۴ - ۱۱۸۰ خورشیدی) سیاست پرخاش‌گرانه‌تری را نسبت به ایران در پیش گرفت. وی مانند کاترین، به‌طور کامل از سیاست گسترش و توسعه ارضی پتر پیروی می‌کرد.^{۲۰}

در گام نخست، تزار آلکساندر نیروی مجهزی را به فرماندهی تسی‌تسی‌یانف روانه‌ی اشغال تفلیس نمود. نیروهای کمکی که از تهران به یاری اسکندر خان فرستاده شده بود، به موقع به آوردگاه نرسید و در نتیجه، ارتش کوچک اسکندر خان از روس‌ها شکست خورد و تفلیس دوباره به چنگ سپاهیان روس افتاد.

به دنبال این پیروزی، تزار در ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۱ (۲۱ شهریور ۱۱۸۰) طی فرمانی دوباره گرجستان را به عنوان بخشی از خاک روسیه اعلام کرد.^{۲۱}

روسیان پس از اشغال گرجستان، برای فریب مردم، ژنرال تسی‌تسی‌یانف را که گرجی تبار بود، به فرمانداری آن دیار منصوب کردند. تسی‌تسی‌یانف، همان کاری را کرد که کمابیش پس از آن، ژوزف استالین گرجی تبار در گرجستان کرد. هر دو به سهمگین‌ترین گونه هم‌تباران خود پرداختند. روسیان پس از سلطه‌ی کامل بر گرجستان، چهره‌ی واقعی



دادند: ۳۲

آن‌ها با شدت هر چه تمام‌تر دست به قتل و غارت مردم و نابودی سازمان‌های موجود گرجستان زدند. روس‌ها، حتا گفتگو به زبان گرجی را در ملاءعام در سرزمین مزبور قدغن کردند.

اما با وجود این همه جنایاتی که ثبت تاریخ است، تزار روس در مقدمه‌ی فرمان الحاق گرجستان می‌نویسد: ۳۳

... به منظور افزایش نیروی ملی خودمان و یا به ملاحظات نفع خصوصی و یا توسعه‌ی حدود بسیار وسیع امپراتوری خودمان نیست که بار زمامداری گرجستان را می‌پذیریم. عواطف بزرگواری، شرافت و انسانیت ما ایجاب کرده است که بار وظیفه‌ی مقدس اجتناب از مقاومت را در برابر فریاد مشقت‌باری که از سینه‌ی شما [مردم گرجستان] بلند است، بر دوش بگیریم و گرفتاری‌هایی را که دارید، بر طرف سازیم و در سرزمین گرجستان، حکومتی قوی و قابل اداره و تأمین عدالت، توأم با حقانیت و حمایت از جان و مال افراد و گسترش برکات قانون، بر همگان بگماریم...

این چنین بود که درد و رنج و کشتار و نفی بلد، به مدت ۱۹۱ سال تا فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی (۱۳۷۰ خورشیدی) بر مردم گرجستان تحمیل شد و امروز نیز پس از گذشت بیش از دو دهه از فروپاشی امپراتوری سرخ، هنوز زخم‌های مردم گرجستان بهبود نیافته و هنوز سرزمین‌شان دست خوش توطئه و تجاوز نظامی روسیان است



بخش سوم - از آغاز تجاوز روسیان تا نبردهای دریای مازندران

آلکساندر اول، پس از درهم کوبیدن همه‌ی هسته‌های مقاومت در گرجستان، ژنرال تسی‌تسی‌یانف را به فرماندهی ارتش تزاری در قفقاز منصوب کرد و فرمان تهاجم به دیگر سرزمین‌های ایران در قفقاز صادر کرد. روس‌ها با سپاهی گران، قلب قفقاز، یعنی شهر گنجه را نشانه گرفتند و با یورش سپاهیان روس به شهر گنجه در ۳۰ آبان ۱۱۸۲ (۲۲ نوامبر ۱۸۰۳)، مرحله‌ی نخست جنگ‌های روس علیه ایران آغاز شد که ده سال به درازا کشید. تسی‌تسی‌یانف، پیش از آغاز عملیات جنگی، نامه‌ای برای جوادخان فرستاد و او را به تسلیم فراخواند، جوادخان بیگلربیگی گنجه در پاسخ نوشت:^{۲۴}

شما دعوای خود را دیده‌اید و دعوای قزلباش را ندیده‌اید و نوشته بودی
که آماده‌ی جنگ باشد... از آن روز تا به حال، در تدارک هستیم و حاضر و آماده
بوده‌ایم. هرگاه دعوای کنی، دعوا خواهیم کرد...

جوادخان زیادلوی قاجار، آخرین بیگلربیگی گنجه بود که به فرمان دولت ایران، بر این خطه فرمان‌روایی داشت. زیادلوها، از صوفیان و صوفی‌زادگان سلسله‌ی صفویان بودند و نزدیک به سیصد سال، یعنی از آغاز کار صفویان تا استیلای روسیان بر قفقاز، پدر در پدر، بیگلربیگی ایالت گنجه بودند. مردم شهر با اتکا به نیروی محلی، مردانه از شهر دفاع کردند. جوادخان، بارها درخواست تسی‌تسی‌یانف را دایر بر تسلیم رد کرد و در آخر پیغام داد:^{۲۵}

شما باید جسد مرا در پای دیوار قلعه پاره‌پاره کنید تا بتوانید داخل قلعه شوید

سرانجام در این نبرد نابرابر، با وجود دلیری‌ها و پایداری‌های بسیار:^{۲۶}
... جوادخان در اثر خیانت ارامنه و متفرق شدن نیروهای شمکور و شمس‌الدین‌لو، به قلعه‌ی شهر پناه برد و به امید رسیدن قوا از آذربایجان به وسیله‌ی عباس میرزا، تا آخرین قطره‌ی خون از قلعه مدافعه کرد. بنا به نوشته‌ی مآثر سلطانیه، نامه‌های او به دربار رسیدند و فتح‌علی‌شاه نیروهایی به امداد وی گسیل داشت، ولی به علت فصل شدید سرما (دی ماه) و دوری راه، قوای اعزامی نتوانستند به گنجه برسند، مگر سعید بیگ غلام چاپار که خود را به قلعه رسانیده بود. قوای مهاجم، راه آب شهر را بستند و مردم و مدافعان را به مخاطره انداختند.



در شب سرد و تاریک آخرین روز رمضان ۱۲۱۸ [۲۲ دی ۱۱۸۲ / ۲۴ دسامبر ۱۸۰۳]، روس‌ها با شلیک توپ‌های عظیم از جانب دروازه‌های قرا باغ و تفلیس، شهر را از غرب و شرق مورد حمله قرار داده تا سپیده‌دم زیر آتش گرفتند.

در بامداد روز عید فطر به شصت قدمی قلعه رسیدند. مردم شهر، نمدها و پارچه‌ها را به نفت آغشته و آتش می‌زدند و بر سر روس‌ها می‌ریختند. جنگ خونین تا ظهر ادامه پیدا کرد. بعد از ظهر نیروهای ژنرال پور تیانکین در حمایت آتش توپخانه، نردبان به دیوارهای قلعه نهادند و سر برج حصار را گرفتند. ولی جوادخان و همراهانش دشمنان را از این برج‌ها بیرون راندند.

در حین جنگ، دو برج دیگر به اشغال روس‌ها در آمد و جوادخان هم مجروح شد. حسین قلی آقا پسر جوادخان به امداد پدر آمد ولی او فرزندش [حسین قلی آقا] را به دفاع از موضع دیگر فرستاد و خود با شمشیر آخته، سر توپ ایستاده و تا آخرین قطره‌ی خون دلیری و مدافعه کرد و سرانجام مردانه جان سپرد و فرزندش نیز شهید شد.

روسیان، روز دوم شوال ۱۲۱۸ [۲۴ دی ۱۱۸۲ / ۱۵ ژانویه ۱۸۰۴] قلعه گنجه را گرفتند و دروازه‌های شهر را به روی مردم بستند و جمله را قتل عام نموده و دارایی‌های شهر را به غارت بردند و مساجد را ویران کردند.

هنگامی که خبر شهادت جوادخان و حسین قلی آقا فرزندش به خانه رسید، از صدای شیون، دیگر غرش توپ‌ها و شمشال‌ها و تفنگ‌ها به گوش نمی‌رسید: در میان آن غوغا و شیون، سروناز خان خانم بانوی خانه، فریاد زد:^{۲۷}

جوادخان کشته شد؛ اما ایران که نمرده است. همه جا را سنگر ببندید و آماده باشید تا به جوادخان پیوندیم. آن گاه گفت، شاه‌نامه را بیاورید تا تغالی بزنیم. امروز، روز رزم است و دیوان حافظ را جایی نیست. وقتی که کتاب را گشود، با بانگ رسا گفت، گوش کنید که چه فرمایش می‌کنند. می‌فرمایند:

همه سر به سر تن به کشتن دهیم

از آن به که کشور به دشمن دهیم

کتاب را بست و گفت: شنیدید، پس عمل کنید.

سروناز خان خانم از آغاز یورش روسیان، رخت رزم پوشیده بود و همیشه در کنار جوادخان به نبرد پرداخته بود. او، دوبار که جوادخان از دژ بیرون شد و خود را بر صف روسیان زد، در کنار شویش بود.

البته بسیاری از بانوان و دوشیزگان گنجه نیز با رخت جنگ در کنار همسران و پدران و برادران خود جنگیدند و به افتخار شهادت در راه ایران نائل آمدند. این رسم زنان و دوش... خود جنگیدند و به افتخار شهادت در راه ایران نائل آمدند. این رسم زنان و دوش... سرزمین بود که در کنار شوی یا برادرانشان، به میدان نبرد می‌رفتند. در نبردهای تبر مشروطیت نیز بسیاری از زنان و دوشیزگان تبریز در سنگرهای مجاهدان حضور شهادت نیز رسیدند.



روسیان به دروغ پراکندند که بانوی جوادخان را به اسارت گرفته‌اند؛ هم چنان که عثمانی‌ها نیز در نبرد چالدران این دروغ را پراکندند که بانوی شاه اسماعیل را به اسارت گرفته‌اند.

آیا، به راستی از تفری که از شاه‌نامه زد، همان بیت آمد، یا او آن را از میان سطرهای کتاب خواند؟ بدین سان، جز دو تن، همه از زن و مرد، کودک و کهن سال در آن نبرد کشته شدند. آن دو تن که زنده ماندند، اوغورلی خان فرزند خردسال جوادخان بود که بانوی خانه وی را همراه یک تن از معتمدان به تبریز نزد نایب السلطنه فرستاد.

روسیان دژ گنجه را غارت کردند و در این میان قران نفیسی که به جواد خان هدیه شده بود نیز به غارت رفت. این قران در سال ۱۳۹۴ در دیدار آقای پوتین، رئیس جمهور روسیه از ایران به آقای خامنه‌ای هدیه گردید. در فاجعه‌ی گنجه، هفت هزار نفر به شهادت رسیدند و هژده هزار نفر اسیر شدند که اکثرشان زنان بودند. پانصد نفر از اهالی شهر که بیش ترشان زنان و مردان مسن و کودکان خردسال بودند، به مسجد پناه بردند. به دستور تسی تسی یانف همه‌ی آن‌ها را در مسجد قتل عام کردند. به فرمان وی، مسجد جامع بزرگ شهر را به کلیسا تبدیل کردند و نام شهر را نیز به نام زن امپراتور روس، به «الیزابت پول» دگرگون ساختند.

تسی تسی یانف، پس از یک سره کردن کار گنجه، ایروان را نشانه گرفت: ^{۲۹}

ایروان منطقه‌ی بسیار مهمی بود و کلید فتح ایران شناخته می‌شد.

دولت ایران، برابر گستاخی روسیان به شدت واکنش نشان داد. فتح علی شاه با آگاهی از جریان سقوط گنجه، دستور تجهیز نیرو داد. نخستین گروه سربازان ایرانی، مرکب از ۲۰ هزار سوار و پیاده و ۱۶ آتشبار توپ، روز ۱۹ فروردین ۱۱۸۳ (۸ آوریل ۱۸۰۴/۲۷ ذی حجه ۱۲۱۸) به فرماندهی عباس میرزا ولی عهد، به سوی آذربایجان حرکت کرد. به دنبال آن، فتح علی شاه یک نیروی ۳۰ هزار نفری را به فرماندهی میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم، راهی قفقاز کرد.

شاه هم برای نزدیک بودن به میدان نبرد، وارد چمن سلطانیه (نزدیک شهر زنجان کنونی) شد و لشکرگاه را در آن جا برقرار کرد: ^{۲۹}

فتح علی شاه، هر وقت جنگ با روسیه درمی گرفت، اگر تابستان بود با عده‌ای که می‌توانست تجهیز کند، به چمن سلطانیه می‌رفت و آن جا می‌ماند تا اگر در میدان جنگ، نیاز به یاری باشد، از لشکریانی که همراه دارد، به یاری بفرستند.

عباس میرزا روز ۳ خرداد ۱۱۸۳/۲۴ مه ۱۸۰۴ (۱۴ صفر ۱۴۱۹) از تبریز عازم رویارو



امپراتور روس شد. به زودی بزرگان ایل قاجار و دیگر سرداران به اردوی فتح‌علی شاه وارد شدند. از این میان، می‌توان از سلیمان خان، مهدی‌قلی خان، علی‌خان قوانلو، رضاقلی خان، مهدی‌قلی خان دولو، پیرقلی خان شام بیاتی، نجف‌قلی خان سپان‌لو و الله‌وردی خان خزانه‌دار، نام برد.^{۳۰}

از سوی دیگر، آلکساندر میرزا و تهمورث میرزا (فرزندان گرگین خان گرجی) احمدخان مقدم بیگلربیگی مراغه، اغورلوخان (فرزند جوادخان گنجه‌ای)، ابوالفتح خان جوانشیر (فرزند میرزا ابراهیم خلیل خان قره‌باغی) و عباس‌قلی خان حاکم نخجوان با سپاهیان خود، برای جنگ با روسیان به اردوی عباس میرزا پیوستند.^{۳۱}

با کمی تأخیر، نجف‌قلی خان گروسی، محمدخان خمسه‌ای، علی‌قلی خان شاهسون و شاهرخ خان کمره‌ای نیز با سربازان خود، وارد اردوی ولی عهد شدند.^{۳۲}

به زودی، عشایر بختیاری، فارس، کرمان و دیگر نقاط ایران، خود را به چمن سلطانیه رسانیدند و پاره‌ای از رؤسای ایلات و عشایر همراه با نیروهای خود، از پیش دستور یافته بودند که در کنار رود ارس، حاضر شوند. از این رو، آنان در آن اجتماع کرده بودند.^{۳۳}

از آن جا که ایرانیان پیش‌بینی می‌کردند که ممکن است عثمانی‌ها از نبرد روسیان علیه ایران سود جسته به قفقاز تجاوز کنند، فتح‌علی شاه، مهدی‌قلی خان قاجار دولو را با ۶ هزار سوار به سوی قارص روانه کرد که مانع یورش احتمالی ترکان عثمانی شود.^{۳۴}

اما وی در محل پنبک (پلنیک) نزدیک ایروان با بدنه‌ی اصلی سپاهیان روس، مرکب از ۲۵ هزار پیاده، پنج تا شش هزار سوار و ۳۰ توپ به فرماندهی ژنرال تسی‌تسی‌یانف، برخورد کرد. مهدی‌قلی خان، با ۷۰۰ سوار راه بر ارتش تسی‌تسی‌یانف بست و بقیه‌ی نیروها را فرمان داد تا به ارتش ولی عهد بپیوندند. سپس خود هم در پی ایشان به لشکر عباس میرزا پیوست.^{۳۵} نبرد پنبک (پلنیک) یکی از حماسه‌های جنگ‌های تحمیلی روسیه علیه ایران است.

در این میان، خبرهایی درباره‌ی ناعهدی محمدخان ایروانی به ولی عهد رسید. عباس میرزا، در نامه‌ای، از محمدخان ایروانی خواست تا فریفته‌ی روس‌ها نشده و گمان نبرد که در آنجا، به ایران، والی ایروان خواهد شد. در ضمن از او خواست تا رسیدن ارتش ایران، ایروان روس‌ها در امان دارد؛ اما محمدخان، پاسخی به نامه‌ی ولی عهد نداد.



عباس میرزا برای این که ایروان به دست روس‌ها نیفتد، به سوی این شهر حرکت کرد و پس از استقرار در مواضع از پیش تعیین شده (شوره گل، اوچ کلیسا و سردار آباد) بار دیگر از محمدخان خواست تا به اصل خود باز گردد و تیغ به روی هم‌میهنان خود نکشد. مردم شهر که از محمدخان روی برگردانده بودند، دسته‌دسته از شهر خارج شدند و در حدود عثمانی متفرق گردیدند.^{۳۶}

محمدخان، از بیم سقوط ایروان، به تسی‌تسی‌یانف پیام داد که اردوی خود را به اوچ کلیسا منتقل کند.^{۳۷} تسی‌تسی‌یانف نیز روز یکشنبه ۶ تیر ۱۱۸۳ (۲۷ ژوئن ۱۸۰۴) متوجه سه کلیسا شد. روسیان اندکی بعد از نیروهای ایرانی به پای دژ رسیدند و چون گمان می‌بردند که دژ خالی است، دست به محاصره زدند. اما با آتش سنگین نیروهای ایرانی روبرو شدند و با از دست دادن صدها سوار، راه فرار در پیش گرفتند.

عباس میرزا، حسین قلی‌خان شاهسون را به یاری مهدی‌قلی‌خان فرستاد تا در صورت یورش دوباره‌ی روسیان، بتواند پایداری کند. روسیان سرگرم سنگربندی بودند که سواران مهدی‌قلی‌خان بر آنان حمله بردند. مهدی‌قلی‌خان سواران خود را که مرکب از شاهسون، خواجه‌وند و عبدالملکی بودند، به پنج دسته تقسیم کرد و از پنج سو سربازان روس را مورد آفند قرار دادند. تسی‌تسی‌یانف نیز سربازان خود را به سه دسته تقسیم کرده بود و در میان هر دسته دو یست گام فاصله قرار داده و توپ‌های خود را در این میان جای داده بود؛ اما روس‌ها خیلی زود شکست را پذیرفته و از صحنه‌ی نبرد گریختند و ایرانیان لشکرگاهشان را تاراج کردند و بسیاری از آنان اسیر و خلع سلاح شدند.^{۳۸}

خبر این پیروزی که به عباس میرزا رسید، فرماندهی اردو را به میرزا شفیع‌خان صدراعظم سپرد و با احمدخان مقدم، عازم سه کلیسا شد. روسیان به فرماندهی تسی‌تسی‌یانف، دوباره قلعه ایروان را نشانه گرفتند. عباس میرزا نیز مهدی‌قلی‌خان دولو و سلیمان خان قوان‌لو را مأمور نگاهبانی راه‌ها کرد و علی‌قلی‌خان شاهسون، نجف‌قلی‌خان گروسی و پیرقلی‌خان شام بیاتی را به نگاهبانی از قلعه گماشت و خود با فرزندان گرگین‌خان، در برابر تسی‌تسی‌یانف وارد جنگ شد.^{۳۹}

هنگامی که روس‌ها در آستانه‌ی دست‌یابی به قلعه بودند، به دستور عباس میرزا عبدالملکی با پانصد سوار، خود را به قلعه رساند. با وجود آتش‌باری سخت روسیان،



سوارانش وارد قلعه شدند و در نتیجه، سربازان روس، دسته‌دسته از میدان جنگ فرار کردند.^{۴۰} به دنبال این پیروزی، سواران شاهسون با یورش بر روسیان، انتظام آن‌ها را بر هم زده و گروهی را اسیر کردند. نبرد تا تاریک شدن هوا ادامه داشت و با فرارسیدن شب، سربازان دو طرف به سنگرهای خود بازگشتند. این جنگ به مدت سه روز با ناکامی روسیان و پیروزی ایرانیان پی گرفته شد. روز چهارم تسی‌تسی‌یانف به ناچار دست از نبرد کشید و عقب نشست.

محمدخان ایروانی، با دیدن نتیجه‌ی جنگ، از کرده‌ی خود پشیمان شد و علی‌نقی خان یکی از مشاورانش را محرمانه نزد صدراعظم فرستاد و از وی درخواست شفاعت نزد شاه و نایب‌السلطنه را کرد. صدراعظم برای اطمینان از سخنان علی‌نقی خان، میرزا صادق وقایع‌نگار مروزی را همراه او، نزد محمدخان فرستاد تا از وی مدرک نوشتاری دال بر پشیمانی و اطاعت دوباره از دولت مرکزی به دست آورد. محمدخان ایروانی، طی نامه‌ای درخواست بخشش کرد و حتماً نوشت که تعدادی از روسیان در ایروان‌اند، آیا آن‌ها را دستگیر کند یا اجازه دهد که از شهر خارج شوند. به پیشنهاد صدراعظم، وی مورد عفو قرار گرفت و عفونامه به دست میرزا صادق وقایع‌نگار داده شد. در عفونامه قید شده بود که:^{۴۱}

روسیان، میهمان به حساب می‌آیند و رفتار ناشایست با آن‌ها، خلاف رسم
جوان مردی است. از این رو، به آن‌ها اجازه داده شود که از شهر بیرون روند.

محمدخان، مراتب را به روسیان ابلاغ کرد و خود نیز تسلیم شد. محمدخان ایروانی به نشانه‌ی تسلیم، فرزند بزرگ خود حسین قلی خان را همراه چند تن از رؤسای ایروان با هدیه‌هایی به اردوی ولیعهد فرستاد و دستور داد که طبل و کوس پیروزی را در قلعه‌ی ایروان به صدا در آورند.

در حالی که به نظر می‌رسید همه چیز به پایان رسیده است، ژنرال تسی‌تسی‌یانف که به تزار قول داده بود که به دنبال گنج، کار ایروان را هم خواهد ساخت، از موقعیت بهره گرفت و نیمه‌شب روز بعد، دوباره قرارگاه ارتش ایران را در چمن فرخ بلاغ مورد آفند قرار داد.

در این میان، پاره‌ای از سواران شمس‌الدین‌لو و قزاق که پیش‌تر از گرجستان به پناهنده شده بودند، از عقب بنای غارت را گذاشتند. بدین سان، تسی‌تسی‌یانف بدون بر-
وارد شهر شد و مسجد شهر را لشکرگاه ساخت و دوباره قلعه‌ی ایروان را مورد آفند ق



مقاومت مردم و محمدخان، ناکام ماند.

عباس میرزا، در اثر یورش تسی تسی یانف و قتل و غارت پاره‌ای از سواران شمس‌الدین لو و قزاق تا محل «صد رگ» واپس نشست و از آن جا تفصیل ماجرا را به فتح‌علی شاه که در چمن سلطانیه اردو زده بود نوشت.

فتح‌علی شاه بدون درنگ، اسماعیل بیگ دامغانی را با گروهی از لشکریان خراسان روانه کرد و خود نیز در پی ایشان روانه شد. فتح‌علی شاه از رود ارس گذشت و در چند فرسنگی ایروان به لشکرگاه ولی عهد رسید.^{۴۲}

عباس میرزا با نیروهای اسماعیل بیگ دامغانی، به شهر حمله کرد و در برابر مسجد ایروان که مقر فرماندهی تسی تسی یانف بود، نبرد در گرفت و تا شام پی گرفته شد.

فردای آن روز محمدخان، حکمران ایروان به فتح‌علی شاه گزارش کرد که پاسبانان قلعه ارمنی‌ها هستند و می‌ترسم با هم‌دینان خود کنار آمده و قلعه را تسلیم کنند. فتح‌علی شاه، گروهی را روانه کرد تا پاسبانی قلعه را به عهده گیرند.

در این میان، تسی تسی یانف دوباره به فکر شبیخون افتاد؛ اما حسن خان یوزباشی که طلایه‌دار لشکر ایران بود، از این امر آگاه شد و به فتح‌علی شاه گزارش کرد. بدین سان، ارتش ایران آماده‌ی نبرد شد. نزدیک سپیده‌دم، روسیان، آغاز به تعرض کردند؛ اما شکست خورده و پراکنده شدند و ایرانی‌ها مدتی آن‌ها را دنبال کردند و سرانجام به دستور فتح‌علی شاه، آن‌ها را محاصره کرده و راه خوراک را برایشان بستند.

به دنبال این عملیات و زد و خوردهای پراکنده، به فتح‌علی شاه آگاهی دادند که روسیان آذوقه‌ای را که از گرجستان می‌آید، از راه پنبک (پلنیک) به لشکرگاه خود می‌فرستند.

وی، پیرقلی خان را به دفع آنان فرستاد. با نزدیک شدن سربازان پیرقلی خان به پلنیک، تسی تسی یانف نیز گروهی را با چندین آتشبار توپ به یاری نیروهای خود در آن جا فرستاد. از این سو، فتح‌علی شاه نیز، علی قلی خان شاهسون را به کمک پیرقلی خان گسیل شد. بدین ه ۱۰۰۰۰۰ بدل به رزم‌گاه بزرگی شد. به دنبال نبردهای سخت، روسیان شکست خوردند و ۴ هزار

اسیر دادند.



به دنبال این شکست، تسی‌تسی‌یانف که در همه‌ی نبردها با ناکامی روبرو شده بود و با توجه به فرارسیدن زمستان، راه تفلیس را پیش گرفت. ایرانیان، روسیان را دنبال کردند و جمعی از آن‌ها را در راه بازگشت کشتند و گروهی را به اسارت درآوردند.

با عقب‌نشینی فرارگونه‌ی ارتش روس، از سوی فتح‌علی‌شاه، محمدخان ایروانی به حکومت ایروان و ابراهیم خلیل‌خان جوان شیر به امارت قره‌باغ، منصوب شدند. حکمرانی نخجوان را به کلب‌علی‌خان داد و آن ناحیه را به ایل کنگرلو سپرد. وی هم‌چنین به اسکندر میرزا والی تفلیس دستور داد تا در قره‌باغ بماند.^{۴۳}

سپس، عباس میرزا را نیز با خود برداشت و راهی تهران گردید. فتح‌علی‌شاه، روز ۲۶ مهر ۱۱۸۳ / ۱۸ اکتبر ۱۸۰۴ پیروزمندان وارد تهران شد.

نقش مردم قفقاز در این نبردها بسیار پررنگ بود. آنان با غیرت و حمیت از سرزمین و کشور خود دفاع کردند.

در این نبردها، فتح‌علی‌شاه، فرمان‌هایی برای مردم و بزرگان محلی برای نبرد با روس‌ها و دفع تجاوزگران فرستاد که با پاسخ مثبت آن‌ها روبرو شد.

در بهار سال ۱۱۸۲ خ / ۱۸۰۵ م، فتح‌علی‌شاه، میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی را که از مردان کاردان ایران بود، به وزارت و پیش‌کاری عباس میرزا برگزید و وی را با ۵۰ هزار سوار و پیاده، روانه‌ی آذربایجان کرد. عباس میرزا، روز ۱۵ اردی‌بهشت ۱۸۰۷ (۵ مه ۱۸۰۷) رهسپار آذربایجان شد و فتح‌علی‌شاه نیز ده روز بعد (۲۵ اردی‌بهشت‌ماه) در پی او روان شد و در لشکرگاه سلطانیه فرود آمد.

فتح‌علی‌شاه، از آن بیم‌ناک بود که محمدخان سردار ایروان، بار دیگر گردن‌کشی کند. از این رو، وی اسماعیل‌خان دامغانی را با نیروی کافی، روانه‌ی ایروان کرد. در این راستا، فتح‌علی‌شاه به عباس میرزا دستور داد که به قره‌باغ برود و دژ پناه‌آباد را آزاد کند. این خبر که به ابراهیم خلیل‌خان رسید، از ژنرال تسی‌تسی‌یانف که در گنجه مستقر بود یاری خواست. او نیز سربازان^{۴۴}

به یاری حاکم قره‌باغ فرستاد. ابراهیم خلیل‌خان جوان شیر، سربازان قره‌باغ و روس پاسبانی از پل خداآفرین گسیل داشت.



ابراهیم خلیل خان جوان شیر که در آرزوی حکمرانی مستقل بود، بارها برابر دولت مرکزی سرکشی آغاز کرد و گاه، همراه با عثمانی‌ها و گاه با روسیان، تیغ بر روی هم‌میهنان خود کشیده بود؛ اما همیشه، رأفت دولت ایران، مانع از آن شده بود که کار او را یک‌سره کنند. چند سال پیش که آقامحمدخان قلعه شیشه را به محاصره گرفته بود، جوان شیر را در نامه‌ای، به اطاعت از دولت ایران فرا خواند و دستور داد، نامه را با این بیت، پایان برند:

ز منجیق فلک، سنگ فتنه می بارد

توزین بهانه، گریزی به قلعه‌ی شیشه

ابراهیم خلیل خان که به روسیان پشت گرم بود، در پاسخ آقامحمدخان نوشت:

گر نگهدار من آن است که من می دانم

شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد

اما روسیان نتوانستند «شیشه» را از گزند «سنگ» در امان دارند. آقامحمدخان قلعه را گشود و جوان شیر از مهلکه گریخت و جان به در برد.

وی در جنگ‌های روس علیه ایران، باز علیه مردم میهن خود با روسیان ساخت و پس از پیروزی‌های ایرانیان بر لشکریان روس، از در پوزش در آمد و به میانجی‌گری خواهرش که همسر فتح‌علی شاه بود، مورد بخشش قرار گرفت و در مقام خود ابقا شد.

فتح‌علی شاه که توسط همسر جوان شیر که خواهر سلیم‌خان شکی بود، از جزییات توطئه آگاه شده بود، اسماعیل خان دامغانی را مأمور دفع فتنه کرد. در نزدیکی پل خداآفرین، نیروهای تحت فرمان اسماعیل خان دامغانی، با نیروهای روس که از سوی سربازان جوان شیر همراهی می‌شدند، برخورد کردند. روسیان شکسته شدند و به جنگل پناه بردند. جوان شیر، گروه دیگری را روانه کرد. آن‌ها نیز در هم کوبیده شدند و فرمانده آنان محمدحسن خان، به قلعه شیشه پناه برد. در این میان، نیروهای عباس میرزا نایب‌السلطنه نیز که به میدان نبرد رسیده بودند، همراه با نیروهای اسماعیل خان، دژ پناه‌آباد را در محاصره گرفتند. محاصره‌شدگان که از کمبود خوراک رنج می‌بردند، در پی آن برآمدند که شب‌هنگام فرار کنند؛ اما نایب‌السلطنه آن‌ها را دنبال کرد و بس و گروهی نیز دستگیر شدند. با شنیدن خبر محاصره دژ پناه‌آباد، فتح‌علی شاه از حرکت و در «تخت‌تاووس» (هشت فرسنگی دژ شیشه) لشکرگاه ساخت.



چنان که گفته شد، در همه‌ی سالیان نبرد با روس‌ها، فتح‌علی شاه در آغاز بهار در چمن سلطانیه اردو می‌زد و بسته به اوضاع جبهه‌ها، اردو را به چمن اوجان در جنوب رود ارس می‌برد یا از رود ارس می‌گذشت و در تخت‌تاووس، استقرار می‌یافت.

فتح‌علی شاه، با فرستادن پیام‌برانی نزد حاکمان داغستان، شیروان و ایلات قزاق، از آن‌ها خواست که راه به دشمن ندهند و با فرستادن فرمان‌هایی، بزرگان و مردم قفقاز را به جنگ علیه روسیان برانگیخت.

در این میان، خبر رسید که تسی‌تسی‌یانف، نیروهای زیادی را همراه با توپخانه‌ی نیرومند، از گنجه به یاری محاصره‌شدگان دژ پناه‌آباد (شیشه) فرستاده که به «عسکران» رسیده‌اند. عباس‌میرزا، فرماندهی اردو را به الله‌وردی خان خزانهدار و مهدی‌قلی خان قوان‌لو سپرد و خود با اسماعیل خان دامغانی، پیرقلی خان شام‌بیاتی، علی خان قاجار قوان‌لو، صادق خان عزالدین لوی قاجار، همراه با سربازان فراهانی و کزازی، برای درهم کوبیدن روسیان حرکت کرد. نزدیکی عسکران، دو نیرو به هم رسیدند. در نبردی سخت که حتا در سیاهی شب نیز ادامه داشت، روسیان شکست خوردند و به گورستانی گریختند و در آن جا دست به سنگربندی زدند.

چون خبر به فتح‌علی شاه رسید، حسین‌قلی خان قاجار را با سربازان دامغانی و چند آتشبار توپ به میدان نبرد فرستاد. روسیان با به جا گذاردن کشته‌های بسیار، از صحنه‌ی نبرد گریختند. ایرانیان آن‌ها را دنبال کردند و باز گروهی را از پای در آوردند و اسیر کردند.

در این میان، خبر رسید که تسی‌تسی‌یانف، با همه‌ی سپاهیان خود، برای نجات باقی‌مانده‌ی روسیان از گنجه بیرون آمده و در کنار رود «ترتر» اردو زده است. عباس‌میرزا، اسماعیل خان دامغانی را برای بررسی وضع فرستاد. اسماعیل خان به ارتش روسیان برخورد و در نتیجه، جنگ سختی در گرفت. وی گروهی از روسیان را کشت و گروهی را نیز اسیر کرد و به اردوی عباس‌میرزا بازگشت. خبر این پیروزی، روز پنج‌شنبه ۲۱ خرداد ۱۱۸۴ (۱۱ ژوئن ۱۸۰۵) در تخت‌تاووس، به فتح‌علی شاه رسید.

محمدخان سردار ایروان نیز که بارها مورد بخشش قرار گرفته بود و در حکمرانی ایرو بود، باز به خیال «استقلال» روی به روسیان آورد. در این میان خبر رسید که روسیا



وی از محال «شوره گل» (شوره کیل یا سر قلعه) گذشته و به روستای «تالین» فرود آمده‌اند تا مانع رسیدن نیروهای ایران به ایروان گردند. از این رو، فتح‌علی‌شاه، اسماعیل خان شام بیاتی قاجار حکمران خوی را برای کشف حقیقت و دفع فتنه به ایروان فرستاد و مهدی‌قلی خان قاجار را نیز از پس وی روانه کرد.

اسماعیل خان، به بهانه‌ی «گرمابه» وارد شهر و دژ ایروان شد. وی افسران خود را تک‌تک و دو به دو، به قلعه خواست و هنگامی که تعداد آن‌ها به حد لازم رسید، فرمان داد تا دژ را بگیرند. محمدخان، هنگامی به خود آمد که دیگر مجال دفاع نداشت. اسماعیل خان شام بیاتی، فتح‌علی‌شاه را از جریان باخبر کرد. او هم اشرف‌خان دماوندی را با نیروی کافی برای پاسبانی دژ ایروان فرستاد. هم‌چنین شاه، اسماعیل خان دامغانی را به حکمرانی ایروان برگزید و اسماعیل خان شام بیاتی نیز به خوی بازگشت.^{۴۴}



بخش چهارم

از رخدادهای دریای مازندران تا کشته شدن تسی تسی یانف

روس‌ها که در همه‌ی جبهه‌ها با ناکامی روبرو شده بودند، کوشیدند تا با گشودن جبهه‌ی جدیدی، از فشار ارتش ایران در قفقاز بکاهند.

از این رو، هم‌زمان با نبردهای قره‌باغ، نیروی دریایی روسیه، مرکب از ۱۲ ناو جنگی و چند ناو تدارکاتی، به فرماندهی ژنرال شفت (Scheft) بندر انزلی را مورد آفند قرار داد.

خبر یورش روسیان به گیلان در چمن اوجان به فتح‌علی شاه رسید و او بدون درنگ، میرزا یوسف خان مازندرانی را با چریک‌های خمسه، به گیلان فرستاد.

روسیان، بدون برخورد با ایستادگی زیاد، انزلی را اشغال و غارت کردند. ژنرال شفت، پس از این پیروزی، شهر رشت را نشانه گرفت. میرزا موسی منجم‌باشی حکمران رشت، فرمان به بسیج و مقاومت داد. نیروهای حکمران رشت در پیربازار، سنگربندی کرده و آماده‌ی جنگ شدند. ژنرال شفت، از راه رودخانه، نیروهایش را برای تصرف رشت، روانه‌ی پیربازار کرد. در پیربازار، نیروهای منجم‌باشی، در انتظار رسیدن روسیان بودند. با توجه به پوشش گیاهی انبوه منطقه، روسیان نمی‌توانستند، سنگرها را ببینند. از سوی دیگر، به فرمان منجم‌باشی، بخشی از آب رودخانه را به سوی جاده برگرداندند و در نتیجه، جاده به صورت باتلاق درآمد. از این رو، هنگامی که نیروهای ژنرال شفت از کشتی‌ها پیاده شدند، پس از پیمودن مسافت کوتاهی، به میان گل نشستند. اسب‌ها و توپ‌ها، اسیر «گل» شدند و سربازان نیز در همان گام‌های نخست، چکمه‌های خود را در گل از دست دادند و زمین گیر شدند.

هنگامی که سربازان ژنرال شفت از رفتن بازماندند، سربازان حاکم گیلان، آتش به گشودند و گروهی نیز، کشتی‌های تدارکاتی و قایق‌ها را هدف قرار دادند. نبرد، سه



کشید. بیش‌تر روسیان، کشته، زخمی یا اسیر شدند و تجهیزات جنگی آنان در میدان نبرد بر جای ماند.^{۴۵}

در این میان، دریا سالار روس، تنها با شمار اندکی از روسیان از معرکه جان به در برد و با از دست دادن چند فروند ناو جنگی و تدارکاتی، راه فرار در پیش گرفت.^{۴۶} نیروهایی که فتح‌علی شاه زیر فرمان اشرف خان دماوندی به یاری حکمران رشت فرستاده بود، زمانی به صحنه نبرد رسیدند که روسیان گریخته بودند.^{۴۷}

تسی‌تسی‌یانف که از شکست ژنرال شفت آگاه شده بود، در صدد برآمد تا نیروهای دیگری به بندر انزلی بفرستد. خود وی نیز از شهر گنجه بیرون آمد و کنار رود ترتر را لشکرگاه ساخت. فتح‌علی شاه که در پی این فرصت بود، از لشکرگاه تخت‌تاووس بیرون آمد و در اسلاندوز، اردو را برپا کرد. فتح‌علی شاه به عباس میرزا دستور داد که گنجه را آزاد سازد و گروهی از شاهسون‌ها را به مقابله‌ی مستقیم تسی‌تسی‌یانف فرستاد. شاهسون‌ها در عملیاتی شگفت‌انگیز، شبانه به اردوی تسی‌تسی‌یانف حمله بردند و نیروهای او را فراری دادند. تسی‌تسی‌یانف نیز با وجود برتری نفرات و تجهیزات، به کوه‌های سپیددره گریخت.^{۴۸}

از سوی دیگر، اسماعیل خان دامغانی، به راحتی شهر گنجه (دل قفقاز) را آزاد کرد و قلعه‌ی شهر را که روس‌ها بدان پناه برده بودند، به محاصره در آورد.

با اشغال گنجه از سوی روسیان، تسی‌تسی‌یانف این شهر را ستاد نیروهای خود و لشکرگاه ساخته بود. سربازان اشغال‌گر در دوران اشغال، از هیچ جنایتی در گنجه فروگذار نکردند. آن‌ها به صورت سازمان‌یافته، شهر را می‌چاپیدند و مردم را مورد تجاوز قرار می‌دادند. از آن‌جا که مصرف سربازان اشغال‌گر بالا بود، مردم با کمبود خوراک روبرو بودند.^{۴۹}

فتح‌علی شاه از گرفتاری‌های مردم گنجه خبر داشت و از دست دادن آن شهر آباد را ناگوار و تحمل‌ناپذیر می‌دانست.

از این رو، فتح‌علی شاه از همان آغاز، در فکر رهایی گنجه و گرفتن انتقام خون جوادخان و مردم شهر بود. در این راستا، وی:^{۵۰}

برای نجات مردم در مانده در روزهای پایانی اردیبهشت ۱۱۸۳ / مه ۱۸۰۴
(اوایل سال ۱۲۱۹ ق) عباس میرزا را با یک ارتش ۳۰,۰۰۰ نفره، به قفقاز فرستاد.
همدستی حاکم ایروان با روس‌ها و آمدن فاتح گنجه [تسی‌تسی‌یانف] به نخجوان



و ایروان و جنگ با نیروهای ایران، مانع پیش‌روی عباس میرزا شد و یک سال طول کشید، تا این که در سال بعد، عباس میرزا تجهیز قوا نموده و عزم تسخیر گنجه کرد.

با رسیدن نیروهای دولت مرکزی به کنار شهر گنجه، مردمی که از جور و بی‌داد روسیان به جان آمده بودند و از گرسنگی رنج می‌بردند، «صغیر و کبیر و برنا و پیر ایشان» از مرد و زن، سراسیمه و پریشان حال از شهر بیرون آمدند و خود را به اردو رساندند:^{۵۱}

شاهزاده‌ی جوان‌بخت، اهالی شهر را بر دواب اصطل و قاطرخانه و شترخانه‌ی سرکار وسعت مدار و اسب‌های سپاه، سوار و احمال و ائقال آن‌ها را بار کرده... روانه شمشور که در چهار فرسخی شهر گنجه واقع است، نمودند... چون محافظت پنج شش هزار خانوار گنجه و عیال و اطفال ایشان در اردوی ظفرنشان، نهایت تغدر را داشت، لهذا... تمامی آن‌ها را مصحوف پیرقلی خان و محمدعلی خان قاجار فرموده که از راه حسن سو، روانه‌ی ایروان و از آن جا، مأور تبریز فرمودند.

اما مردم رنج دیده گنجه که لگدکوب ستم روسیان شده بودند:^{۵۲}

سراسیمه و پریشان حال احمال و ائقالی که برگرفتن آن مقدور بود با خود برداشته به اردو پیوستند، نایب‌السلطنه در محافظت اموال و عیال و اطفال ایشان به مرتبه اهتمام می‌فرمودند که از خوف سیاست ملوکانه احدی از آحاد لشکر و امیری از امرای سپاه ظفرپناه را قدرت و یارای آن نبود که دست به اسباب و مایحتاج آن‌ها رساند چه جای سیم و زر. از جمله کیسه مپه‌وره که مشحون به دو هزار اشرفی و مال یکی از اهالی گنجه بود یکی از غلامان درگاه با عز و جاه بسته بود، بدون این که مهر کیسه تغییری یافته باشد با همان مهر و نشان آورده تسلیم صاحبش نمود. به علاوه بعد از ورود ایشان به تبریز، خاقان معدلت گستر مبلغی خطیر از سیم و زر به صحابت ملاملک محمد قاضی عسکر در وجه انعام ایشان ارسال فرمودند که از قرار فرمان شاهی آورده در تبریز به صغیر و کبیر ایشان تقسیم نمود.

در پیوند ژرف مردم گنجه با سرزمین ایران، لازم است بدانیم که:^{۵۳}

از زمان شاه عباس اول تا این تاریخ، در عرض ۲۲۰ سال، این دومین بار بود که اهالی گنجه حکومت بی‌گانه و فرمانبرداری از عثمانی و روس را نپذیرفتند و با تخلیه و ترک شهر از انسان و دواب و اموال، روی به آذربایجان آورده، خدمت و تابعیت ایران را با بدری و پریشانی با جان و دل پذیرفتند.

پس از آن که خیال عباس میرزا از جانب اهالی گنجه آسوده شد، به سوی آخسکه که بود، رفت. اهالی که جور و ستم بسیار از روسیان دیده بودند، از عباس میرزا پذیرایی



عمل آوردند و درخواست کردند که مدتی در میان آنان بماند. وی خواست قزاق‌ها را برآورده کرد و سپس عازم ایروان شد.

از سوی دیگر، اسماعیل خان دامغانی که با ابوالفتح خان جوان شیر و عده‌ای از لشکریان به دنبال تسی‌تسی‌یانف بودند، با او روبرو شدند و چنان که گفته شد روسیان شکست یافته و با دادن کشته و اسیر بسیار به کوهستان «سپید دره» پناه بردند.

اسماعیل خان، پیام این پیروزی را به فتح‌علی شاه رسانید و با توجه به فصل سرما، فتح‌علی شاه به تهران بازگشت. پس از بازگشت فتح‌علی شاه به تهران، عباس میرزا نیز به تبریز رفت.

تسی‌تسی‌یانف که تا این زمان در میدان کارزار ناموفق بود و بیش‌تر ایام، پشت به نیروهای ایران داشت، بار دیگر به حيله و فریب روی آورد. از این رو، به بهانه‌ی میهمانی به قلعه شیشه رفت. ابراهیم خلیل خان که خود همه‌ی راه‌های فریب را نیک شناخت، فریب وی را باور کرد و تسی‌تسی‌یانف را به قلعه راه داد. او نیز بدون زد و خورد، قلعه را تسخیر کرد و از آن‌جا به سوی گنجه روان شد.^{۵۴} وی بر آن بود، تا در غیاب فتح‌علی شاه و عباس میرزا، کار قفقاز را یک‌سره کند. از این رو، تسی‌تسی‌یانف به ژنرال شفت دستور داد که از کرانه‌های گیلان دور شده و شهر و قلعه‌ی باکو را مورد آفند قرار دهد.

اما دو تن از پیک‌های تسی‌تسی‌یانف که حامل نامه برای ژنرال شفت بودند، در چند فرسنگی باکو از سوی نوح بیگ فرزند سرخای خان لزگی (لگزی) که با تنی از سواران خود سرگرم شکار بود، دستگیر شدند. آنان دستگیرشدگان و نامه را نزد حسین قلی خان، حاکم باکو فرستادند.^{۵۵}

حسین قلی خان، مفاد نامه را به آگاهی شیخ‌علی خان بیگلربیگی در بند رسانید و او نیز نایب‌السلطنه را در جریان امر قرار داد. عباس میرزا، عسکرخان افشار را با ۱۲ هزار سپاهی به یاری حاکم باکو فرستاد.

ژنرال شفت، در برابر شهر موضع گرفت و جنگ را آغاز کرد. وی با پیاده کردن نیرو و در پی اشغال بادکوبه بود که با نیروهای عسکرخان که تازه از راه رسیده بودند، روبرو شد با شلیک توپ از قلعه و خشکی، یکی از ناوهای ژنرال شفت، آتش گرفت و غرق شد.



هنگام شیخ علی خان و نوح بیگ به قلعه‌ی باکو رسیدند. نبرد، سه روز به درازا کشید. سرانجام

نیروهای ژنرال شفت درهم شکست.^{۵۶} و به میان پشته‌ی ساری در تالش، پناه بردند.^{۵۷}

از آن سو، تسی تسی یانف از گنجه، به سوی شیروان عزیمت کرد. مصطفی خان شیروانی، حرکت وی را به آگاهی ولی عهد رسانید. تسی تسی یانف، باز به حيله متوسل شد و به دروغ به او یادآور شد که تزار، لطف ویژه‌ای به خوانین شیروان و شمخال دارد و به ویژه سفارش‌های اکید درباره‌ی والی شیروان کرده است. حاکم شیروان نیز فریب این حيله را خورد و حتا همراه وی برای گرفتن انتقام شکست ژنرال شفت، عازم باکو شد.

هنگامی که خبر حرکت تسی تسی یانف به سوی شیروان به عباس میرزا رسید، وی پیرقلی خان قاجار را با عده‌ای به یاری مصطفی خان فرستاد؛ اما هنگامی که پیرقلی خان به کنار رود کوروش یا کر (۱۲ فرسنگی شیروان) رسید، از سازش حاکم شیروان با روسیان آگاه شد و بدون درنگ، عباس میرزا را از این رخداد آگاه کرد.

با رسیدن این خبر به تبریز، نایب السلطنه، حسین قلی خان دولو را با سپاهی بزرگ به بادکوبه فرستاد و به دنبال آن، عسکرخان افشار را با هزار تن مأمور باکو کرد و هم‌زمان، احمدخان مقدم، حکمران تبریز و مراغه را با چند آتشبار توپ و سپاهی از سواره و پیاده، روانه‌ی بادکوبه کرد.^{۵۸}

با رسیدن این خبر به تهران، فتح‌علی شاه، عده‌ای از ایل فندرسکی را به سوی باکو فرستاد. عباس میرزا با وجود زمستان سخت، خود نیز روز ۲۲ بهمن ۱۲۲۰ (۱۱ فوریه ۱۸۰۶/۲۲ ذی‌القعدة ۱۲۲۰) از تبریز بیرون رفت و از راه اردبیل، عازم میدان جنگ شد.^{۵۹} چون به اردبیل رسید، با خبر شد که عسکرخان افشار به باکو رسیده، حسین قلی خان قاجار، در کنار رود کر (کورش) بر سر پل به پاسبانی ایستاده و پیرقلی خان و شیخ قلی خان هم در بیرون دژ باکو، لشکرگاه آراسته‌اند.^{۶۰}

آن سال، سرما بی‌داد می‌کرد. با این وجود، ایرانیان با پیمودن راه دراز، پیاپی خود را به بادکوبه رسانیدند؛ اما سپاه روسیان که می‌بایست بیش‌تر به سرما عادت داشته باشد، یک‌سر به فلج شده بود. اسب‌ها در اثر شدت سرما، از حرکت بازمانده بودند و از این رو، توپ‌خانه‌ی رود ۱۰۱-۱۰۰

افتاده بود.^{۶۱} تسی تسی یانف که درهای جنگ را به روی خود بسته دید، برای چندمین

را گشود؛ اما این بار کارگر نیفتاد.



تسی تسی یانف، به حسین قلی خان پیشنهاد صلح کرد و او را برای گفت‌وگوهای آشتی به بیرون قلعه‌ی باکو دعوت کرد. تسی تسی یانف، بر آن بود که به بهانه‌ی گفت‌وگو، حسین قلی خان را به خارج از قلعه بکشاند و او را غافل گیر کرده و به قتل برساند و بدین سان، بر باد کوبه دست یابد. بر پایه‌ی این نقشه‌ی، وی به جای گفت‌وگو از شرایط ترک مخاصمه، گردن کشی آغاز کرد و با حسین قلی خان تندگویی نمود. تسی تسی یانف بر آن بود که بر اثر ایجاد درگیری، همراهانش حسین قلی خان را به قتل رسانند؛ اما ابراهیم خان پسر عموی حسین قلی خان، پیش دستی کرد و سوء قصد کنندگان را هدف قرار داد.

در این معرکه تسی تسی یانف جان باخت. به دستور حسین قلی خان، سر مردی که در خون ریزی شهره‌ی آفاق بود و ده‌ها هزار ایرانی را به قتل رسانده بود، به تهران فرستاده شد. این واقعه روز ۱۰ بهمن ماه ۱۱۸۴ (۳۰ ژانویه ۱۸۰۶) رخ داد.^{۶۲}

با کشته شدن تسی تسی یانف، روسیان پا به فرار گذاشتند. مردم قفقاز، به انتقام خون شهیدان، همه جا راه را بر آنان بستند و تلفات سنگینی بر باقی مانده‌ی سپاهیان روس وارد کردند. این تلفات چنان سنگین بود که تنها اندکی از آنان توانستند خود را به قلمرو روسیه برسانند.^{۶۳}

بدین سان، پس از گذشت بیش از دو سال از آغاز یورش روسیان به شهر گنجه، با کشته شدن تسی تسی یانف و شکست ارتش تزاری، آرامش کوتاه و گذرایی در قفقاز ایجاد شد.^{۶۴} فتح علی شاه، به عنوان نشانه‌ی پیروزی بر روسیان، سر تسی تسی یانف را برای حاکم خراسان فرستاد، تا از این راه:^{۶۵}

بیم و هراسی را که از روس‌ها و به‌ویژه تسی تسی یانف در قلب‌ها افتاده بود، زایل کند و افسانه‌ی شکست‌ناپذیری روسیان را، نقش بر آب سازد.



بخش پنجم

از آشتی جویی دروغین روسیان تا تجزیه‌ی بخش‌هایی از قفقاز

در درازای جنگ هرگاه روس‌ها در جبهه‌ی اروپا زیر فشار قرار می‌گرفتند، چنان‌چه در جای خود بدان‌ها اشاره شد و یا به‌راستی، هنگامی که در میدان نبرد نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند، در آشتی را می‌کوبیدند. در حالی که هرگز حکومت روس خواهان آشتی نبود؛ بلکه بافزون‌خواهی و یاوه‌گویی، در پی به‌دست آوردن زمان، برای آغاز دوباره‌ی جنگ بود. در این میان، فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها که در ظاهر متفق ایران بودند، متحد آنان به‌شمار می‌رفتند.

نخستین بار، در بیست و پنجم بهمن ماه ۱۱۸۶ (۱۴ فوریه ۱۸۰۶) یعنی سه سال پس از آغاز جنگ از سوی روسیان، مارشال ایستیفانوف (Istifanov) به تهران آمد و گفت و گو‌هایی را در زمینه‌ی آشتی به‌عمل آورد. در این زمان، فرانسوی‌ها در ژرفای خاک روسیه در حال پیش‌روی بودند و روسیان می‌خواستند خود را از جبهه‌ی قفقاز، در امان نگاه‌دارند. این گفت و گو‌ها، به‌دلیل زیاده‌خواهی روسیان به‌جایی نرسید. شرط ایران برای صلح، بیرون رفتن روسیان از قفقاز بود.

سپس در سال ۱۱۸۷ خ (۱۸۰۸ م) دوباره روسیان دم از آشتی زدند و در نتیجه فیلد مارشال گودوویچ (Gudovich) فرمانده نیروهای ارتش روسیه در قفقاز، مامور این کار شد. وی:^{۶۶}

شرحی از سرخاکساری برای میرزا شفیق صدراعظم ایران نوشت و از طریق او، نامه‌اش را برای شاه فرستاد. او از شاه خواست تا دست از جنگ بردارد و سفیری را برای انجام تشریفات صلح به‌دربار روسیه روانه کند. [وی] نامه‌ای هم به ژنرال گاردان نوشت و او را نیز واسطه‌ی صلح قرارداد.

اما این گفت و گو‌ها نیز به‌دلیل زیاده‌خواهی روسیان، راه به‌جایی نبرد.

بر اثر شکست‌های پیاپی، فیلد مارشال گودوویچ از فرماندهی نیروهای ارتش روم برکنار شد و ژنرال تورموسف (Tormossov) جای‌گزین وی گردید. او هم کاری از پیش



با همه گیر شدن قیام‌های مردمی و تدارکات ارتش ایران، روسیان در موقعیت نامناسبی قرار داشتند، تزار ژنرال تورموسف را برکنار کردند و ژنرال نیکلاس رتیسچف (Nicolas Retischev) را جانشین وی نمودند. این درحالی بود که رفته‌رفته، میان روسیان و فرانسویان، شکاف ایجاد شده بود و دو کشور، از یک‌دیگر دور می‌شدند.

در سال ۱۸۰۹ میلادی (۱۱۸۸ خ) نامه‌ای از یک ژنرال روس به ژنرال اتریشی، به چنگ فرانسویان افتاد. در این نامه، ژنرال روسی، اتریش را به پایداری برابر ناپلئون تشویق کرده بود و وعده‌ی کمک نظامی زود هنگام روسیان را داده بود. روسیان، با این که در ظاهر متحد فرانسه به‌شمار می‌رفتند؛ اما دست‌اندر کار دسته‌بندی تازه‌ای علیه ناپلئون بودند.

آن‌ها سرانجام در سال ۱۸۱۰ م (۱۱۸۹ خ) مخالفت پنهان خود را آشکار کردند و بندرهای خود را به‌روی انگلیسی‌ها گشودند. می‌گویند در این زمان، مردم انگلیس از فزونی ادویه و کالاهای مستعمراتی، به تنگی نفس دچار شده بودند و از کمی نان، به‌جان آمده بودند.

سرانجام، با آشکار شدن خطریورش نظامی فرانسه به روسیه، این کشور با انگلیسی‌ها، قرارداد اتحاد بست. اوزلی در راه تبریز آگاه شد که دولت انگلیس با دولت روس علیه ناپلئون، هم‌پیمان شده‌است. هم‌چنین وی آگاهی یافت که یک سرهنگ روسی به‌نام فری گنگ (Freygang) از سوی ژنرال رتیسچف برای گفت‌وگو با وی درباره‌ی آشتی، به تبریز رسیده‌است.

هم‌زمان، ناپلئون روسیه را مورد آفند گسترده‌ی نظامی قرارداد و مسکو را نشانه گرفت. بدین سان، اولویت نخست انگلیسی‌ها نیز مانند روسیان در این منطقه، پایان دادن به جنگ‌های قفقاز بود تا ارتش تزار بتواند به‌طور کامل، به جبهه‌ی اروپا منتقل گردد. از سوی دیگر:^{۶۷}

علاوه بر پایان گرفتن مخاصمات، پرداخت مبلغ دویست هزار تومان کمک مالی سالانه‌ی بریتانیا به ایران نیز، متوقف می‌گردید.

از این‌رو، هنگامی که اوزلی از اتحاد روس و انگلیس آگاه شد، گفته بود که می‌بایست:^{۶۸}

دوستان و روس‌های متفق خوب خود را حتا در این نقطه‌ی دور افتاده یاری

دهیم.

باتوجه به این مساله، بی‌درنگ به خدمت همه‌ی افسران و درجه داران انگلیسی در ایران داد و آن‌ها را از هر گونه عملیات جنگی علیه روسیان، باز داشت. وی در این راستا:^{۶۹}



خوش خدمتی را کامل می کند و این تصمیم را توسط سرگرد داری، بدون فوت وقت، به اطلاع فرماندهان روس در منطقه قفقاز می رساند.

در همین زمینه، دکتر کورمیک پزشک ویژه ی عباس میرزا، در گزارشی به ملکم در هندوستان،

نوشت: ^{۷۰}

از آن جاکه سؤ تفاهات، دشمنی و «بددماغی» زیادی میان میرزای بزرگ و سرگور وجود دارد، اوزلی انتظار فرصتی را می کشد که افسران انگلیسی را از میدان [جنگ] بیرون کشد. در تمامی مکاتباتش با روسیان و به ویژه با ژنرال [رتیسچف] که به اردوی ما می آمدند، خودستایی کرده، و لاف می زند که کمک افسران انگلیسی را به [ارتش] عباس میرزا، تنها بر پایه ی یک گزارش تایید نشده، که صلح [میان روسیه و انگلستان] برقرار شده، قطع نموده است. او با علاقه ی زیاد در حضور روسیان، به میرزای بزرگ و ایرانیان، ناسزا می گفت و اطمینان می داد که از آن پس، هیچ فرد انگلیسی در میدان [جنگ] به ایران یاری نخواهد کرد.

به دنبال «فری گنگ» سرگرد پوپوف (popov) نیز برای گفت و گوهای آتش بس و دیدار با اوزلی، به تبریز آمد.

اوزلی و همراهان، روز بیست و نهم خردادماه (۱۹ ژوئن) به تبریز رسیدند و فردای آن روز، به حضور عباس میرزا، باریافتند. پس از باریابی تشریفات، بارها اوزلی به حضور عباس میرزا رسید. ژنرال رتیسچف، از اوزلی به گونه ی نوشتاری خواسته بود که میانجی گفت و گوهای آشتی گردد.^{۷۱} در این زمان، دولت روسیه، بخشی از ارتش خود را در جبهه ی قفقاز متمرکز کرده بود. از سوی دیگر:^{۷۲}

ایران، مقدمات یک جنگ بزرگ را فراهم می کرد که سرنوشت [سرزمین] قفقاز، در گرو آن بود.

هم زمان، سرتاسر قفقاز را خیزش های مردمی فرا گرفته بود و حتا روسیان در گرجستان نیز در امان نبودند. از سوی دیگر، در همه ی این سالان، ایرانیان در جبهه های نبرد، خوب درخشیده بودند، از این رو، آن ها پس از نه سال جنگ فرسایشی، می خواستند خود را از زیر بار مناقشه با ایران، نجات دهند. از این رو:^{۷۳}

در حقیقت ژنرال رتیسچف، برای همین موضوع انتخاب شده بود.

در این زمان، گرجستان بر اثر خیزش های مردمی، بسیار نا آرام بود و ایرانیان در جبهه



دست بالا داشتند. از این رو، ولی عهد بر پایه‌ی دستورات شاه، تنها در صورت بیرون رفتن کامل روسیان از قفقاز، آماده‌ی گفت‌وگوهای صلح بود.

سرانجام بر اثر پافشاری‌های اوزلی، ولی عهد موافقت کرد که رابرت گوردون از اعضای سفارت، همراه با افسر روس به تفلیس رفته و از شرط‌های پایانی روسیان برای گفت‌وگوهای آشتی، آگاه شود. گزارش‌ها از تفلیس، نشان می‌داد که ژنرال روس برای گفت‌وگوهای آشتی دارای اختیار همه جانبه نیست. وی خواهان یک آتش بس فوری بود و اعلام می‌داشت که برای گفت‌وگوهای آشتی، حاضر است در مرز با ولی عهد، دیدار کند.^{۷۴}

روسیان که سخت در تنگنا قرار گرفته بودند، در پی آن بودند که با بهره‌گیری از پشتیبانی پنهان انگلیسی‌ها، با اعلام آتش بس و تثبیت مناطق اشغالی، گفت‌وگوهای آشتی را آغاز کنند، چیزی که ایرانی‌ها، حاضر به پذیرش آن نبودند.

در این جا نیز انگلیسی‌ها در لباس متحد ایران، به یاری روسیه دشمن ایران برخاستند و با توجه به تجربه‌ی به شکست کشاندن عثمانی که آن دولت به ناچار، تن به پذیرش صلح داد، ایران را نیز به شکست بکشاند.

«گوراوزلی» سفیر انگلیس در تهران که نتوانست فتح‌علی شاه و دولت‌مردان ایران را حاضر به صلح با روسیه در برابر واگذاری بخشی از سرزمین‌های قفقاز به روسیان کند، به همان توطئه‌ی ناجوانمردانه، دست یازید.

روسیان در درازای ده سال نبرد، نه تنها نتوانسته بودند پیروزی چشم‌گیری در قفقاز به دست آورند؛ بلکه با وجود خیانت انگلیسی‌ها و فرانسویان در اتحاد با ایران، ضربه‌های سختی نیز از ارتش ایران خورده بودند.

شکست در نبرد پیربازار و انزلی، به دنبال آن شکست در نبرد بر سر بادکوبه و کشته شدن تسی‌تسی‌یانف، شکست سنگین در نبرد بر سر ایروان، آزادسازی گنجه از سوی ارتش ایران درگیر و دار جنگ و... کارنامه‌ی ضعیفی برای ارتش امپراتوری روسیه بود که اروپا را به وحشت انداخته بود.

در این میان، با ارتباطی که میان اوزلی و فرماندهان روسی وجود داشت، ژنرال رتیه



اعلام آمادگی برای انجام گفت‌وگوهای آشتی با ولی عهد کرد.

از این رو، اوزلی روز شانزدهم شهریورماه (۷ سپتامبر) به لشکرگاه ولی عهد در آق تپه رفت و دو هفته پس از آن (۳۱ شهریور/ ۲۲ سپتامبر) ژنرال رتیسچف نیز وارد اردوی ولی عهد شد. روسیان پیشنهاد کردند که دو طرف، نمایندگانی برای آغاز گفت‌وگوهای آشتی، تعیین کنند. از سوی ایران میرزای بزرگ و از سوی روس‌ها، ژنرال آکوردوف (Akordov) برای این کار معرفی شدند. همایش میان نمایندگان ایران و روس، در اسلان دوز در کنار رودارس، برگزار شد؛ اما بدون نتیجه، پایان گرفت.

این گفت‌وگوها، کمابیش سه‌ماه با میانجی‌گری اوزلی به‌درازا کشید. روسیان، حاضر به پس دادن سرزمین‌های اشغالی نبودند و ایرانیان نیز بدون بازگشت همه‌ی سرزمین‌های قفقاز، آمادگی دستینه کردن پیمان آشتی نبودند.

پس از به بن‌بست رسیدن گفت‌وگوهای اسلان دوز، اوزلی در میانه‌های مهرماه (نیمه‌های اکتبر) از راه اردبیل، روانه‌ی تهران شد. در حالی که خنجر خیانت را بر پشت ایرانیان فرو کرده بود. پس از آن که انگلیس‌ها توانستند، ارتش عثمانی را در نبرد علیه روسیان، به شکست کشانده و صلح میان آن‌ها برقرار کنند، برپایه‌ی همان الگو دست‌اندر کار آماده کردن مقدمات آشتی میان ایران و روسیه شدند:^{۷۵}

دولت انگلیس می‌خواست بین ایران و روسیه اگر موقتاً هم باشد تا تعیین تکلیف
دولت فرانسه، صلح برقرار بماند. زیرا در غیر این صورت روسیه نمی‌توانست تمام
توجه خود را معطوف اروپا کند.

«گوراوزلی» سفیر دولت بریتانیا در تهران، ایران را برای پذیرش صلح با روسیه، زیر فشار قرار داد و:^{۷۶}

حتا دولت بریتانیا برای ترغیب فتح‌علی شاه به صلح، وعده‌داد که به وساطت
گوراوزلی، دولت روسیه ایالت از دست رفته را پس خواهد داد.

فتح علی شاه پیشنهاد بریتانیا در باره‌ی صلح را نپذیرفت. وی به سفیر بریتانیا گفت: صه، ته، که آن دولت وی می‌خواهد پس از انعقاد قرارداد صلح وساطت کرده و سرزمین‌های ایران باز گرداند، چرا در موقع تنظیم قرارداد، مساعی خود را در راستای تخلیه‌ی س قفقاز از سوی روس‌ها به کار نمی‌برد.



به دنبال آمدن هیات گاردان به ایران، مشکل بزرگی گریبان گیر ارتش ایران شد. عباس میرزا ولی عهد با شتاب بسیار بر آن شد که سامان ارتش زیر فرمان خود را در یک فراگشت کوتاه مدت، به شیوه‌ی ارتش‌های نوین اروپایی، بازسازی کند. چیزی که در کوتاه مدت، امکان پذیر نبود و از همه مهم تر این که ارتش ولی عهد، نیازمند فرماندهان بیگانه شد و چنان که دیدیم، هنگام ترک افسران و درجه داران فرانسوی به دستور ژنرال گاردان سفیر فرانسه، سپاهیانی که با این روش آموزش دیده بودند، ناکارآمد شدند. همین مساله، بعدها نیز تکرار شد و با ترک افسران و درجه داران انگلیسی به دستور گوراولی سفیر انگلیس که در آن زمان شمار آنان به ۵۰ نفر رسیده بود، ارتش ولی عهد در میدان نبرد، به سختی تارومار شد، در حالی که در بیش تر سالان نبردهای ۱۰ ساله با روسیان، ارتش ایران پیروزمند بود.

سرهرفورد جونز سفیر انگلیس در دربار ایران که در تابستان سال ۱۸۸۹ خ (۱۸۱۰ م) در چمن اوجان در لشکرگاه فتح علی شاه حضور داشت، بر این باور است که ارتش ایران بهتر است در مواضع پدافندی مستقر گردد و دست به آفند نزند. او تشریح می کند: ^{۷۷}

اگر عملیات تعرض از سوی آن قسمت از افراد قشون انجام گیرد که تحت نظام اروپایی تعلیم و آموزش جنگی دیده اند، خطرات و تبعات آن به یقین دوچندان خواهد بود...

[او می افزاید] چنان چه مخیر بود که میان نیروی عباس میرزا و نیرو محمدعلی میرزا، یکی را انتخاب کند ترجیح می داد در پناه قوای غیرمنظم محمدعلی میرزا به مصاف روسیان در قره باغ برود...

انگلیسی ها تنها راه پذیرش صلح از سوی ایران، همراه با از دست دادن بخش هایی از قفقاز را در وارد آمدن یک شکست سنگین بر ارتش ایران در نبرد با روس ها می دانستند؛ اما ارتش روسیه توان وارد آوردن این شکست بر ارتش ایران را نداشت. از این رو، انگلیسی ها می بایست، ایران را به شکست می کشانند، هم چنان که عثمانی را به شکست کشانده بودند. این برنامه را سفیر انگلیس

در ایران، چنان با رازپوشی به انجام برد که حتا سروان کریستی (Captain Christie)

لیندسی (Lieutenant Lindsay) که از دوران سفارت ملکم به ارتش ایران پیوسته بودند

دستور «اوزلی» ترک خدمت نکردند، بویی نبردند.



سفارت انگلیس به عنوان متحد ایران، به طور کامل ضد ایرانی و لبریز از دوستی به روس‌ها بود. از این رو، رابرت گوردون یکی از اعضای سفارت در تهران، در نامه‌ای به برادرش لرد «ابردین» در لندن نوشته بود:^{۷۸}

آیا این سیاستی عاقلانه است که ما اسلحه در اختیار این مسلمانان وحشی قرار بدهیم و حتی برای آن‌ها، علیه برادران مسیحی خود، بجنگیم.

برای شناخت ژرف‌تر باورهای حاکم بر سفارت انگلیس که جامعه‌ی متحد ایران را در بر کرده بود، باید به عقاید جیمز موریه که در آن زمان منشی سفارت بود و سپس خود به مقام سفارت برگزیده شد، توجه دقیق نمود:^{۷۹}

اگر کسی، جلد دوم سفرنامه‌ی موریه را که خود یکی از بازی‌گران رول [نقش]‌های مهم سیاست اولیه انگلیس در ایران بوده را مطالعه کند، خواهد دید چه اندازه نظرهای بدو عقاید سو نسبت به ایران داشته.

در اسلان دوز، ارتش ولی عهد که تنها دو افسر انگلیسی را در خدمت داشت، مورد شبیخون روسیان قرار گرفت. در حالی که با توجه به گفت‌وگوهای به عمل آمده‌ی صلح، احتمال از سرگیری جنگ نمی‌رفت. بر اثر این شبیخون، ارتش ولی عهد از هم گسیخت. عباس میرزا که در مقام فرماندهی سخت به هراس افتاده بود و به درستی دست‌وپای خود را گم کرده بود، بی‌هوده این سو و آن سو می‌رفت و توان تصمیم‌گیری را از دست داده بود:^{۸۰}

تقریباً چهارونیم صبح اول نوامبر بود که به سروان کریستی [از سوی عباس میرزا] اجازه داده می‌شود که افراد تحت فرماندهی‌اش را در هر موضعی که صلاح می‌داند، مستقر کند و به ستوان لیندسی هم دستور داده می‌شود، توپ‌خانه را به پایین تپه منتقل کند که بر اثر این نقل و انتقال ۱۱ توپ از مجموع ۱۳ توپ عرابه، داخل حفره‌های اطراف فرو می‌رود و بی‌اثرها می‌گردند...

در این گیرودار، بر اثر نبود فرماندهی، گروهی از سربازان ایرانی که بالای تپه بودند، به روی دیگر سربازان خودی که در پایین تپه پایداری می‌کردند، آتش گشودند...

در این نبرد، ارتش نوین ولی عهد به کلی فروپاشید، توپ‌خانه‌ی آن از دست رفت و عباس میرزا با باقی‌مانده‌ی افراد، بدون پایداری لازم، به سوی تبریز عقب نشست.^{۸۱}

چنان که گفته شد، بر اثر بیرون شدن افسران انگلیسی به دستور «گوراوزلی» از سپاه این سپاه، کارآیی خود را به‌ویژه در بخش توپ‌خانه از دست داد. توپ‌چیان تازه کار سپاه و



از عهده‌ی توپ افکنی بر نمی‌آمدند و در نتیجه، بیش تر گلوله‌ها، به خطا می‌رفت.

سپس، روسیان رو به سوی لنکران آوردند؛ اما در آن‌جا، با پایداری سخت مردم، به فرماندهی احمدخان کاشانی، روبرو گردیدند. در نبرد لنکران، سپاه ولی عهد شرکت نداشت و بار جنگ را مردم شهر به دوش کشیدند، در این نبرد شماری از روسیان که مسلمان شده بودند و از آن‌ها، به نام «ینگى مسلمان» یاد می‌شد، در کنار مردم لنکران به دفاع برخاستند.

شب بیست و سوم دی ماه ۱۱۹۱ (۱۳ ژانویه ۱۸۱۳ / عاشورای ۱۲۲۸) روسیان دژ لنکران را مورد آفند قرار دادند. ساکنان دژ با دلیری بسیار جنگیدند و سرانجام، روسیان قلعه را گرفتند:^{۸۳}

کلیه‌ی ساکنان قلعه، به دست روس‌ها کشته شدند. آن‌ها حتی به طفل شیرخواره هم رحم نکردند و آن‌ها را در گهواره‌هایشان از دم تیغ بی‌داد گذراندند. زن‌های کهن سال در کنار کودکان، قتل عام شدند و سراسر قلعه را خون فراگرفت.

بارسیدن خبر شکست ارتش ولی عهد در اسلان دوز، فتح‌علی شاه با وجود در پیش بودن زمستان، فرمان آمادگی سپاه را برای نبرد صادر کرد و محمود میرزا والی خراسان را احضار کرد و خود روانه‌ی چمن اوجان گردید:^{۸۴}

[محمود میرزا] با ۱۸ هزار سوار و پیاده، عازم جبهه‌های جنگ شد. در بین راه قزوین، اردوی ۱۲ هزار نفری اسماعیل خان شام بیاتی و ذوالفقار خان دامغانی، به او پیوستند. علی مردان خان افغان، محمد تقی میرزا، امیرخان هزاره‌ای و یوسف خان سپهدار هم با ۱۲ هزار نفر که عمدتاً بختیاری بودند، به این اردو ملحق شدند. سواران خواجه‌وند به فرماندهی محمود میرزا که سه هزار تن بودند، نیز به آن‌ها پیوستند. فرج‌الله خان افشار، امان‌الله خان کزازی، محمد علی خان قوان‌لو، رضاقلی خان ساوه‌ای و محمد حسن خان دولو با ۱۸ هزار تن، به اردو... پیوستند.

این نیرو که در درازای دو ماه گرد آمده بودند، در اردوی شاه در چمن اوجان، حاضر شدند. در حالی که همه چیز برای بازپس گیری موقعیت‌های از دست رفته آماده شده بود، خبر آوردند که ترک‌مانان به سرکردگی خواجه یوسف کاشغری دست به شورش زده‌اند. باشنیدن این خبر، شاه به تهران بازگشت و نیرو به دفع ترک‌مانان گسیل داشت.

در بهار سال بعد (۱۱۹۲ خ/ ۱۸۱۳ م) فتح‌علی شاه روانه‌ی چمن سلطانیه شد و از آن اوجان رفت تا نبرد بزرگی که تدارک دیده شده بود آغاز کند؛ اما:^{۸۵}



در اوایل ماه جون ۱۸۱۳ [میان‌های خرداد ۱۱۹۲] از گرجستان برخی اخبار رسید که وزیر مختار [اوزلی]، ناچار بود فوری با شاهنشاه ایران ملاقات کند. بنابراین ... روز ۳۱ [۳۰] همان ماه [۱۰ تیر ماه]، در سلطانیه به اردوی شاه پیوست...

در هر حال قرار این طور شد... وزیر مختار انگلیس هم عازم تبریز باشد، چون که از آن جا، بهتری می‌توانست با گرجستان مراوده داشته باشد.

در سال ۱۸۱۳ م (۱۱۹۲ خ) انگلیسی‌ها توانستند تا همه‌ی حکومت‌های اروپا را علیه ناپلئون، متحد کنند. ناپلئون نیز بر اثر جنگ‌های بر سر تاج و تخت اسپانیا، زیان‌های سخت مادی و معنوی را متحمل شده بود. از این رو، انگلیسی‌ها در پی آن بودند که میان ایران و روس حتماً برای زمان کوتاهی هم که شده، آشتی برقرار کنند، تا روسیان بتوانند همه‌ی نیروهای خود را به جبهه‌ی اروپا گسیل دارند. از این رو:^{۸۶}

بالین که دولت ایران، داشت خود را برای جنگ با روسیان، آماده‌ی نمود و یک قوای معتدله‌ی تهیه می‌دید، انگلیسی‌ها میان افتاده، باب مذاکرات صلح را باز نمودند.

نکته‌ی تاریک تاریخ در این جاست که با وجود حضور بیش از ۵۰ هزار نفر سواره و پیاده و توپ خانه در چمن اوجان و...، فتح علی شاه و ولی عهد و دیگر دولت‌مردان و سرداران، چرا گفت و گوهای آشتی را بدون پیش شرط‌های لازم پذیرفتند:^{۸۷}

بالاخره قرار شد، نمایندگان مختار دو دولت در محل معینی ملاقات نموده، شرایط صلح را پیشنهاد نمایند.

ایرانی‌ها، زیر بار خواسته‌های جاه‌طلبانه‌ی روس‌ها نرفتند. در این میان، دوباره گوراوزلی، دست به خیانت بزرگ‌تری زد. او در حالی که می‌دانست ایرانی‌ها با نیروی کافی آماده‌ی نبرد هستند، عنوان کرد که دولت انگلیس به عنوان متحد شما، خواهان این آشتی است. شما این آشتی را بپذیرید، دولت متبوع من، سرزمین‌های از دست رفته‌ی قفقاز را به شما باز خواهد گرداند. او چندین بار این مساله را عنوان کرد و سرانجام گفته‌های خود را نوشت و تسلیم دولت‌مردان ایرانی نمود. سخنان نمایندگان ایران به جانشینان وی (جیمز موری و هنری آلس)!^{۸۸} روشن می‌کند:

ما را در سال گذشته، هیچ راهی به مصالحه با روسیه نبود؛ بلکه در جنگ اصرار زیاد داشتیم. ایلچی شما مایل به مصالحه و واسطه‌ی صلح و مصر [بر] ترک جنگ



شد و سخن او این بود که :

دولت انگلتره ، خواهان این صلح می‌باشد و این صلح را برای دولت ایران آفاقه می‌داند. شما مجماً این صلح را قبول کنید و در قید قرار و مدار استرداد ولایات [قفقاز] با سردار روسیه در عهدنامه‌ی مجمل نباشید و خاطر جمع دارید که مقصود اصلی و شرط کلی مصالحه که استرداد ولایات [قفقاز] است، به توسط دولت انگلتره به عمل خواهد آمد. کاغذهای او همه برایین معنا شاهد است ...

سخن ایلچی بزرگ هم به حکم اختیارنامه پادشاه فلک جاه و مراسلات وزرای بزرگ، با سخن دولت تفاوتی ندارد ، ماقبول مصالحه مجمله مشروطه کردیم. خاطر جمعی و اطمینان ما به آن دولت بوده و گر نه به چنین صلح بی سرانجام، اقبال و اقدام نمی نمودیم.

بدین سان ایرانیان سند قرارداد گلستان را که حکم سندی موقت داشت، به اعتبار گفتار و نوشتار سفیر انگلیس یا به گفته‌ی بهتر، گفتار و نوشتار دولت انگلیس ، روز بیستم مهرماه ۱۱۹۲ (۱۳ اکتبر ۱۸۱۳) دستینه کردند .

از سوی دیگر، سند دیگری به امضای گوراولی، به این مساله اشاره دارد:^{۸۹}

بعد از رسیدن ایلچی دولت ایران به پایتخت دولت روسیه ، بعضی از ولایات قره‌باغ و شروان و شکی و بادکوبه و غیره یا از سعی ایلچی مشارالیه و یا کوشش دولت انگلیس ... به دولت عالی‌ی ایران ، مسترد خواهد گردید و آن وقت ، عهدنامه‌ی مفصله بسته خواهد شد .

در یک جمع‌بندی باید گفت:^{۹۰}

در حقیقت شکست ایران ... در میدان نبرد اتفاق نیفتاد؛ بلکه این سیاست‌های رایج میان روسیه ، انگلیس و فرانسه بود که باعث تحمیل شکست بر ایران شد.



بی‌نوشت‌های گفتار پنجم

۱- از آن‌جا که حکمران تهران، پس از قتل آقامحمد خان، تنها دروازه‌های تهران را به‌روی خان بابا خان ولی عهد رسمی وی گشود، نویسنده بر این باور است که می‌بایست آقامحمد خان با توجه به دوراندیشی ذاتی خود، به وی دستور داده بود که دروازه‌های تهران را تنها به روی خان بابا خان بگشاید.

۲- ناسخ‌التواریخ - ج ۱ - ۸۵

۳- همان - ۸۶ - ۸۵

۴- مآثر سلطانیه - ۳۲

۵- همان - ۳۳

۶- ایران در برخورد با استعمارگران - ۱۷۶

۷- همان

۸- مرکز اسناد وزارت امور خارجه‌ی فرانسه - مکاتبات سیاسی درباره‌ی ایران - ج ۹ - سند شماره‌ی ۱۵۷

۹- مآثر سلطانیه - ۱۹۵

۱۰- تاریخ ایران در دوره قاجاریه - ۱۳۳ - ۱۳۴

۱۱- روضه‌الصفاء - ج ۹ - ص ۲۹۵ / روایت ایرانی ... - ۲۹

۱۲- تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران - ج ۱ - ۹۳

۱۳- چکیده‌ی تاریخ تجزیه‌ی ایران - ۹

۱۴- تاریخ ایران دوره قاجاریه - ۱۳۹ (زیر نویس یک)

۱۵- از نامه‌ی جوادخان به تسی تسی یانف (پیوست شماره‌ی ...)

۱۶- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران - ج ۱ - ۱۷۹ - ۱۷۸

۱۷- عهدنامه‌ی گنجه

۱۸- عهدنامه‌ی رشت

۱۹- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ... ج ۱ - ۲۳۸

۲۰ و ۲۱- چکیده تاریخ تجزیه ایران - ۱۰

۲۲- همان - ۱۱ - ۱۰

۲۳- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ... ج ۱ - ۲۴۰

- مطالعاتی درباره‌ی تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان - ۲۰۷

۲۵- همان - ۲۰۸ - ۲۰۷

۲۶- از گفته‌های مادر شادروان فهیمه گنجهای (از نوادگان جوادخان گنجهای) که او، خود از پدر و او از بود ... روس‌ها به دروغ، عنوان کردند که بانوی جوادخان را به اسارت گرفته بودند، هم‌چنان که عثمانی‌ها در دروغ نوشتند که بانوی شاه اسماعیل را اسیر کرده‌اند. در حالی که در جنگ چالدران، ایرانی‌ها، کمابیش ۲۰۰۰



می گیرند و ترکان، تنها یک اسیر از ایرانیان گرفتند.

۲۷- روایت ایرانی ... - ۳۹

۲۸ و ۲۹- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ... - ج ۱ - ۲۴۴

۳۰- روایت ایرانی ... - ۳۹

۳۱ و ۳۲- همان

۳۳- تاریخ نظامی ایران - ج ۱ - ۶۹۵

۳۴- ناسخ التواریخ - ج ۱ - ۱۲۶

۳۵- همان - ۱۲۸

۳۶- روایت ایرانی ... - ۴۰

۳۷- همان - ۴۱ - ۴۰

۳۸- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران ... - ج ۱ - ۲۴۳

۳۹- روایت ایرانی ... - ۴۱

۴۰- همان

۴۱- همان - ۴۲

۴۲- ناسخ التواریخ - ج ۱ - ۱۲۸

۴۳- گرچه تفلیس در اشغال روس‌ها بود اما از نظر دولت ایران والی تفلیس اسکندر خان بود

۴۴- ناسخ التواریخ - ج ۱ - ۱۳۶

۴۵- روایت ایرانی ... - ۵۰

۴۶- چکیده‌ی تاریخ تجزیه ایران - ۱۱

۴۷ و ۴۸- روایت ایرانی ... - ۵۰

۴۹ و ۵۰- مطالعاتی درباره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان - ۲۱۱

۵۱- مآثر سلطانیه - ۱۵۵ - ۱۵۴

۵۲- مآثر سلطانیه - ۱۵۶

۵۳- مطالعاتی درباره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان - ۲۱۲

۵۴- سرانجام روس‌ها، مردی را که به خاطر زیاده خواهی، بارها شمشیر به روی هم میهنانش کشیده بود و فرمانبرداری آنان را پذیرفته بود، در خانه اش با شمشیر و کارد ریزریز کردند. سپس با سنگ دلی بسیار، دو همسر وی و همه‌ی فرزندان خردسالش را به قتل درآوردند. بدین سان، در اثر زیاده خواهی، خاندان جوانشیر نیز مانند خاندان گرگین، از محل حکمرانی خود که از زمان نادرشاه در اختیار آنان بود، آواره شدند ... و روس‌ها، به وعده‌های خود عمل نمودند و نشان دادند که هدف آن‌ها، نه استقلال خان نشین‌ها، بلکه جدا کردن آن‌ها از ایران و ملحق کردن آن مناطق به روسیه است. (روایت ایرانی جنگ‌های ایران و روس - ۵۷)

۵۵- روایت ایرانی - ۵۱

۵۶- روضه الصفا - ج ۹ - ۴۱۱ - ۴۰۹ / مآثر سلطانیه، ۱۶۰ - ۱۵۸

۵۷- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران - ج ۱ - ۲۴۹

۵۸، ۵۹ و ۶۰- ناسخ التواریخ - ج ۱ - ۱۴۲

۶۱- روایت ایرانی ... - ۵۳

۶۲- چکیده تاریخ تجزیه ایران - ۱۱



- ۶۳- همان-رر ۱۲- ۱۱
- ۶۴- از مغول تا عصر حاضر- ج ۲-رر- ۳۵۹- ۳۵۸
- ۶۵- تاریخ روابط خارجی ایران- ر ۲۰۸
- ۶۶- سیاست لستعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران- ر ۵۶ / روایت ایرانی ...- ر ۶۲
- ۶۷- گوراوزلی- ر ۱۶۴
- ۶۸- Akin, op.cit; p. 141 / ۱۶۵ گوراوزلی- ر
- ۶۹- گوراوزلی- ر ۱۶۵
- 70- Kay, op.cit; vol.2, p.624
- 71- Morier, op. cit; vol. 2, pp. 217-216
- ۷۲- روایت ایرانی ...- ر ۸۹
- ۷۳- همان-رر ۹۰- ۸۹
- ۷۴- همان-ر ۹۰
- ۷۵ و ۷۶- چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران- ویرایش دوم- ر ۲۸
- ۷۷- گوراوزلی- ر ۸۰
- 78- Wright, op.cit; p.53
- ۷۹- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس...- ر ۱۲۰
- ۸۰- سرگوراوزلی- ر ۱۷۲
- ۸۱- دراین نبرد، سروان کریستی نیز جان باخت و به نوشته‌ی دکتر کرومیک پزشک ولی عهد، روس‌ها وی را به طرز فجیعی، مثله کرده بودند.
- ۸۲- تاریخ روضه‌الصفاء- ج ۹-رر ۴۸۷- ۷۸۲ (درباره‌ی جنگ اسلان دوز)
- ۸۳- روایت ایرانی ...- ر ۹۶
- ۸۴- همان- ر ۹۷
- ۸۵- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ...- ج ۱- ر ۱۲۳
- ۸۶ و ۸۷- همان- ر ۱۲۴
- ۸۸- ضمیمه عهدنامه‌ی ۱۲۹۹- صورت احتجاجیست که با عالی جاهان مستر هنری آلس و مستر موریه، ایلچیان و دولت انگلیس واقع شده است- حجت دوم- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران- ج ۲-رر ۲۹- ۲۷ و نیز، منبع‌های زیاد دیگر، با یک متن و یک انشا (پیوست شماره‌ی ۱۴)
- ۸۹- اصل سند در کالج تازه ادینبورگ، نگاه‌داری می‌شود (New College Edinburg. OR (Pers 62)
- هم چنین، نگاه کنید به پیوست شماره‌ی ۱۶ سواد دست خط ایلچی روس ...
- ۹۰- روایت ایرانی- ر ۷۶



گفتار ششم

تجزیه‌ی سرتاسر قفقاز

بخش یکم - قرارداد ترکمان‌چای

با اشغال گوگ‌چای از سوی یرمولوف، شاه از منچیکف فرستاده‌ی روسیان که در چمن سلطانیه، سخن از آشتی و دوستی می‌زد، خواست که وی را از این کار باز دارد و از او بخواهد که سرزمین‌های اشغالی را رها کرده و به موضع پیشین خود باز گردد. اما منچیکف، خواسته‌ی به حق دولت ایران را بدون پاسخ گذارد. بدین سان، اشغال گوگ‌چای، درحالی که فرستاده‌ی روسیان، سخن از دوستی و آشتی می‌زد:

دربار ایران را متقاعد ساخت که روس تصمیم داشت در مورد تسویه‌ی اختلاف،
«منطق حق با قوی است» را به کار برد.

با وجود شکست در نبرد با روسیان و از دست رفتن پاره‌ای از سرزمین‌های قفقاز، شاه و دولت ایران، از اعتماد به نفس بالایی برخوردار بودند و با توجه به بسیج عمومی و آمادگی مردم ایران برای رویارویی با دشمن و آزادسازی سرزمین‌های از دست رفته، گام به میدان نبرد نهادند. البته سیاست تجاوز پیاپی نظامی روسیه در مرزهای آتش‌بس، شاه و دولت ایران را به این نتیجه رسانیده بود که روسیان در پی آن هستند تا با تحمیل جنگ فرسایشی بر کشور، توان مالی و نظامی ایران را رفته‌رفته به پایان برند.

پس از آن که در اردوی شاه، همگان بر جنگ هم‌رای شدند، شاه همراه با سرداران و به طراحی نقشه‌ی نبرد پرداختند. سرانجام پس از رای زنی‌ها، بر آن شدند که راه هم‌زمان «در همه‌ی جبهه‌ها را برگزینند. بر پایه‌ی این راهبرد و با توجه به انباشت نـ



سلطانیه، قرار بر آن شد که هم‌زمان، همه‌ی پادگان‌ها و دژهای نیروهای اشغال‌گر، مورد آفند قرار گیرند. بدین‌سان، روسیان مجال آن را نمی‌یافتند که با جابه‌جایی نیرو، به یاری جبهه‌های دیگر برخیزند. تاکید اساسی در این راهبرد، برای پایدارسازی پیروزی و گرفتن امکان از روسیان برای انباشت نیرو و پاتک، آزادسازی دژ شیشه یا شوشی بود.

دژ شیشه، استوارترین قلعه‌ی دفاعی قفقاز بود و با آزادسازی آن، روسیان می‌بایست برای یورش دوباره به قفقاز، چندین ماه انباشت نیرو کنند و نبردی را آغاز کنند که می‌توانست چندین سال به درازا بکشد و نتیجه‌ای نیز در بر نداشته باشد:^۲

قلعه‌ی شوشی، مکانی که به نوع گاودنبال [دم‌گاو] واقع شده و سر بالا رفته و از آن طرف که منتهی ارتفاع قلعه است، منتهی به سنگ شده، چنان‌چه صعود از آن طرف بر بالای این سنگ، محال و ممتنع است و این سنگ، از یک طرف قلعه را به‌طور دیوار احاطه کرده و از طرف دیگر، همین سنگ، منتهی شده به دره‌ای که موسوم است به خزینه دره‌سی [دره‌ی خزینه] و این دره، به غایت عمیق است. لیکن از این طرف دره، پیاده می‌تواند پایین رفته و از آن طرف بالا رفته، به قلعه وارد شود اما در کمال صعوبت و اشکال و رودخانه از این دره جاریست... و لیکن دره‌ی مزبور، چندان عرضی ندارد و گلوله‌ی توپ و تفنگ از این طرف دره، به آن طرف دره، خوب می‌رسد و این زمین گاودنبال، از طرف دیگر، منتهی است به بلندی‌هایی از زمین که از آن طرف، زمینی که مقابل این زمین گاودنبال باشد نیست، مگر یک تپه که آن هم موسوم است به داوطلب تپه‌سی و از طرف دیگر، این زمین گاودنبال، بسیار تند سرازیر رفته و باریک و کم عرض شده و قدیم‌اً این زمین جنگلستان و بایر بوده و قریه‌ای در ربع فرسخی این زمین، موسوم به قریه‌ی شوشی واقع بوده است.

از این‌رو، بر پایه‌ی راهبرد جنگ، عباس میرزا ولی عهد، نامزد آزادسازی دژ شیشه شد. هم‌چنین، بر پایه‌ی پیش‌بینی‌های انجام شده در نقشه‌ی کلی جنگ، برای جلوگیری از خلاء مدیریت در سرزمین‌های آزاد شده، باصدور فرمان‌های جداگانه، والیان و حاکمان رانده شده از محل حکمرانی شان در قفقاز، به والی‌گری و حکمرانی همان منطقه، برگزیده شده بودند.^۳ در صورت درگذشت یا شهادت برخی از آنان مانند جواد خان گنج‌ای، فرمان به نام‌فرزند او اغورلوخان نویسانده شد.

از این‌رو، فتح‌علی‌شاه نیروهایی را نیز تعیین کرد که همراه آنان، برای آزادسازی س موردنظر، اقدام کنند:^۴



برای تقویت هریک، فوجی از لشگریان منصور، مامور فرمودند که به همراهی خوانین مذکور روانه شده و ایشان را با دو فوج شقاقی... به سرداری سهراب خان گرجی، مامور فرمودند که از اردبیل به تالش رفته، به صلاح و صواب دید میرحسین خان تالشی و لشگر آن سامان، قلعه‌ی لنکران را از دست لشگر روس انتزاع نموده و بعد از اتمام کار قلعه، به اردوی شیخ علی میرزا ملقب به شیخ‌الملوک ملحق شوند.

شاهزاده شیخ‌الملوک که از فرزندان [فتح‌علی‌شاه] بود و حاکم ملایر و توپس‌رکان با فوج نظام ملایر و دو فوج دیگر از افواج عراقی و هشت عراده توپ و چهار هزار سوار از لشگریان خاصه، مامور فرمودند که از راه مغان روانه شده، مصطفی‌خان شیروانی را در شیروان و حسین‌خان و حاجی‌خان ولدان سلیم خان شکی را که خود وفات یافته بود، در ولایت شکی و سلطان احمدخان قبه را در ولایت قبه و دربند و حسین‌قلی‌خان بادکوبه‌ای را در قلعه بادکوبه... [مستقر گرداند] و به حسین‌خان سردار، حکم مطاع صادر شد که آلكساندر میرزای والی را برداشته، روانه‌ی ممالک گرجستان شود و قلعه لری را که در محل پلنگ شوره‌گل از محالات گرجستان و در سر راه تفلیس است، از دست لشگر [روس] گرفته، روانه‌ی تفلیس شوند.

و نایب‌السلطنه... را مامور فرمودند که با لشگرهای آذربایجان، به قراбаغ رفته، قلعه‌ی شوشی را از تصرف گماشتگان دولت روس گرفته، به مهدی‌خان بسپارند و هم‌چنین، قلعه‌ی گنجه را گرفته به اقرلو [اغورلو] خان [فرزند شهید جوادخان] بسپارند...

بدین سان، پس از بیرون شدن منچیکف از چمن‌سلطانیه، شاه‌فرمان حرکت سپاهیان را صادر کرد. در اجرای این دستور، عباس میرزا پس از رسیدن به تبریز، محمد میرزا (محمدشاه بعدی) را که در آن هنگام، حاکم همدان بود به تبریز فراخواند. عباس میرزا دستور داد:^۵

امیرخان سردار با چهار فوج نظام دنبلی و افشار، از ارس عبور نموده به نخجوان رفته، نظام کنگرلو را برداشته از راه چیچک لو، به قراباغ رفته در آن جا به اردوی همایون ملحق شود.

و اردوی نایب‌السلطنه از تبریز با افواج نظام مقدم و با فوج‌های تبریز و دو فوج قراجه‌داغ و سواران غلام تفنگ‌چی و غلامان خاصه با چهل عراده توپ و خنپاره [خمپاره]... از پل خداآفرین عبور نموده، در خاک قراباغ... نزول فرمودند.

بر پایه‌ی برنامه‌ی از پیش ریخته شده، با گذشتن همه‌ی نیروها از رود ارس، شاه از چمن‌سلطانیه، راهی چمن‌شام‌اسبی در کنار شهر اردبیل شد.^۶ از آن جا که از شیشه، کلید موفقیت را هبرد جنگ بود، شاه پس از حرکت ولی‌عهد:^۷



شاه زاده اسماعیل میرزا که از اولاد ... ایشان بود و حاکم ترشیز [کاشمر]
خراسان، با دو فوج نظام سمنانی و دامغانی و دو عراده توپ و هزار سوار
خراسانی، به امداد نایب السلطنه ... فرستاد.

نیروهای پیش روی زیر فرمان ولی عهد، در راه دژ شیشه با کمابیش دو هزار نفر از روسیان که
با دو آتش بار توپ از قریه‌ی گرسی به قلعه‌ی شیشه می‌رفتند، روبرو شدند. در یک نبرد
غافل گیرانه، بسیاری از آنان از پای درآمدند و بیش از یک هزار نفر، تسلیم شدند (در اوایل امرداد
ماه ۱۲۰۳ / اواخر ژوئیه ۱۸۲۴). از سوی ولی عهد، محمد حسین خان ایشیک آقاسی مامور شد تا
با هزار سوار، اسیران روس را در اردبیل به پیشگاه فتح علی شاه برد.

ولی عهد، می‌بایست بدون درنگ، دژ شیشه را مورد آفند قرار می‌داد و پیش از آن که بخشی از
ارتش روس که در قریه‌ی چناق چی در دو فرسنگی این دژ اردو زده بودند، خود را به قلعه برسانند،
شوشی را آزاد می‌کرد؛ اما به جای این کار، ولی عهد اردو را از آن جا کوچانید و به میهمانی حاجی
آقا لر بیگ، روانه‌ی قریه‌ی گرسی شد. این ندانم کاری، سرانجام به از دست رفتن همه‌ی
سرزمین‌های قفقاز و تحمیل قرارداد ترکمان چای انجامید:^۸

دو نفر قزاق که از جنگ خلاص شده بودند، خود را به قریه‌ی چناق چی رسانیده
و بزرگان لشکر روس را از آمدن لشکر ایران و گرفتن لشگری که در گرسی
داشتند خبر داد؛ ایشان به تعجیل هر چه تمام تر آغرواق و سنگینی بار خود را در قریه
چناق چی ریخته، روانه‌ی قلعه‌ی شوشی شدند.

در اثر رفتن به میهمانی در قریه‌ی گرسی و باز آمدن به جای نخست و رفتن به سوی قلعه‌ی
شیشه، یک فرصت طلایی چهار روزه در اختیار روسیان قرار گرفت:^۹

در این چهار روز که فرجه برای ایشان شده بود، دست و پا کرده، جمیع اهالی
دهات حول و حوش را کوچانیده و آذوقه به قدر دسترس جمع کرده، به قلعه برده و
دروب [درهای] قلعه را بسته، آماده‌ی قتال و جدال نشسته بودند.

در نقشه‌ی جنگی طراحی شده، قرار بر این بود که دژ شیشه، زودتر از دیگر دژها، گشوده شود و با آزاد
شدن آن، شاه همراه با ولی عهد، روانه‌ی آزادسازی تفلیس گردند؛ اما از آن جا که کار شهربند (محاصره)

دژ شیشه به درازا کشید، فتح علی شاه، الله یار خان را به جای عبدالله خان امین الدوله، به
الدوله‌گی «سرفراز فرمودند»^{۱۰} همراه با غلام حسین خان سپه‌دار عراق با لشکر نظام عر

زمان به عنوان «جان باز» نامیده می‌شدند:^{۱۱}



به قدر پانزده هزار لشکر، ابواب جمع الله یار خان فرموده و حبیب‌الله خان
توپچی باشی افشار را با دوازده عراده توپ، در خدمت آصف‌الدوله به مدد اردوی
نایب السلطنه روان فرموده و صد هزار تومان اشرفی یک مثقالی برای مدد خرج
نایب السلطنه ... به محمد حسین خان ایشیک آقاسی تحویل شد ...

ولی عهد، با وجودی که خزانه‌ی غنی آذربایجان و بخش‌هایی از قفقاز را در اختیار داشت،
همیشه نزد خودی و بی‌گانه، از کم‌پولی می‌نالید و می‌کوشید این گونه وانمود کند که شاه در دادن
پول به او، کوتاهی می‌کند و دلیل بسیاری از ناکامی‌ها در میدان نبرد را به دروغ، کمی پول عنوان
می‌کرد. در حالی که ستون فقرات سپاهیان که در قفقاز می‌جنگیدند، نیروهایی بود که از سوی
شاه گسیل می‌شدند و هزینه‌ی آن‌ها نیز از خزانه‌ی دربار تامین می‌شد.

بدون دودلی، با توجه به برنامه ریزی گسترده‌ی جنگ و این که می‌بایست آفند ارتش ایران در
یک زمان کوتاه، به هدف‌های از پیش تعیین شده دست می‌یافت، فتح‌علی شاه، بخشی از خزانه‌ی
راهبردی یا ذخیره‌ی کشور را که برای در امان ماندن از هرگونه خطر احتمالی در اندرون خود
نگاه‌داری می‌کرد، با خود به میدان جنگ آورده بود تا عملیات گسترده‌ی ارتش ایران، حتا برای
لحظه‌ای به دلیل کم بود پول، ایستا نشود. از این رو، برای این که ولی عهد، بهانه‌ی پول را به میان
نیآورد، یک صد هزار تومان سکه‌ی زر، برای وی فرستاد.

از سوی دیگر محمدخان قاجار با فوج‌های کزازی و کمره‌ای، به سوی تالش گسیل گشت، زیرا
این منطقه، از سوی روسیان مورد تجاوز قرار گرفته بود.

نیروهای زیر فرمان محمدخان قاجار، روز چهارم تیرماه ۱۲۰۵ (۲۵ ژوئن ۱۸۲۶) روسیان
را به سختی سرکوب کردند. نبرد، تنها یک شبانه‌روز به درازا کشید. بسیاری از روسیان کشته
وزخمی شدند و شماری نیز به اسارت درآمدند. محمدخان پس از این پیروزی، امیر حسین خان
را به حکومت تالش برگماشت و خود بر پایه‌ی ماموریت، در کنار رودخانه‌ی کر (کورا / کورش)
به نیروهای شیخ‌الملوک پیوست و با هم، شهر سالیان را آزاد کردند. سپس با ساختن پل بر روی
رودخانه، نیروها به آن سوی رودخانه، گذر داده شدند.

بر اثر پیش‌روی سپاهیان ایران، روسیان سرزمین شکی و شیروان را خالی کرده و به سمت قفقاز
فرار کردند. بدین‌سان، بر پایه‌ی فرمان‌های صادره، حسین خان و حاجی خان، در
سرزمین، از سوی دولت ایران به حکومت نشستند.

از سوی دیگر، حسین‌قلی خان نیز پس از آزادسازی ولایت بادکوبه، دژ این شهر را



در آورد.

هم‌زمان، سلطان احمدخان همه‌ی ولایت قبه را آزاد ساخت و نیروهای زیر فرمان خود ژنرال یرمولوف را مورد آفند قرار داد. هم‌چنین با پیش‌روی هم‌آهنگ ارتش ایران در همه‌ی جبهه‌ها، داغستان نیز آزاد شد. روسیان که از آفند برق‌آسا و فراگیر ارتش ایران، سخت ترسیده بودند، بدون پای‌داری از برابر ایرانیان می‌گریختند و حتا یرمولوف که در خون‌ریزی و سنگ‌دلی و وحشی‌گری به چنگیز قفقاز نام‌آور شده بود، هیچ کجا پای‌داری نکرد و به جای «قرار» راه «فرار» را در پیش گرفت. تنها روسیان، در دژ باکو و در قصبه‌ی قودیال (قبه) هنوز اندک پای‌داری می‌کردند. از این‌رو، با توجه به این که ژنرال یرمولوف در قودیال بود:^{۱۲}

حکم همایون صادر شد که شیخ‌الملوک حرکت به سوی قودیال قبه نموده، به مدد سلطان احمدخان مشغول شود و دو هزار نفر از ابواب جمعی خود، به مدد حسین قلی‌خان، به بادکوبه روانه فرماید.

هم‌چنین، اغورلوخان فرزند جوادخان زیاداغلوی قاجار که در نبرد گنجه به شهادت رسیده بود، همراه با محمدولی‌خان افشار ارومی، برای آزادسازی گنجه یا قلب تپنده و مقاوم قفقاز، به حرکت درآمدند. با نزدیک شدن نیروهای دولت مرکزی، مردم گنجه سر به شورش برداشتند و بیش‌تر روسیان به دست مردم گنجه کشته شدند و اندکی که جان به در بردند، خود را به تفلیس رسانیدند. با این پیروزی راهبردی از سوی فتح‌علی‌شاه، عبدالله‌خان دمانودی، نوروزخان شهنایی و امیرخان دولوی قاجار، برای تقویت پادگان گنجه، به آن جا گسیل شدند.^{۱۳} در منطقه‌ی شروان، مصطفی‌خان جوان شیر، به یاری ابراهیم‌خان دولوی قاجار، محمدخان قاجار و محمدحسین‌خان شکی که از سوی دولت مرکزی گسیل شده بودند، با روسیان به جنگ پرداختند. از سوی دیگر، پس از پایان کار گنجه:^{۱۴}

رای نایب السلطنه بر آن قرار گرفت که [محمد میرزا] را با سرداری امیرخان قاجار و هشت هزار لشکر نظام و غیر نظام، روانه‌ی محال گنجه فرمایند و نظر علی‌خان مرنندی را ... مامور فرمودند که با دو هزار نفر ابواب جمعی خود، به قلعه‌ی گنجه رفته، نه عراده توپ را که از لشکر روس در قلعه مانده تعمیر نموده، مستقلاً مستحفظ قلعه‌ی گنجه بوده و خود را در کوتوالی قلعه، محکوم حکم احدی نداند ...

بر پایه‌ی برنامه‌ریزی‌های جنگ، حسین‌خان سردار ایروان که با الکساندر میرزا والی



راهی آن دیار بودند، در قرا کلیسا با ارتش بزرگی از روسیان، برخورد کردند. فرمانده سپاهیان روس با اندک پای‌داری راه فرار در پیش گرفت و به دژ «لری» پناه برد. نیروهای ایران، دژ را شهر بند کردند و با گسیل نیرو برای آزادسازی بخش‌های گوناگون گرجستان، سرتاسر گرجستان به جز تفلیس را آزاد کردند.

مساله این جاست که عباس میرزا به بزرگی نبردی که در پیش بود، به خوبی آشنا بود و از این رو به فرزندش محمد میرزا که در گنجه مستقر بود، نوشته بود:^{۱۵}

جنگی که ما پیش‌تر در قرا باغ می‌کردیم، حالا به خواسته‌ی خدا در تفلیس می‌کنیم. ساخلو که در عباسیه [دژ عباس آباد] و ایروان می‌گذاشتیم، حالا در گنجه و گرجستان می‌گذاریم. اقامتی که در خانه‌های تبریز و خوی می‌نمودیم، حالا در صحرای افسطفه و شمکور می‌نماییم.

اما با این وجود، ولی عهد از اهمیت تعیین‌کننده‌ی دژ شیشه در راهبرد ارتش ایران در جنگ‌های دوره‌ی دوم، آگاهی لازم را نداشت و یا این که این پیروزی‌های همه‌جانبه‌ی به‌دست آمده در ماه‌های اولیه‌ی نبرد، او را سخت مغرور کرده بود. هرگاه وی از اهمیت آزادسازی دژ شیشه برای به‌دست آوردن پیروزی پایدار، آگاه بود، هرگز این گونه سخن نمی‌گفت:^{۱۶}

از قرا باغ چه مانده که موجب احتیاط باشد؟ در تفلیس چه باقی است که دفع آن نتوان نمود؟

ما که متصدی این حرب شدیم روسیه را پنج هزار و ده هزار نگفتیم، پنجاه هزار و صد هزار دانستیم. طرف دعوی «یرمولوف» را نمی‌دانیم، امپراتور را می‌دانیم... در همین سال، ملک اسلام را به حول و قوت خدا، از لوٹ وجود آن‌ها، پاک می‌کنیم تا زمستان.

در این میان، ولی عهد با وجود انباشت نیروی زیاد و یاری‌های مالی و نظامی بی‌دریغ فتح‌علی‌شاه، از آزادسازی دژ شیشه، به گونه‌ای خودداری کرد. اجرا نشدن همین بخش از نقشه‌ی فراگیر جنگ، باعث از دست رفتن پیروزی‌های برق‌آسای ارتش ایران و سپس برگشتن برگ جنگ به زیان ایران، شد. در حالی که همه‌ی فرماندهان گسیل شده از سوی فتح‌علی‌شاه، به هدف‌های تعیین شده، دست یافتند. از این رو، دور از انصاف نیست که:^{۱۷}

مخالقان عباس میرزا نایب‌السلطنه، از رجال و شاهزادگان، گناه از دست رفتن استان‌های شمالی را به گردن او می‌انداختند.

در همین زمان، نیروهایی را که فتح‌علی‌شاه زیر فرمان آصف‌الدوله قرار داده بود،



ولی عهد پیوستند. این هنگام، هم زمان بود با محرم هزار و دویست و چهل (۱۲۰۳ خ/ ۱۸۲۴ م). از این رو، تکیه‌ها بسته شد و مراسم تعزیه به پا گردید. بزرگان دین چونان حاج ملا احمد نراقی و آخوند ملا محمد مامقانی، بعد از ذکر مصیبت، لشگریان را به جهاد برمی‌انگیختند. به گونه‌ای که:^{۱۸}

دسته دسته فوج فوج لشگریان اسلام، از مجلس وعظ برخاسته به خدمت
نایب السلطنه آمده و اظهار شوق و تعهد یورش و بی‌باکی را از کشته شدن و کشتن
می‌کردند.

اما از شگفت روزگار، از روی ندانم کاری یا «دانم کاری» عباس میرزا:^{۱۹}

غازیان را به صبر و سکون اشارت می‌فرمودند، ناله و نفیر از غازیان به اوج آسمان
می‌رسید و چندان می‌گریستند که از این شوق و ذوق در راه دین داری، تعجب‌ها
حاصل می‌شد.

دلیل یا بهانه‌ی عباس میرزا در جلوگیری از حمله، در حالی که روحیه‌ی جنگیدن، کشتن و کشته شدن به اوج رسیده بود، آماده نبودن مراحل «قلعه‌گیری» بود. سرانجام همه‌ی بهانه‌ها از میان برداشته شد و «علامات اعلام یورش در میان غازیان معین شد و نردبان‌های ترتیب یافته بود». اما در حالی که همه‌چیز برای ازادسازی دژ شیشه آماده شده بود، فرمان توقف صادر شد. در این میان، رای نایب السلطنه از آفند برگشته بود و با وجود پای فشاری آصف الدوله بر یورش بر دژ شیشه و اصرار وی بر این که نباید:^{۲۰}

لشگرهایی که سنگرها را به آن نوع نزدیک برده‌اند، به اردو احضار شوند، تا
آن که مجلس مصلحت منعقد شده، از ماندن و کوچیدن، هریک که مصلحت شود، بر
وفق آن معمول آید.

نایب السلطنه فرمودند که ما مشاوره کرده و مصلحت، در کوچ کردن دیده‌ایم
و بیان مصلحتی را که شده بود، با آصف الدوله در میان گذاشته، تقریر فرمودند ...
که چون قلعه‌ی متین گنجه در تصرف گماشتگان ما می‌باشد و در قلعه‌ی قرا باغ
از لشگر روس، چندان لشگری نیست که این قدر از لشگر را که در رکاب همایون
است، مشغول به امر این‌ها نماییم ... پس مصلحت چنان می‌نماید که اگر به عون
الله، چشم زخم دیگر به لشگریان روس که به همراهی زنرال مده دوف است
رسانیم، هم تلافی قتل سردار و شکست اردوی گنجه شده و هم مستحفظین
قلعه‌ی شوشی، مایوس از امداد دولت خود می‌شوند و قلعه‌ی شوشی، به آسانی به
تصرف خواهد آمد

با رسیدن خبر پیروزی‌ها، فتح‌علی شاه از اردبیل بیرون شد و در سیاه کوه (قر



نزدیکی رودخانه‌ی ارس، فرود آمد.

فتح‌علی‌شاه که در موقعیت بسیار خوبی قرار گرفته بود، برای بهره‌گیری از پیروزی‌های به‌دست آمده در میدان جنگ، راه آشتی درپیش گرفت. وی برآن بود که با امضای قرارداد صلح با روسیان از موضع برتر، آن‌ها را به پذیرش رسمی مرزهای ایران در قفقاز وادار کند.^{۲۱}

برپایه‌ی این راهبرد، وی میرزا داودخان ارمنی را به‌عنوان سفیر فوق‌العاده، به سن‌پترزبورگ فرستاد؛ اما یرمولوف که بر اثر شکست‌های پیاپی، کینه‌توزتر شده بود، از واردشدن داودخان به خاک روسیه، جلوگیری کرد. در نتیجه، وی ناچار شد که از راه عثمانی و لهستان، رهسپار محل ماموریت خود گردد.^{۲۲}

داودخان در اسلالمبول از سفیر امپراطوری اتریش، درخواست میانجی‌گری کرد.^{۲۳} در همین راستا، وی وسیله‌ی سفیر مزبور، نامه‌ای برای مترنیک (Metternich) صدراعظم اتریش فرستاد؛ اما پاسخی دریافت نکرد.

از این‌رو، داودخان که در ضمن، حامل نامه‌ی عباس میرزا به برادر تزار و نایب السلطنه‌ی روسیه بود، راهی لهستان شد؛ اما روس‌ها که خود را برای جنگ آماده می‌کردند، اجازه ندادند که داودخان وارد خاک روسیه شود. هم‌زمان، روسیان از تأخیر عباس میرزا در آزادسازی دژ شیشه، بهره‌جستند و با:^{۲۴}

تجهیز یک نیروی پنجاه هزار نفری، دوباره به قفقاز یورش آوردند

دژ شیشه مستحکم‌ترین موضع پدافندی قفقاز بود و آزاد نکردن این دژ از سوی عباس میرزا، در حالی که امکان آن بسیار ساده بود، جای پرسش بسیار دارد:^{۲۵}

برپایه‌ی دلایلی که هنوز... روشن نشده است، در این مرحله عباس میرزا دل‌بستگی به جنگ از خود نشان نمی‌داد و به جای آن که با تصرف قلعه‌ی شیشه که نیرومندترین دژ جنگی قفقاز بود، ارتش ایران را از یورش احتمالی روسیان در امان دارد و... دست روی دست گذارد تا روسیان، با تجدید قوا، دوباره قفقاز را تصرف کنند.

به دنبال پیروزی‌های آغازین، نخستین شکست بر ایرانیان در نبرد گنجه، وارد آمد. امیرخان سردار که مامور حفاظت از قلعه‌ی شهر بود، نظر علی‌خان مرندی را به جای خود نگاهبانی از منطقه‌ی شمکور، روانه شد.

وی در میانه‌ی راه با نیروهای روس که از تفلیس به گنجه می‌رفتند روبرو شد. روز



۱۲۰۵ (۱۷ سپتامبر ۱۸۲۶) امیرخان سردار در نبرد با روسیان، زخم خورد و با فروافتادن از اسب در میدان نبرد، کشته شد. فرماندهی میدان با محمدمیرزا فرزند عباس میرزا بود. او پس از کشته شدن امیرخان سردار، از میدان جنگ گریخت و خود را به درون دژ گنج‌انداخت.^{۲۶}

نظر علی‌خان مرن‌دی که از سوی ولی عهد به کوتوالی دژ گنج‌برگزیده شده بود، بدون این که مورد آفند دشمن قرار گیرد، دژ را رها کرد و نیمه شب، همراه با محمدمیرزا فرزند ولی عهد، راه فرار را در پیش گرفت. در حالی که کمابیش دو هزار رزمنده و نه آتش‌بار توپ در دژ گنج‌بود. سحرگاهان، روس‌ها بدون برخورد با پایداری، دژ گنج‌را اشغال کردند. از دست رفتن دژ گنج‌، نخستین شکستی بود که در جنگ‌های دوره‌ی دوم، به ارتش ایران وارد شد.

با از دست رفتن دژ گنج‌، در حالی که با وجود شهربند دراز مدت دژ شوشی (شیشه) کاری از پیش نرفته بود، نایب‌السلطنه، سرداران را به کنکاش فراخواند. در این مجلس کنکاش، آصف‌الدوله، غلام‌حسین خان سپهدار، با سرکردگان عراقی و سرتیپان و سرهنگان آذربایجان و بهرام میرزا جهانگیر میرزا فرزندان ولی عهد نیز حضور داشتند. در نتیجه، سه پیشنهاد مطرح شد:

نخست آن که رخ دادها را به شاه گفته و از او، نظر خواهی شود.

دوم اگر رای بر آزادسازی دژ شیشه باشد، هم‌اکنون انجام شود.

سوم آن که به سوی گنج‌رانده و با روسیان به نبرد رویارو، پردازند؛ اما سردارانی که از عمل کرد ولی عهد در این دو ماه، نگران بودند و براین باور بودند که می‌باید:^{۲۷}

از اردوی خاقان [فتح‌علی‌شاه] لشگری به محاصره‌ی قرا باغ [دژ شیشه] مامور شده، لشگر نایب‌السلطنه در محل مناسبی که برای آب و علف و آذوقه، تنگی حاصل نشود، در مقابل سردار نشسته، در چنین وقتی که غلبه فی‌الجمله از لشگر ایران، محسوس سردار روس بود... به گفت‌وگوی صلح و جنگ پرداخته، از کم و کیف لشگر روس اطلاع کامل حاصل آید و بعد از استحضار از کم و کیف اوضاع روسیه، از روی بصیرت، بر جنگ و صلح، هر یک که مصلحت باشد، اقدام شود.

اما آصف‌الدوله، تنها سخن از جنگ می‌راند و بر این باور بود که نباید اجازه داد که نوار

پیروزی‌ها بریده شود. سرانجام، همگان بر جنگ هم‌رای شدند. به دنبال این تصمیم، آصف‌الدوله و لشگرهای عراق، در بال راست قرار گیرند و سیف‌الملوک میرزا با افو (قراچه داغ) و مرن‌د و گروس و پاره‌ای از سپاهیان مازندرانی به ریش سفیدی میرزا:



و تهماسب قلی خان لاریجانی با دوازده آتش بار توپ در بال چپ و عباس میرزا، خود همراه با فرزندان و فوج خاصه، فوج افشار، فوج مراغه، در قلب قرار گیرند. محمد میرزا و فوج تبریز و همدان و غلامان تفنگچی و غلامان خاصه و پیش خدمتان و سواران زبده عراق و آذربایجان در پشتیبانی سپاه، قرار گرفتند.

نیروهای زیر فرمان ولی عهد در یک فرسنگ و نیمی گنجه آرایش نظامی گرفتند و آماده‌ی آغاز نبرد شدند. در این میان خبر رسید که ژنرال یرمولوف به دلیل شکست‌های پیاپی از فرماندهی برکنار شد و ژنرال پاسکویچ به جای او برگزیده شده است.

سرانجام، نبرد برای بازپس گیری دژ گنجه، با آفند تفنگ داران عراقی و مازندرانی آغاز شد:^{۲۸}

نخستین تفنگ چیان عراقی و مازندرانی، سباز مبارزت کردند و به پشته‌ای که آن جا گروهی از جماعت روسیه سیغناق کرده [سنگر گرفته] بودند یورش بردند و در اول حمله، روسیان را هزیمت دادند.

به دنبال آفند پیروزی آفرین تفنگ داران، سواره نظام ایران به حرکت درآمد:^{۲۹}

پس از آن، سواران ایران اسب برانگیختند و با گروه قزاق [سواره نظام روس] درآویختند. سوار قزاق نیز، تاب درنگ نیاورد و پشت به جنگ داد.

با فرار سوار نظام، روسیان آتش بارها را پیش آوردند و گلوله باران آغاز کردند. در این میان، با یک ندانم کاری عباس میرزا، پیروزی بدل به شکستی مرگ بار شد که سرانجام به «ترکمان چای» کشید:^{۳۰}

نایب السلطنه در اندیشه فرو رفت که مبادا فرزندان را که نوآموز کارزارند، در آن ظلمت جنگ آسیبی رسد. کس به شتاب فرستاد که ایشان را برکنار کارزار باز دارند. نگاهبانان ایشان هم از نادانی و هم از در آشفتگی، فرزندان نایب السلطنه را در پیش چشم لشگریان، از قلب گاه، به یک سوی تاختند.

با این خطای غیر قابل بخشش که از یک فرمانده جنگی، بسیار به دور بود:^{۳۱}

سرباز [ان] آذربایجانی، چنان فهم کردند که ایشان، طریق فرار گرفتند. لاجرم، بی آن که رزمی دهند و حمله افکنند، به جمله سر برگاشتند و بر بارگی های لشگر عراقی و بختیاری که به کار جنگ بودند، برنشسته و راه فرار برداشتند.

با فرار سربازان آذربایجانی، بر اثر دستور نادرست ولی عهد:^{۳۲}

جماعت مازندرانی و عراقی چون این بدیدند، نیروی جنگ از ایشان برفت و از دنبال هزیمت شدگان برفتند.



از این میان، دو هزار و پانصد تن مردم عراق و بختیاری را که اسب نبود، برپشته صعود کرده، متحصن شدند و یک روز و یک شب با روسیان رزم دادند و در پایان کار، جمله [کشته] اسیر و دست گیر گشتند و چهار توپ از سپاه اسلام، به دست روسیان افتاد.

ولی عهد، از نبوغ فرماندهی تهی بود و شکست‌های بزرگ و سرنوشت‌ساز، هنگامی بر ارتش ایران وارد شد که او خود فرماندهی را به دوش می‌کشید و شاه یا نزدیکی‌های میدان جنگ نبود یا وی را در جریان تصمیم‌گیری‌ها قرار نداده بودند. با این شکست:^{۳۳}

نایب‌السلطنه به اتفاق آصف‌الدوله، ناچار دنبال هزیمت یان را گرفتند و تا کنار رود ارس برانندند.

جهانگیر میرزا از فرزندان ولی عهد که همراه وی بود، می‌نویسد:^{۳۴}

نایب‌السلطنه و ... با آصف‌الدوله و سپهدار، روانه‌ی اردوی خاقان شدند. در جنگی که سر راه بود، نزول اجلال فرموده بودند ... چند روز بود که [ولی عهد] و امیرزادگان رکاب که از گنجه تا این جا، به‌طورهای مختلف آمده بودند، طعام نخورده بودند و نایب‌السلطنه نیز به نان خشک که همراه بود، قناعت کرده ... مقرر فرمودند که هیمه حاضر و افروخته شده و اجاق بسته شده ... [من را] را برای تحصیل دیگ و برنج روانه فرمودند و این دعاگو [جهانگیر میرزا]، جمعی از تفنگ‌چیان دماوندی را دید ... به هر طریقی بود، دیگی و برنجی از آن‌ها تحصیل کرده ... به خدمت رساند.

بر اثر این شکست سخت و درد آور:^{۳۵}

قریب به چهار هزار نفر مقتول و چهار پنج هزار نفر اسیر و دست‌گیر شدند. سرداران و سرکردگان و سرتیبان، هریک که به تفاریق جمع می‌آمدند، یکدیگر را متهم به تقصیر و تهاون نموده، زبان به طعن و تعرض هم می‌گشودند.

باید به این نکته اشاره شود که پاره‌ای از تاریخ نویسان و پژوهش‌گران جنگ‌های قفقاز:^{۳۶}

بر این باورند که در لحظه‌های سخت نبرد، عباس میرزا نشان داد که از دانش جنگ و نیز دلیری و مدیریت لازم برای فرماندهی، برخوردار نبود.

باید گفت که ولی عهد، دارای توان روانی و در این راستا، دلیری لازم برای فرماندهی در لحظه‌های سخت نبود. از این رو، به مانند شکست در نبرد اسلان دوز که کار به قرارداد^{۳۷} کشیده شد، این بار نیز:^{۳۷}

این شکست، مقدمه‌ی عقد عهدنامه‌ی شوم و خفت بار ترکمان‌چای گردید.



بخش دوم - گنجه‌ای‌ها (بازماندگان جوادخان)

پس از آزادسازی کوتاه‌مدت گنجه، برپایه‌ی راه‌برد «تک هم‌زمان در همه‌ی جبهه‌ها» اغورلوخان تنها فرزند بازمانده‌ی جوادخان به فرمان‌روایی ایالت گنجه رسید؛ اما چنان که گفته شد در اثر جبن یا خیانت عباس میرزا همه‌ی پیروزی‌های ایران از دست رفت و اغورخان نیز ناچار به تبریز رفت.

به دنبال تحمیل ننگ‌نامه‌ی ترکمان‌چای، اوغورلی‌خان از غم دوری از شهر گنجه، زود از پای درآمد. فرزند وی حاج جوادخان بود که از وی در تاریخ نو - رویه ۲۰۴ یاد شده است. پسر حاج جواد، حاج‌رضا بود که وی نیز مانند پدر، بازرگانی پیشه‌کرد (ساختمان دواشکوب ساخته شده از سوی وی هنوز در محله ششکلان تبریز برپاست. تاریخ ساخت این بنا کمابیش در سال ۱۲۷۲ می‌باشد).

پسر بزرگ حاج‌رضا به نام حاج‌علی‌نقی، به سیاست روی آورد. علی‌نقی گنجه‌ای در نهضت مشروطیت دارای نقش به‌سزایی است. وی از یاران نزدیک شادروان خیابانی بود و یک دوره هم از سوی مردم تبریز به نمایندگی مردم تبریز برگزیده شد و وی چندی نیز رییس عدلیه (دادگستری) ارومیه بود. حاج‌رضا دارای سه پسر و هفت دختر بود (نگ: درخت خاندان جوادخان گنجه‌ای).

چنان که گفته شد، حاج‌علی‌نقی گنجه‌ای از مبارزان رده نخست مشروطیت و از بنیان‌گذاران انجمن تبریز بود. در جریان این مبارزات، دو بار خانه‌ی وی مورد غارت و تخریب قرار گرفت؛ یک بار در دوران استبداد صغیر و یک بار هم در خیزش شادروان خیابانی.

در غلبه مستبدان بر بیش‌تر شهر تبریز و غارت خانه، حاج‌علی‌نقی همراه با خانواده در محله‌ی ارمنی‌نشین تبریز، پناه گرفته بودند. در آن روزگار سخت، نماینده‌ی تام‌الاختیار نایب‌السلطنه‌ی قفقاز همراه با کنسول حکومت روس در تبریز به دیدار حاج‌علی‌نقی گنجه‌ای آمدند. نماینده تام‌الاختیار نایب‌السلطنه حکومت روس در قفقاز، از وی خواست که شهروندی (تابعیت) دولت روسیه تزاری را بپذیرد تا نه تنها جان و مال او خانواده‌اش در پناه امپراتور روسیه



خواهد بود؛ بلکه اموال غارت شده از غارت‌گران پس گرفته شده و باز پس داده خواهد شد. در صورتی هم چیزی کم و کسر بود بر پایهی اختیاراتی که دارد، از خزانه‌ی نایب‌السلطنه تزار در قفقاز تامین خواهد شد. افزون بر آن املاک و اموال خانواده‌گیش در گنجه و تفلیس نیز به وی بازگردانده خواهد شد. (روسیان توانسته بودند فرزند یک تن از گماشتگان دستگاه حکومتی جوادخان را در استخدا خود در آورند و لقب «زیادخان اوف» را به وی داده بودند تا میان مردم قفقاز این گوته بپراکنند که زیادخان اوف‌ها از فرزندان جوادخان می‌باشند. در حالی که به جز اغورلی‌خان از فرزندان جوادخان و نیز برادران وی کسی در فاجعه‌ی گنجه زنده نماند. این فرد با عنوانی جعلی برای جلب نظر ایرانیان به عنوان نماینده‌ی حکومت اران (با عنوان جعلی آذربایجان) به تهران نیز آمده بود.

سرانجام، با وجودی که حاج‌علی‌نقی به حلم و شکیبایی نامبردار بود، از گستاخی روسیان برافروخت و در پاسخ به نماینده‌ی نایب‌السلطنه و کنسول گفته بود:

گدایی در سرزمین ایران را به پادشاهی روسیه ترجیح می‌دهم. جدم در راه ایران شهید شد و من نیز آماده‌ی شهادتم

اما در باره‌ی اموال جدم:

روزی این اموال ارزش دارد که پرچم ایران دوباره بر خطه‌ی قفقاز و از جمله بر فراز شهر گنجه به اهتزاز در آید.

با گفتن این جمله، حاج‌علی‌نقی گنجه‌ای برخلاف رسم میهمان دوستی، روسیان را از خانه رانده بود.

حاج‌علی‌نقی گنجه‌ای دارای دو پسر و دو دختر به نام‌های جواد، فهمیه، صبیحه و رضا بود. رضا گنجه‌ای در باره‌ی پدرش نوشت:

روح پدرم شاد که استاد مرا گفت

فرزند مرا هیچ می‌آموز به جز عشق

پدری که یک عمر به حبس و تبعید و دربه‌دوری گذراند و آخر سر هم که مرد، جز نام نیک از خود به یادگار نگذاشت. (هفته‌نامه باباشمل - شماره ۴۶)

فرزندان پسر وی نیز پای در راه پدر نهادند. جواد گنجه‌ای چندین دوره نماینده‌ی مردم تبریز در مجلس شورای ملی بود. وی در دوران نمایندگی، افتخار نیابت ریاست «ویژه‌ی نفت» را به ریاست شادروان دکتر محمد مصدق را داشت که سرانجام با صنایع نفت در سرتاسر کشور انجامید.



پسر دیگر او ، رضا گنج‌ای در سال ۱۳۲۲ هفته‌نامه باباشمل را که یک نشریه‌ی طنز سیاسی بود منتشر کرد . با نفوذی که این نشریه در میان مردم داشت ، رضا گنج‌ای توانست با دفاع از منافع ملی و به ویژه در غائله‌ی آذربایجان ، دین خود را به میهن ادا کند . بسیاری از پژوهش‌گران بر این باوراند که عبید زاکانی پایه‌گذار طنز سیاسی در ایران است . پس از او می‌توان از دهخدا (چرند و پرند) و رضا گنج‌ای (دردل‌های باباشمل) یاد کرد .



په نوشت های گفتار ششم

- ۱- تاریخ ایران در دوره ی قاجاریه - ر ۱۹۹
- ۲- تاریخ نو- ر ۲۴
- پناه خان قزلباغی پدر ابراهیم خلیل خان قزلباغی، از جمله ی جارجیان نادر شاه بود. وی پس از کشته شدن نادر شاه، به قزلباغ [کورا باغ] دست یافت و از نبود دولت فراگیر ملی بهره جست و در دژ پناه آباد، از سیم سکه زد که به پناه آبادی (پنا بادی) مشهور گشت.
- ۳- روایت ایرانی ... - ر ۴۳
- ۴- تاریخ نو- ر ۱۸
- ۵- همان - ر ۱۹
- ۶ و ۷- همان
- ۸- همان - ر ۲۳
- ۹- همان - ر ۲۴
- ۱۰ و ۱۱- همان - ر ۲۷
- ۱۲- همان - ر ۲۸
- ۱۳- روابط ایران با دول خارجی در دوران قاجار - ر ۸۴
- ۱۴- تاریخ نو- ر ۲۹
- ۱۵ و ۱۶- نامه های پراکنده ی قائم مقام - ج ۱- نامه ی شماره ی ۱۱- ر ۶۵-۶۲
- ۱۷- تاریخ خوی - ر ۳۱۷
- ۱۸ و ۱۹- تاریخ نو- ر ۳۰
- ۲۰- همان - ر ۳۳-۳۲
- ۲۱- چکیده ی تاریخ تجزیه ی ایران ویرایش دوم - ر ۴۸
- ۲۲- همان (نام او را در اسناد ایرانی، خواجه داود نوشته اند. نام کامل او، ملک شاه نظر شاهپور زاده ضادوریان بوده است. وی در سال ۱۸۱۷م (۱۹۶خ)، کتابی به زبان های فارسی، فرانسه و ارمنی به نام «وضع کنونی ایران» در پاریس منتشر کرد.
- ۲۳، ۲۴ و ۲۵- چکیده ی تاریخ تجزیه ی ایران ویرایش دوم - ر ۴۸
- ۲۶- گزارش نامه های امیرخان سردار / روایت ایرانی ... - ر ۱۲۶ (زیر نویس ۲۰)
- ۲۷- تاریخ نو- ر ۳۶-۳۵
- ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲ و ۳۳- ناسخ التواریخ - ج ۱- ر ۳۶۶
- ۳۴- تاریخ نو- ر ۶۲-۶۱
- ۳۵- همان - ر ۵۰
- ۳۶- روابط ایران با دول خارجی در دوره ی قاجاریه - ر ۸۴
- ۳۷- تاریخ خوی - ر ۳۱۹



پیوست‌ها



پیوست شماره ۱

اعلامیه پتر خطاب به اهالی قفقاز

ما پتر اول که از الطاف یزدانی قیصر تمام روسیه و حکمرمای ممالک شرقی و شمالی و از طرف مغرب و جنوب در بر و بحر فرمانفرمای ممالک و امرای بسیار هستیم [الخ] ...

پس از دعا و ثنا به تمام آنانی که در تحت تبعیت اعلیحضرت قدر قدرت قویشوکت اقدس همایونی دوست خجسته و قدیمی ما پادشاه ایران هستند از سپهسالارها و خوانین و آقایان و سران ملت و توپچی‌باشی‌ها و بیگلربیگی‌های قشون و سلطان‌ها و وزیران و سایر فرمانفرمایان و میرپنجان و سرهنگان و دیگر صاحب‌منصبان لشکری و همچنین از علماء اعلام و امامها و مؤذنها و رؤسای روحانی دیگر و هم از کدخدایان و کسبه و تجار و تمام رعایا از هر ملت و مذهبی که باشند اعلام می‌شود که هر کس این بیان‌نامه را می‌خواند باید بداند که در سنه ۱۷۱۲ پس از تولد حضرت مسیح (۱۱۲۴ قمری) داودبیک که از طرف سنی‌الجوانب بهترین دوست و همسایه ما اعلیحضرت قدر قدرت قویشوکت پادشاهی حکومت لگزستان داشت به همدستی سرخای حاکم ناحیه غازی قوموق اشرار و اوباش ملل مختلفه را دور خود جمع نموده و بر ضد دوست ما اعلیحضرت شاهنشاهی بنای طغیان را گذاشته و به شهر شماخی در شیروان دست یافته، نه فقط رعایا و تبعه دوست ما اعلیحضرت پادشاه ایران را معرض قتل و غارت قرار دادند، بلکه روسهای بی‌گناه ما را هم که بر حسب قرارنامه‌ی موجوده و رسوم و عادات قدیمه برای معاملات تجارتی شهر مزبور مسافرت نموده بودند با کمال بی‌انصافی مورد حمله قرار داده و مایملک آنها، چهار میلیون منات تخمین شده به غارت برده‌اند و از این رو قرارنامه‌ها را نقض و سه



عمومی نموده و خسارات بسیار به ملک و ملت ما وارد آورده اند.

با وجود آن که به حکم اعلیحضرت ما حاکم حاجی طرخان مکرر نزد رؤسای دسته یاغیان مزبور رفته و از آنها جبران خسارت وارده را تقاضا نموده و با آن که نظر به نقض قرارداد تجارتی مصحوب ایلچی مخصوص نامه‌ای به دوست خودمان شاه فرستادیم و تقاضای جبران و ترضیه نمودیم، ولی تا کنون به هیچ وجه من الوجوه اثری ظاهر نگردیده و اعلیحضرت شاه با میلی که به سرکوبی اشرار دارند اجرای این مقصود به مناسبت عدم قدرت برایشان مقدور نیست.

از آنجایی که به مال و شرف ملت روسیه از طرف اشرار تجاوز شده و هیچ اقدامی در ترضیه خاطر ما به عمل نیامده ما خود را مجبور دیدیم که از خدا مدد خواست و با قشون شکست‌ناپذیر خود برای سرکوبی طاغیان روان شویم و امید واثق داریم که بیاری شمشیر آبدار اشرار مزبور را که اسباب ضرر و خسارت طرفین شده‌اند گوشمال شایسته داده و ترضیه خاطر خود را فراهم آوریم.

لهذا به تمام اتباع دوست عزیز خودمان اعلیحضرت قدر قدرت قویشوکت همایونی از حکام و رعایا از هر کیش و ملتی که باشند، خواه ایران یا غیرایرانی، خواه ارمنی و خواه گرجی، به تمام کسانی که در این سرزمین سکنی دارند اطمینان کامل می‌دهیم که اراده سنییه ما چنان است که به احدی از ساکنین ایالات‌الذکر از بومی گرفته تا بیگانه ادنی صدمه و خسارتی وارد نیاید و هیچکس به مال و دارایی و خانه و املاک آن‌ها دست درازی ننماید. به تمام سرداران سپاه و صاحب‌منصبان و سران قشون از سواره و پیاده و همچنین به کلیه افراد قشون غدغن اکید شده که به احدی جور و تعدی روا ندارند و هر کس که مرتکب شرارتی شد فوراً به سیاست برسد، ولی به شرطی که شماها هم ما را دوست خود دانسته و آسوده در خانه‌های خود نشست، بیهوده هراسان نباشید و به خیال این که مال شما به غارت خواهد رفت و باید مال خود را معدوم نموده و فرار کنید نیفتید، ولی اگر به گوش ما برسد که شما هم با اشرار سرّاً و علناً همدست شده و با پول و آذوقه خود به آنها کمک می‌کنید و یا آن که وقری به اظهارات اطمینان بخش و وعده‌های ما نداده و از خانه و دهکده خود فرار کرده‌اید، ما نیز مجبور خواهیم شد که شماها را هم جزو دشمنان خود محسوب داشته باشیم.

هیچ گونه رحم و گذشتی کار شما را به آتش و شمشیر حواله کنیم و شماها را به دار آویزیم. شما را در معرض چپاول و غارت قرار دهیم. بدیهی است که در این صورت تّه



شما خواهد بود و در روز قیامت در مقابل حضرت پروردگار خود شما مسئول خواهید بود. به اتباع عثمانی که از جانب باب عالی برای تجارت یا امور دیگر به این ایالات آمده و در آنجا توقف دارند اخطار می‌شود که بر حسب قرارنامه‌ی موجوده حکم همایونی صادر شده و وعده صریح محکم می‌دهیم که در موقع این قشون کشی به هیچ وجه من‌الوجه نباید ترس و هراسی بر خود راه دهند، بلکه با کمال آرامی و اطمینان مشغول امور خود باشند. ما به سرداران و سران دیگر لشکری خود غدغن اکید نمودیم که به تجاری که از جانب باب عالی در این صفحات اقامت دارند تا وقتی که از آنها خطایی سر نزده، مطابق مواد عهدنامه صلح دائمی که در بین دربار عثمانی و روس منعقد گردیده متعرض نشوند و آن‌ها در مال و جان خود کاملاً مصون باشند. همان‌طور که مقصود ما (چنان که وجدان اعلیحضرت ما گواه است) این است که تا وقتی که خدا بخواهد این صلح دائمی به طور محکم و متین برقرار باشد، شکی نداریم که از طرف باب عالی هم در حفظ مراتب مودت و ایفای به وعده سعی کامل به عمل خواهد آمد.

نظر به مراتب فوق این حکم همایونی را به دست خود امضا نموده و به دست خود به طبع رسانده و حکم نمودیم ارسال دارند که توزیع شود که کسی چشم بسته مرتکب تقصیری نشود و هر کی تکلیف خود را بداند. عجاله شما را به خدا می‌سپاریم.

تحریر آفی حاجی طرخان، فی ۱۵ ژوئن سنه ۱۷۲۲ میلادی (۴ شوال سنه ۱۱۳۴) [۲۵ خرداد ماه ۱۱۰۱]



پیوست شماره‌ی ۲ منشور پتر (یا وصیت‌نامه‌ی پتر)

و پس از ستایش فراوان به آفریدگار جهان همه فرزندان و جانشینان خود را از وصیتی که از این پس خواهد آمد آگاه می‌کنیم. زیرا می‌بینیم در روزگاران خجسته آینده همه فرزندان من رفته‌رفته یکی پس از دیگری بر همه کشورهای اروپا دست خواهند یافت چه همه ریاست‌ها و سلطنت‌های اروپا فرسوده و پیر شده‌اند و پادشاه روسیه که مانند سر در برابر پیکر آن‌ها به سوی پیشرفت می‌رود، تربیت و سامان و سازمان آن بر همه ریاست‌ها و پادشاهی‌ها برتری دارد. ما نخست این پادشاهی را چون چشمه‌ای یافتیم و من با اندیشه خویشتن این کشتی را به کرانه رساندم یعنی این چشمه را بزرگ‌تر کردم و دریایی از آن ساختم و می‌دانم که جانشینان من با رأی بلند خود آن را گشاده‌تر خواهند کرد و اقیانوسی خواهد شد. بدین سبب این سخنان را برای راهنمایی و سفارش به ایشان می‌نویسم که دستور خود سازند.

نخست آن که دولت روسیه باید همیشه وسایل جنگ را آماده داشته باشد و این وسیله‌ی پیشرفت کارهای کشور خواهد بود.

دوم آن که تا می‌توانند هنگام جنگ باید افسران ورزیده از کشورهای دیگر اروپا به کار گمارند و از آن‌ها بهره‌مند شوند و هنگام صلح نیز باید از وجود دانشمندان و هنرمندان بهره بگیرند.

سوم آن که هنگام جنگ در میان کشورهای اروپا و کشورهای دیگر چنانچه مو^{۱۰} باشد باید با یکی از آن دو طرف هم‌دست شد مخصوصاً در جنگ‌هایی که با آلمان زیرا این کشور پیوسته به کشور ماست.



چهارم آن که باید در لهستان وسایل جنگی آماده کرد و اشراف و بزرگان آن سرزمین را رشوه داد و در عقایدشان رخنه کرد و به هرگونه که ممکن باشد باید لشگریان به لهستان فرستاد و اگر دولت‌های دیگر در کار لهستان فساد می‌کنند باید از خاک لهستان سهمی به آن‌ها داد و کم‌کم باید با آن شریک وارد دشمنی شد و آن قسمت از لهستان را که به او داده‌اند پس گرفت و همه‌ی آن سرزمین را به دست آورد.

پنجم آن که تا جایی که ممکن است باید کشور سوئد را هم گرفت اما باید کاری کرد که پادشاه آن کشور بر ما بتازد تا آن که برای گرفتن آن‌جا بهانه‌ای به دست آید. برای این مقصود باید دانمارک را از سوئد جدا کرد یا آن که در میان حکمرانان این دو کشور دشمنی فراهم ساخت.

ششم آن که بر امپراتور روس و اعقاب او لازم و واجب است که زوجه از بنات خاندان ملکو آلمان اختیار کند، ارتباط زوجیت و اتحاد، موجب شراکت و دخالت در نفع و ضرر زن و شوهر شده و محض منافع خود و به مناسبت خویش ممکن است که ارتباط خود را در مداخله‌ی آلمان زیاد و در آن‌جا نفوذ حاصل کرده و از منافع و مصالح آن‌ها سود برند.

هفتم آن که باید با پادشاهان انگلستان اتحاد و اتفاق داشت و با ایشان در بازرگانی قراردادی گذاشت زیرا که ایشان برای ساختن کشتی‌های خود از ما چوب خواهند خرید و سود بسیار از این راه خواهیم برد و چون با انگلستان رابطه داشته باشیم در ساختن کشتی‌های جنگی به ما یاری خواهد کرد.

هشتم آن که از سوی شمال تا دریای بالتیک را باید تصرف کرد و از سوی جنوب باید کشور را تا دریای سیاه وسعت داد

نهم آن که دولت روسیه را وقتی می‌توان دولت واقعی گفت که پایتخت خود را به شهر اسلامبول که کلید گنج‌های آسیا و اروپاست، برد. پس تا می‌توان باید کوشید که به شهر اسلامبول و اطراف آن دست بیندازیم و کسی که اسلامبول و اطراف آن را در دست داشته باشد خداوند همه جهان خواهد بود. پس برای رسیدن به این مقصود باید در می‌دولت عثمانی نفاق افکند تا همیشه میانشان جنگ باشد اگرچه اختلاف مذهب و



مردم شیعه با سنی دارند از هر لشگر و سلاحی بیشتر کارگر است و برای تأمین مقصود ما و تسلط روسیه بر آن‌ها بهترین وسیله است با این همه بر شما واجب است که همواره به هر وسیله که می‌توانید دوگانگی را در میان‌شان سخت‌تر کنید و نگذارید با هم هم‌آهنگ شوند. چیزی که بیش از همه مرا دلخوش می‌کند دو چیز است. یکی اختلاف عقیده در میان شیعه و سنی و استیلای روحانیون بر ملل مسلمان و این که ایشان مانع‌اند تا مسلمانان با اروپا درآمیزند تا چشمشان باز شود و در کار خود چاره‌جویی کنند. همین بس خواهد بود که به زودی نام آن‌ها از آسیا برافتد و تمدن و فرهنگ عیسوی به دست پادشاهان دولت جوان روسیه، سیل‌وار آن کشورها را فراگیرد. چنان‌چه برتری و استیلای روحانیون ما بود که در این مدت روسیه را در پست‌ترین مرحله نگاه داشت و مانع از پیشرفت و برتری آن شد تا من به هزاران رنج و دشواری این خار را از پیش پای ملت خود برداشتم و دست آن‌ها را از کارهای دولت کوتاه کردم تا به نماز و روزه اکتفا کنند. گذشته از آن باید چاره‌جویی‌های فراوان کرد که کشور ایران روز به روز تهی‌دست‌تر شود و بازرگانی آن تنزل کند. روی هم رفته باید در پی آن بود که ایران رو به ویرانی رود تا بدین وسیله به هندوستان نزدیک شوید و چنان باید آن را در حال احتضار نگاه داشت که دولت روسیه هرگاه بتواند بی‌دردسر آن را از پای در آورد و به اندک فشاری کار خود را به پایان برساند. اما مصلحت نیست که پیش از مرگ حتمی دولت عثمانی، ایران را یکباره بی‌جان کرد. گرجستان و سرزمین قفقاز رگ حساس ایران است همین که نوک بیشتر استیلای روس به آن رگ برسد فوراً خون ضعف از دل ایران برون خواهد رفت و چنان ناتوان خواهد شد که هیچ پزشک حاذقی نتواند آن را بهبود بخشد. هر قدر ممکن شود خود را به خلیج فارس برسانید و هرگاه به آن‌جا دست یافتید هر قدر پول که به وسیله انگلستان به دست می‌آید می‌توان مستقیم از هندوستان فراهم کرد. کلید هندوستان هم سرزمین ترکستان است تا می‌توانید به سوی بیابان‌های قرقیزستان و خیوه و بخارا پیش بروید تا به مقصود نزدیک‌تر شوید اما تانی را نباید...

داد و باید از شتاب‌کاری خودداری کرد. آن‌گاه دولت عثمانی چون شتری مهار کرد پادشاه روسیه خواهد بود تا هنگام لزوم بارکشی کند و پس از آن که دیگر کاری از



نشد باید سرش را از تن جدا کرد زیرا کشوری بسیار بزرگ و بهترین بازار تجارت است. **دهم** آن که باید با دولت اتریش همدست شد و دولت عثمانی را از اروپا بیرون کرد اما نه چنان که اتریش بهره‌مند شود و این دو راه دارد نخست آن که باید اتریش را جای دیگر سرگرم کرد و دیگر آن که باید از خاک عثمانی آن نواحی را به اتریش داد که پس از چندی بتوانید آن را هم بگیرید .

یازدهم آن که با کشور یونان در صلح بود تا هنگام جنگ بتواند از ما یاری بخواهد. **دوازدهم** آن که پس از گرفتن کشور سوئد و عثمانی و ایران و لهستان باید با اتریش و فرانسه اتحاد کرد و اگر هر یک از این دو دولت دوستی و اتحاد ما را پذیرفت می‌توان کشورهای دیگر را از پا درآورد و پس از آن باید بر اتریش هم مسلط شد. **سیزدهم** آن که اگر این دو دولت با هم اختلاف پیدا نکنند باید چاره‌ای جست که در میانشان دوگانگی بیفتد و بدین‌گونه رفته‌رفته یکی از پا در خواهد آمد و آن‌گاه می‌توان بر آن دست یافت و بی‌مانع بر همه اروپا حکمرانی کرد و بدین وسیله می‌توانید همه این نواحی را دست‌نشانده خود بکنید.



پیوست شماره‌ی ۳

نامه‌ی جوادخان گنجه‌ای به کلنیاس تسی‌تسی یانف

۸۱۲۱ هجری قمری [۲۸۱۱ خورشیدی / ۳۰۸۱ میلادی]

درین وقت کاغذی که فرستاده بودی رسید و نوشته بودی که در ایام طومار دده فال گنجه تابع گرجستان بود. این سخنان را هیچ کس نشنیده است اما پدران ما که عباس قلی خان و سایرین باشد در گرجستان حاکم بوده‌اند هرگاه قبول نمایند، از مردان پیر اهل گرجستان تحقیق نمایند که عباس‌قلی‌خان در گرجستان حاکم و والی بوده است یا نه و بالفعل مسجد و دکان او در گرجستان هست و خلعت و تعلیقه او هم در خانه اهل گرجستان است و از ایام پدر آراکلی خان و پدر ما سرحد گنجه و گرجستان معلوم بوده که از کجا تا به کجاست و ما این سخن‌ها را به زبان نمی‌آوریم و هرگاه بگوییم هم که پدران ما در گرجستان والی بوده است کسی قبول نمی‌کند و به این سخن گرجستان را کسی به ما نمی‌دهد و دیگر آن که نوشته بودی که شش سال پیش ازین قلعه گنجه را به پادشاه روسیه داده بودی درست است در آن وقت پادشاه شما به تمامی ولایت ایران رقم نوشته بود و به ما هم نوشته ما رقم پادشاه را قبول کرده قلعه را دادیم هرگاه باز پادشاه درخصوص گنجه به ما فرمان نوشته باشد فرمان پادشاه را معلوم آشکار نماییم ما هم رقم پادشاه رادیده از آن قرار عمل نماییم و دیگر آنکه نوشته بودی که پیش ازین به گرجستان تابع بودی معلوم شما باشد که الحال رقم پادشاه شما در دست ماهست ببیند که در آن رقم ما را بیگلربیگی گنجه بود یا تابع گرج^۱.

معنی معلوم است که سخن شما خلاف قول شماست.

و دیگر آن که نوشته بودی که گرجستان به پادشاه تعلق دارد و از تجار او هم ما



درست است اما روز اول که شما وارد گرجستان شدید بر شما نوشتیم و آدم فرستاده معلوم کردیم که نصیب که رعیت ماست و از ما روگردان شده اموال تجار ما را گرفته است و خیال کردیم که شما نوکر پادشاه هستید البته با دیوان حق کرده مال آدم ما را گرفته می‌دهید و نصیب و سایر شمس الدینلویها را که از ما روگردان شده‌اند گرفته به ما خواهید داد دیدیم که هیچ کدام را به عمل نیاوردید و ما هم آن چه گرفته‌ایم از دیگر نپرسید و ببینید که از رعیت گنجه شمکوری باشد گرفته‌ایم یا از اهل گرجستان گرفته‌ایم والا هرگاه بنای دعوا دارد ما هم آماده جنگ هستیم و اگر از توپ و توپخانه خود لاف می‌زنی از شفقت خدا توپ ما از شما کم‌تر نیست هرگاه توپ شما یک‌گز است توپ ما سه‌گز و چهار‌گز است و نصرت هم با خداست و از کجا معلوم می‌شود که شما از قزلباش رشیدتر هستید شما دعوی خود را دیده‌اید و دعوی قزلباش را ندیده‌اید و نوشته بودی که آماده جنگ باشد از آن وقت که شما به شمس‌الدینلو آمدید و رعیت ما را تابع خود کردید از آن روز تا به حال در تدارک هستیم و حاضر و آماده بوده‌ایم هرگاه دعوا می‌کنی دعوا خواهیم کرد و آن که نوشته بودی که هرگاه این سخن‌ها را قبول نمی‌کنی بدبختی ترا گرفته است ما هم چنین می‌دانیم که شما هم به این خیال افتاده آمده‌اید شما را بدبختی کشیده از پطرزبورگ قضا به اینجا آورده است. انشاءالله تعالی بدبختی شما معلوم خواهد شد. والسلام



پیوست شماره‌ی ۴

واگذاری مسجد تاریخی کبودایروان به ایران برای ۹۹ سال

دولت ارمنستان در نشست پنجشنبه خود تصمیم گرفت مسجد تاریخی کبود، واقع در مرکز ایروان پایتخت این کشور را برای ۹۹ سال به ایران واگذار کند.

به گزارش ایرنا به نقل از خبرگزاری روسی «اسپوتنیک»، قرارداد مربوط به واگذاری این مسجد به زودی میان وزارت فرهنگ ارمنستان و سفارت جمهوری اسلامی ایران در ایروان امضا خواهد شد.

به گفته «هاسمیک بوغوسیان» وزیر فرهنگ ارمنستان، ایران از ساختمان این مسجد متعلق به دوره قاجار به عنوان مرکز فرهنگی استفاده خواهد کرد.

طبق تصمیم دیگر دولت ارمنستان، مالکیت مسجد کبود که در فهرست دولتی آثار غیرمنقول تاریخی و فرهنگی این کشور قرار دارد و زمین اطراف آن با جمهوری ارمنستان است.

مسجد جامع کبودایروان در سال‌های ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۹ توسط بنیاد مستضعفان ایران با نظارت سازمان میراث فرهنگی توسط استادکاران تبریزی مرمت شد.

این اثر تاریخی که تنها مسجد و مدرسه شهر ایروان است توسط «حسینعلی خان ایروانی» والی ایروان در حدود سال ۱۱۷۹ هجری قمری، مطابق با سال‌های ۶۵-۱۷۶۴ میلادی بنا شد که بزرگترین مسجد شهر ایروان است.

به گفته معاون میراث فرهنگی کشورمان، کارشناسان و متخصصان ایرانی برای مر پرونده ثبت جهانی مسجد کبودایروان عازم ارمنستان خواهند شد.



محمد حسن طالبیان افزود: پس از سفر معاون اول رئیس جمهوری و رئیس و مسئولان ارشد سازمان میراث فرهنگی به ارمنستان قرار شد اقدامات مرمتی، حفاظتی و تهیه پرونده ثبت جهانی مسجد جامع کبودایروان که از جهاتی به مسجد کبود تبریز شباهت دارد توسط کارشناسان و متخصصان ایرانی انجام شود.

وی در خصوص ارزش‌های فرهنگی مسجد کبودایروان اظهار داشت: مسجد جامع کبودایروان تنها یادگار باقی مانده از قرن هجدهم میلادی (سده دوازدهم هجری قمری) معماری مساجد ایرانی در کشور ارمنستان است که معماری آن الهام گرفته از مسجد کبود تبریز بوده و اثر تاریخی منحصر به فرد و واجد ارزش ملی و جهانی است.

طالبیان با اشاره به قدمت ۲۵۰ ساله مسجد - مدرسه جامع کبودایروان افزود: مسجد جامع کبودایروان هم اکنون به دلیل رطوبت بخش‌های داخلی بنا و مشکلات نگهداری دچار آسیب‌های مختلف شده است.



پیوست شماری ۵

تاریخچه قرآن قدیمی

بخش خاورمیانه شناسی دانشگاه مسکو توضیحاتی را درباره قرآن اهدایی رئیس جمهور روسیه به رهبر معظم انقلاب اسلامی منتشر کرد.

بر این اساس، قرآن اهدایی مربوط به دوره مروان بن حکم آخرین خلیفه بنی امیه است که والی شام به سلطان سلیم عثمانی هدیه کرده بود.

بعدها پادشاه دیگر عثمانی نیز این قرآن را به عباس میرزا نائب السلطنه فتحعلی شاه قاجار هدیه کرد و عباس میرزا نیز در جنگ ایران و روسیه به پاس رشادت‌های والی گنجہ، آن را به وی اهدا کرد.

در دوران اتحاد جماهیر شوروی این قرآن به دستور استالین به موزه آرمیتاژ شهر سنت پترزبورگ انتقال یافت و دیروز ولادیمیر پوتین آن را به حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی اهدا کرد. بخش خاورمیانه شناسی دانشگاه مسکو توضیحاتی را درباره قرآن اهدایی رئیس جمهور روسیه به رهبر معظم انقلاب اسلامی منتشر کرد.

به گزارش «انتخاب»، قرآن اهدایی مربوط به دوره مروان آخرین خلیفه بنی امیه است که والی شام به سلطان سلیم عثمانی هدیه کرده بود.

بعدها پادشاه دیگر عثمانی نیز این قرآن را به عباس میرزا نائب السلطنه فتحعلی شاه قاجار هدیه کرد و عباس میرزا نیز در جنگ ایران و روسیه به پاس رشادت‌های والی گنجہ، آن را به وی اهدا کرد.

بخش خاورمیانه شناسی دانشگاه مسکو اعلام کرد قرآنی که رئیس جمهور پوتین



خامنه ای رهبر ایران هدیه کرده است، قرآنی مربوط به دوره مروان آخرین خلیفه بنی امیه بوده که والی شام به سلطان سلیم عثمانی هدیه کرده بود و بعدها پادشاه دیگر عثمانی نیز آن را به عباس میرزا نائب السلطنه قاجار هدیه کرده بود و عباس میرزا نیز در جنگ قاجار و روس به دلیل رشادت های والی گنجه به وی هدیه کرده بود و در دوران شوروی سابق این قرآن به دستور استالین به موزه آرمیتاژ شهر سنت پترزبورگ انتقال یافت و پوتین این قرآن را به حضرت آیت الله علی خامنه ای رهبر انقلاب ایران هدیه کرده است.



پیوست شماری ۶

عهدنامه‌ی گلستان

اعلیحضرت قضا قدرت، خورشید رایت، پادشاه جم جاه و امپراتوری عالی دستگاه ممالک بالاستقلال کل ممالک ایمپریه روسیه و اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت پادشاه اعظم سلیمان جاه ممالک بالاستحقاق ممالک شاهانه ایران به ملاحظه کمال مهربانی و اشفاق علیتین که در ماده اهالی ورعایای متعلقین دارند رفع و دفع عداوت و دشمنی که برعکس رأی شوکت‌آرای ایشان است طالب و به استقرار مراتب مصالحه میمونه و دوستی‌جواریت سابقه مؤکده را در بین‌الطرفین راغب می‌باشند به احسن‌الوجه رأی‌علیتین قرار گرفته و در انجام این امور نیک و مصوبه از طرف اعلیحضرت قدرقدرت پادشاه اعظم ممالک روسیه به عالیجاه معلی جایگاه جنرال لیوتنان سهپسالار روسیه و مدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازیه و گرجستان و ناظم امور و مصالح شهریه ولایات غروزیا و گرجستان و قفقازیه و حاجی ترخان و کارهای تمامی ثغور و سرحدات این حدودات و سامان، امر فرمای عساکرسفاین بحر خزر صاحب حمایل الکساندر نویسکی و حمایل مرتبه اولین آنای مرتبه‌دار رابع عسکریه مقتدره حضرت گیورکی صاحب نشان و شمشیرطل المرقوم به جهت رشادت و بهادری نیکولای ریشچوف اختیار کلی اعطاشده و اعلیحضرت قدر قدرت والا رتبت پادشاه اعظم مالک کل ممالک ایران هم عالیجاه، معلی جایگاه ایلچی بزرگ دولت ایران که مأمور دولتین روس و انگلیس بوده‌اند عمده‌الامراء والاعیان مقرب درگاه ذیشان و محرم اسرار، نهاده

مشیر اکثر امور دولت علیه ایران و از خانواده دودمان وزارت و از امرای واقفان مرتبه دوم آن، صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود از خنجر و شمشیر و استعمال ملبوس ترمه و اسب مرصع یراق میرزا ابوالحسن خان را در این کار



نموده‌اند حال در معسکر روسیه رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه ولایت قراباغ، ملاقات و جمعیت نموده‌اند، بعد از ابراز و مبادله مستمسک مأموریت و اختیار کلی خود به یکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق به مصالح مبارکه به نام نامی پادشاهان عظام قرار و به موجب اختیار نامجات طرفین قیود و فصول و شروط مرقومه را الی‌الابد مقبول و منصوب و استمرار می‌داریم.

فصل اول - بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا حال در دولتین روسیه و ایران بود به موجب این عهدنامه الی‌الابد مقطوع و متروک و مراتب مصالحه اکیده و دوستی و وفاق شدید فیما بین اعلیحضرت قضا قدرت پادشاه اعظم امپراطور روسیه و اعلیحضرت خورشید رایت، پادشاه داراشوکت ممالک ایران و وراث و ولی‌عهدان عظام، میانه دولتین علیتین ایشان پایدار و سلوک خواهد بود.

فصل دوم - چون پیش‌تر به موجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول و رضا در میان دولتین شده است که مراتب مصالحه در بنای اسطاطسکو او پرزندیم باشد یعنی طرفین در هر موضوع حالی که الی قرارداد مصالحه بوده است از آن برقرار باقی و تمامی اولکای ولایات خوانین‌نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یک از دولتین بوده، کماکان در ضبط اختیار ایشان بماند. لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران به موجب خط مرقومه ذیل ثغور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده است از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط مستقیم از راه صحرای مغان تا به معبر یدی بلوک رود ارس و از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنک چای به پشت کوه مقری و از آن جا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسی از سنور گنجه جمع و متصل گردیده بعد از آن حدود مزبور که ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس‌الدین لورا تا مکان ایشک میدان مشخص و منفصل می‌سازد و از ایشک میدان تا بالای سر کوه‌های طرف راست و رودخانه‌های حمزه چمن و از سر کوه‌های پنبک الی گوشه محال شوره‌گل از بالای کوه برفدار آلدگوز گذشته از سر حد محال شوره گل و میانه حدود قریه سدره به رودخانه آرپه چا؛

متصل شده معلوم و مشخص می‌گردد و چون ولایات خوانین‌نشین طالبش در هند و دشمنی دست به دست افتاده به جهت زیاده صدق و راستی حدود ولایات طالش



از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلحنامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان مأموره که به موجب قبول و وفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جبال ورودخانه‌ها و دریاچه و امکنه، و مزارع طرفین تفصیلاً تحریر و تمیز و تشخیص می‌سازند آن را نیز معلوم و تعیین ساخته آن چه در حال تحریر این صلحنامه در دست و در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای اسطاطسکو او پرنزندیم مستقر و معین ساخته هریک از طرفین آن چه در تصرف دارد بر سر آن باقی خواهد ماند و همچنین در سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هر یک موافق اسطاطسکو او پرنزندیم رضا خواهند داد.

فصل سوم - اعلیحضرت قدر قدرت، پادشاه اعظم کل ممالک ایران به جهت ثبوت دوستی و وفاقی که به اعلیحضرت خورشید مرتبت امپراطور کل ممالک روسیه دارند به این صلحنامه به عوض خود و ولی عهدان عظام تخت‌شاهانه ایران و ولایات قزاق و گنجه که الان موسوم به یلی سابط پول است و اولکای خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه هر جا از ولایات طالش را با خاکی که الان در تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره‌گل و آچوق‌باشی و گروزیه و منگریل و آبخاز و تمامی اولکا و اراضی که در میانه قفقاز و سرحدات معینه الحالیه بود و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقاز الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق به ممالک ایمپریه روسیه می‌دانند.

فصل چهارم - اعلیحضرت خورشید رایت امپراطور والاشوکت ممالک روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود نسبت به اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران و به جهت اثبات این معنی بنابر همجواریت طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران رایت استقلال و اختیار پادشاهی رادر بنای اکیده مشاهده و ملاحظه نمایند، لهذا از خود و از عوض ولی عهدان عظام اقرار می‌نمایند که هر یک از فرزندان عظام ایشان که به ولی عهدی دولت ایران تعیین می‌گردد هرگاه محتاج به اعانت یا امدادی از دولت علیه روسیه باشند مضایقت نمایند تا از خارج کسی نتواند دخل و تصرف در مملکت ایران نماید.

و امداد دولت روس دولت ایران مستقر و مستحکم گردد و اگر در سر امور داخ ایران فیما بین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیه روس را در آن میانه ک



تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم - کشتی‌های دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای خزر تردد می‌نمایند به دستور سابق مازون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آن‌ها بشود و کشتی‌های جانب ایران هم به دستورالعمل سابق مازون خواهند بود که برای معامله روانه ساحل روسیه شوند به همین نحو در هنگام شکست و طوفان از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتی‌های عسکریه جنگی روسیه به طریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتی‌های جنگی دولت روسیه با علم و بیرق در بحر خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اجازه داده می‌شود که به دستور سابق معمول گردد و احدی از دولت‌های دیگر سوای دولت روس کشتی‌های جنگی در دریای خزر نداشته باشند.

فصل ششم - تمام اسرایی که در جنگ‌ها گرفته شده‌اند یا این که از اهالی طرفین اسیر شده از کریستیان و یا هر مذهب دیگر باشند الی وعده سه ماهه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و ردگردیده و هر یک از جانبین خرج و مایحتاج به اسرای مزبور داده و به قراکلیسا رسانند و وکلای سرحدات طرفین به موجب نشر اعلامی که در خصوص فرستادن آن‌ها به جای معین به یکدیگر می‌نمایند، اسرای جانبین را بازیافت خواهند کرد و اذن به کسانی که به رضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند و آنان که سبب تقصیر و یا خواهش خود از مملکتین فرار نموده‌اند داده شود که به وطن اصلی خود مراجعت نمایند و هر کس از هر قومی چه اسیر و چه فراری که نخواسته باشد بیاید کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت به فراریان عطا خواهد شد.

فصل هفتم - علاوه از اقرار و اظهار مزبوره بالا رأی اعلیحضرت کیوان رفعت امپراطور اعظم روسیه و اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأموردار السلطنه جانبین می‌شوند بر وفق لیاقت ، کلیه مرجوعه ایشان را حاصل و پرداخت و سجل نمایند و به دستور سابق و کا دولتین به خصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعیین و تمک



زیاده از ده نفر عمه نخواهد داشت و ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده به احوال ایشان هیچ گونه زحمت نرسیده بل زحمتی که به رعایای طرفین عاید گردد به موجب عرض و اظهار و کلاهی رعایای مزبور رضای ستمدیدگان جانیین داده شود.

فصل هشتم - در باب آمد و شد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین اذن داده می‌شود که هر کس از اهالی، تجار به خصوص به ثبوت این که دوست رعایا و ارباب معاملات متعلق به دولت علیه روسیه یا تجار متعلق به دولت بهیه ایران می‌باشند و از دولت خود یا از سر حد داران تذکره و یا کاغذ راه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر به جانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هر کس هر قدر خواهد ساکن و متوقف گشته به امور معامله و تجارت اشتغال نمایند و زمان مراجعه آن‌ها به اوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند آنچه مال و تنخواه از امکنه ممالک روسیه که وارد به ممالک ایران می‌شوند ماذون خواهند بود که اگر با تنخواه و اموال خودشان به جانب ممالک پادشاهانه دیگر هم‌چنین از طرف دولت علیه روسیه نیز درباره اهالی تجارت دولت ایران که از خاک ممالک روسیه به جانب سایر ممالک پادشاهان که دوست روسیه باشند می‌روند معمول خواهد شد وقتی که یکی از رعایای دولت روسیه در زمان توقف و تجارت در مملکت ایران فوت شد و املاک و اموال او در ایران بماند چون مایعرف او از مال رعایای متعلقه به دولت است. لهذا می‌باید اموال مفوت به موجب قبض الواصل شرعی رد و تسلیم ورثه مفوت گردد و دیگر اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند چنان که این معنی در میان ممالک روسیه و نیز در ممالک پادشاهان دیگر دستور و عادت بوده متعلق به هر که باشد مضایقه نمی‌نمایند.

فصل نهم - باج و گمرکی اموال تجار طرف دولت بهیه روسیه که به بنادر و بلاد ایران می‌آورند از یک تومان مبلغ پانصد دنیار در یک بلده گرفته از آن جا با اموال مذکور به هر ولایت ایران که بروند چیزی مطالبه نگردد و هم‌چنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون بیاورند آن قدر زیاده به عنوان خرج و توجیه و اختراعات چیزی از تجار روسیه با ش مطالبه نشود. به همین نحو در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر با روسیه می‌برند و یا بیرون بیاورند به دستور گرفته اختلافی به هیچ وجه نداشته ب



فصل دهم - بعد از نقل اموال تجار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدات طرفین اذن و اختیار به تجار و ارباب معاملات طرفین داده شده که اموال و تنخواه خودشان را فروخته و اموال دیگر خریده و یا معاوضه کرده دیگر از اعضای گمرک از مستأجرین طرفین اذن و دستوری نخواستند باشند زیرا که بر ذمه اعضای گمرک و مستأجرین لازم است که ملاحظه نمایند که تا معطلی و تأخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیابد باج خزانه را از بایع یا از مبیع یا از مشتری هر نوع با هم سازش می نمایند حاصل و باز یافت دارند.

فصل یازدهم - بعد از تصدیق و خط گذاردن در این شرط نامچه بوکلای مختار دولتین علیتین بلا تأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار و امر اکید به خصوص بالمره ترک قطع امور عداوت و دشمنی به هر جا ارسال خواهد کرد این شروط نامه الحاله که به خصوص استدامت مصالحه دائمی طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه باترجمان خط فارسی مرقوم و محرر و از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبوره تصدیق و با خط و مهر مختوم گردید و مبادله با یکدیگر شده است می بایست از طرف اعلیحضرت خورشید رتبت پادشاه اعظم امپراطور اکرم مالک کل ممالک روسیه و از جانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه و الاجاه ممالک ایران به امضای خط شریف ایشان تصدیق گردد و چون این صلحنامه مشروحه مصدوقه می باید از هر دو دولت پایدار بوکلای مختار برسد لهذا از دولتین در مدت سه ماه هلالی وصول گردد. تحریر فی معسکر روسیه رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه به ولایت قره باغ به تاریخ بیست و نهم ماه شوال ۸۲۲۱ هجریه و تاریخ دوازدهم ماه اوکدمبر سنه ۱۳۱۸ [۲] آبان ۱۳۱۱ خورشیدی برابر با ۴۲ اکتبر ۱۳۱۸ میلادی]



پیوست شماره‌ی ۷

عهد نامه‌ی ترکمان‌چای

چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت قوی شوکت معظم نامدار و صاحب اختیار کل ممالک روسیه بالسویه و از صمیم قلب مایل هستند که برصدمات محاربه که مخالف میل طرفین است نهایی داده و مجدداً روابط قدیمی حسن همجواری و مودت را مابین مملکتین به وسیله صلحی که فی‌حد ذاته متضمن اساس امتداد و دافع مبانی اختلافات و برودت آتیه بوده‌باشد برپایه و بنائی محکم و استوار دارند لهذا وزرای مختار خود را که برای این امر سودمند مأمور هستند از این قرار معین داشتند:

از طرف اعلیحضرت امپراطور کل روسیه ژان پسکوویچ آجودان جنرال و سرتیپ پیاده نظام، فرمانده اردوی قفقازیه، کفیل امور غیرنظامی گرجستان و حاجی ترخان و قفقازیه رییس قوه بحریه دریای خزر، دارای نشان الکساندرنوسکی مکمل بالماس و نشان سنت آن از درجه اول مکمل بالماس و سنت ولادیمیر از درجه اول و سنت ژرژ از درجه دوم و دو شمشیر مرصع و دیگری طلا که روی آن این طور نوشته شده (برای شجاعت) و دارای نشان عقاب قرمز از درجه اول و نشان هلال عثمانی و غیره و الکساندر ابروسکف کنسیده‌تا و پیشخدمت اعلیحضرت امپراتور دارای نشان سن ولادیمیر از درجه سوم و سن استانیسلاس از درجه دوم و سن ژان بیت المقدس از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران حضرت اشرف شاهزاده عباس میرزا، عباس میرزا، عباس میرزا، وزیر مختار طرفین پس از آنکه در ترکمان‌چای اجراء

و اختیارنامه‌های خود را مبادله و آنرا موافق قاعده و مرتب به ترتیبات شایسته یاد ذیل را منعقد و برقرار داشتند:



فصل اول - از امروز به بعد مابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روسیه و نیز مابین مالک و وراث و اخلاف و اتباع اعلیحضرتین صلح و وداد و مودت کامله علی‌الدوام برقرار خواهد بود.

فصل دوم - چون مخاصمه طرفین معظمین که به سعادت امروز به اختتام رسید تعهدات عهدنامه گلستان را باطل می‌دارد لهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه چنین صلاح دیدند که به جای عهدنامه مزبور مواد و شرایط ذیل را که مبنی بر ازدیاد و استحکام روابط آتیهمودت و صلح مابین روسیه و ایران است برقرار نمایند.

فصل سوم - اعلیحضرت شاهنشاه ایران از طرف خود و اخلاف و وراث خود خانات ایروان را که در دو طرف رود ارس واقع است و نیز خانات نخجوان را به ملکیت مطلقه به دولت روس واگذار می‌کند علیهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که دفاتر و اسنادی که راجع به حکومت و اداره خانات فوق‌الذکر است منتها شش ماه از امضای این عهدنامه به مأمورین روس تسلیم نمایند.

فصل چهارم - دولتین معظمتین متعاهدتین قبول نمودند که خط سرحدی مابین دولتین از این قرار ترسیم شود:

این خط از نقطه سرحد دولت عثمانی که به خط مستقیم نزدیکترین راه به قله کوه آغری کوچک است شروع شده به قله مزبوره رسیده و از آن جا به سرچشمه‌ی رود قراسوی سفلی که از دامنه جنوبی آغری کوچک جاری است فرود می‌آیند پس از آن خط سرحدی طول مجرای این رود را الی محل التقای آن با رود ارس که محاذی شرور است طی نموده و از اینجا مجرای رود ارس را متابعت کرده و به قلعه عباس آباد می‌رسد از استحکامات خارجی این قلعه که در ساحل راست ارس است خطی که طول آن نیم آقاج یعنی سه ورست و نیم روسی بوده باشد به تمام جهات کشیده خواهد شد و تمام اراضی که در حدود این خط واقع می‌شود منحصر به دولت روس بوده و در ظرف دو ماه از تاریخ امروز به طور دقیق تخته‌برداری

شد از محلی که طرف شرقی این خط متصل به رود ارس می‌شود خط سرحد رود مزبور را الی گذاریدی بلوک متابعت می‌کند و خاک ایران از این نقطه اخیر ا



یعنی بیست و یک ورست در طول مجرای ارس امتداد می‌یابد بعد از وصول به این محل خط سرحدی جلگه مغان را به طور مستقیم گذشته به محلی از مجرای بالها رود خواهد آمد که در سه آقاجی یعنی بیست و یک ورست پایین‌تر از ملتقای دو رود آدینه بازار و ساری قمیش صعود کرده و از آن جا در ساحل راست رودخانه آدینه بازار شرقی الی سرچشمه آن ممتد و از سرچشمه مزبور الی قله تپه‌های جگیر می‌رسد به طوری که تمام آب‌هایی که جریانشان به طرف ایران است تعلق به دولت علیه خواهد گرفت.

چون در اینجا حدود دولتین به واسطه تیزه کوه‌ها محدود می‌شود لهذا مقرر است که دامنه این کوه‌ها که به سمت دریای خزر تمایل دارد متعلق به دولت روس بوده و دامنه آن طرف کوه‌ها اختصاص به ایران خواهد داشت.

از تیزه تپه‌های جگیر خط سرحدی کوه‌هایی را که فاصل بین طالش و ارشق است متابعت نموده و به قله کمر قوئی می‌رسد و قللی که فاصل دامنه دو طرف کوه‌های مزبور است در اینجا تحدید حدود می‌نماید به همان قسم که در باب مسافت مابین سرچشمه آدینه بازار و قله‌های جگیر ذکر شد. پس از آن خط سرحد از قله کمر قوئی تیزه کوه‌هایی که بلوک زوند را از ارشق جدا می‌نماید متابعت نموده و به محلی که حدود بلوک ولکیچ است می‌رسد و ترتیبی که در باب جریان آب ذکر شده است مراعات خواهد شد و از این قرار بلوک زوند به استثنای قسمتی که در آن طرف قله کوه‌های مزبور است متعلق به روسیه خواهد بود. از محلی که حدود بلوک ولکیچ است خط سرحد بین الدولتین قلل کوه کلپوتی و قلل سلسله عمده کوه‌هایی که از بلوک ولکیچ می‌گذرد متابعت نموده و به سرچشمه شمالی رودخانه موسوم به آستارامی‌رسد و اینجا هم مسأله جریان آب چنانچه در فوق ذکر شده است مرعی می‌باشد از آن جا خط سرحدی مجرای آستارا را الی مصب آن در دریای خزر طی نموده و حدود خاک دولتین را به اتمام می‌رساند.

فصل پنجم - اعلیحضرت شاهنشاه ایران محض اثبات دوستی خالصانه که :
 اعلیحضرت امپراطور کل روسیه دارند به موجب همین فصل از طرف خود و از
 و اخلاف خود واضحاً و علناً تصدیق می‌نماید که ممالک و جزایری که مابین خد



فصل اخیر و تیزه جبال قفقاز و دریای خزر است و همچنین اهالی بدوی و غیره این نواحی متعلق به دولت روسیه می‌باشد.

فصل ششم - محض تلافی مصارف کثیره که از جنگ بین‌الدولتین برای مملکت روسیه حاصل شده و در عوض خسارات و ضررهایی که بدین جهت به اتباع روس رسیده است اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که وجه خسارتی تأدیه کرده مصارف و ضررهایی مزبور را جبران نمایند.

طرفین معظمین معاهدین این وجه خسارت را به ده کرور تومان رایج یاببست میلیون منات نقره معین کرده و مقرر می‌دارند که ترتیب اقساط و تضمین تأدیه آن در قرارداد مخصوصی مرتب شود اعتبار و استحکام قرارداد مزبور به حدی خواهد بود که کانه لفظ به لفظ در همین عهدنامه درج شده باشد.

فصل هفتم - چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران چنین صلاح دیدند که حضرت اشرف عباس میرزا همایون فرزند خود را وارث و ولی عهد فرمایند لهذا اعلیحضرت امپراطور کل روسیه محض اینکه نیات دوستانه خود را مکشوف و میلی را که در مساعدت به استحکام این نوع وراثت دارند مشهود خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران نمایند متعهد می‌شوند که از امروز شخص عباس میرزا را وارث و ولی عهد دولت شناخته و ایشان را از حین جلوس به تخت سلطنت سلطان حقه این مملکت بدانند.

فصل هشتم - سفاین تجارتی روس مثل سوابق حق خواهند داشت که به‌طور آزاد در دریای خزر و امتداد سواحل آن سیر کرده و به کناره‌های آن فرود آیند و در موقع شکست و غرق در ایران معاونت و امداد خواهند یافت و سفاین تجارتی ایران هم حق خواهند داشت که به قرار سابق در بحر خزر سیر نموده و به سواحل روس بروند و در صورت غرق و شکست هم به آن‌ها کمک و امداد خواهد شد.

اما در باب کشتی‌های جنگی چون آن‌هایی که بیرق نظامی روس دارند از ق^۱ ۱۰۸۱-
بالانفراد حق سیر در بحر خزر را داشته‌اند حال هم بدین سبب این امتیاز منحصر
کشتی‌ها خواهد بود به طوری که غیر از دولت روس دولت دیگری حق نخواهد



سفاین جنگی در دریای خزر داشته‌باشد.

فصل نهم - چون منظور اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه این است که در استحکام روابطی که به سعادت و میمنت مجدداً مابین دولتين استقرار یافته است سعی و کوشش نمایند مقرر می‌دارند که سفراء کبار و وزراء مختار و شارژدافرهایی که خواه برای انجام مأموریت موقتی و خواه به جهت اقامت دایمی به دربار یکدیگر فرستاده می‌شوند و به فراخور مقام خود موافق شان و حیثیت طرفین و مطابق مودت و اتحاد بین الدولتين و نیز برحسب عادات مملکتی مورد اعزاز و احترام شوند علیهذا در باب تشریفاتى که باید از طرفین ملحوظ و منظور شود دستورالعملی مخصوص مقرر خواهد شد.

فصل دهم - چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و امپراطور کل روسیه استقرار و توسعه روابط تجارتي، مابین دو دولت را از نخستین فواید اعاده صلح می‌دانند چنین صلاح دیدند که ترتیباتی که راجع به حفظ تجارت و امنیت اتباع دولتين است در یک مقاوله نامه‌ای علیحده به طور مرضی الطرفین نگارش یابد و این مقاوله نامه که مابین وزرای مختار طرفین انعقاد و به این عهدنامه انضمام خواهد یافت مثل این است که جزو متمم همین عهدنامه صلح بوده باشد.

اعلیحضرت پادشاه ایران به دولت روس حق می‌دهد که کما فی السابق هر جا که به جهت منافع تجارتي لازم باشد به آن جا قنصل و وکیل تجارتي بفرستد و متعهد می‌شوند که این قونسول و وکلای تجارتي را که من تبع هریک زیاده از ده نفر نخواهد بود از حمایت و احترامات و امتیازاتی که لازمه سمت رسمیت آنها است بهره‌مند سازد و اعلیحضرت امپراطور روسیه هم وعده می‌دهد که رفتار بمثل را درباره قونسول و وکلای تجارتي اعلیحضرت شاهنشاهی منظور دارد.

در صورت شکایت حقه دولت ایران از یکی مأمورین یا قونسول‌های روس وزیر مختار یا شارژدافری که در دربار دولت علیه ایران اقامت و به این اشخاص ریاست بلافاصله ۱۰۱۰ مشارالیه را از مأموریت خود خلع کرده و موقتاً کفایت کار او را به هر کس صلاح خواهد کرد.



فصل یازدهم - پس از حصول صلح به امور و دعاوی اتباع طرفین که به واسطه وقوع جنگ در عهده تعویق مانده بود مراجعه شده و از روی عدالت قطع و فصل خواهد شد و مطالباتی که اتباع طرفین از یکدیگر یا از خزانه‌جانیین دارند بالتام عاجلاً تأدیه خواهد شد.

فصل دوازدهم - طرفین معظمین معاهدین نظر به منافع اتباع خود متفق‌الرأی شدند که برای اشخاصی که در دو طرف رود ارس دارای اموال غیرمنقوله هستند مهلتی سه ساله قرار دهند که مومی‌الیهیم بتوانند آنرا به طور دلخواه به مبیاعه و معاوضه برسانند ولی اعلیحضرت امپراطور کل روسیه تاحدی که این شرط راجع به خود اوست حسین خان سردار سابق ایروان و برادرش حسن خان و کریم‌خان حاکم سابق نخجوان را از انتفاع مدلول شرط مزبوره مستثنی می‌دارد.

فصل سیزدهم - تمام اسراء جنگی را که طرفین در هنگام محاربه اخیره و یا قبل از آن دستگیر کرده‌اند و همچنین اتباع دولتین که در اوقات سایره اسیراً گرفتار شده باشند در ظرف چهار ماه مسترد خواهند شد.

بعد از آنکه به این اشخاص ارزاق و اشیاء لازمه داده شد، مومی‌الیهیم را به طرف عباس‌آباد حرکت داده و در آن جا به کمیسرهایی که از طرفین برای استرداد و تهیه اعزام به اوطان ایشان مأمور شده‌اند، تسلیم خواهند کرد. درباره اسراء جنگی و اتباع دولتین که به اسیری گرفتار شده و به سبب بعد مکان آن‌ها و یا به علت دیگری در ظرف مدت فوق مسترد نشده‌اند طرفین معاهدین همین ترتیبات را مرعی و مجری خواهند داشت.

دولتین ایران و روس مخصوصاً این حق را برای خود قرار می‌دهند که ای وقت کان این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملتزم می‌شوند که هر وقت خود اسراء اظهار کرده یا از طرفین مطالبه شدند مومی‌الیهیم را مسترد سازند.

فصل چهاردهم - دولتین معظمتین معاهدتین اخراج فراریها و ترانس فوژهایی را که قبل از جنگ یا در مدت آن به تحت اطاعت و حکومت طرفین آمده باشند مطالبه نخواهند کرد.

ولی چون مناسبات خفیه بعضی از ترانس فوژها با تابعین و هموطنان سابق موجب نتایج مضره می‌شود لهذا محض دفع جلوگیری این نتایج دولت علیه ایران متع



که در متصرفات خود که مابین حدود ذیل واقع است حضور و توقف اشخاصی که الحال یا بعدها به اسمہ مشخص خواهد شد روا ندارد و مقصود از حدود یک طرف رود ارس و از طرف دیگر خطی است که به واسطه رود جهریق و دریاچه ارومی ورود جقتور و رود قزل‌اوزن الی مصب آن در دریای خزر ترسیم می‌شود.

اعلیحضرت امپراطور کل روسیه نیز وعده می‌دهد که در خانات ونخجوان و در قسمت خانات ایروان که در سمت راست ارس واقع است ترانس فوژهای ایرانی را نگذارد توطن و سکنا نمایند ولیکن مقرر است که این ماده صورت لزوم نخواهد یافت مگر درباره اشخاصی که طرف رجوع عامه یا دارای بعضی مقامات دیگر هستند از قبیل خوانین و بیکها و روسای روحانی یعنی ملاها که اعمال شخصی و تحریک و مناسبات خفیه ایشان باعث سوء اثر درباره هموطنان و تابعین قدیم آن‌ها می‌شود و اما در خصوص نفوس عامه مملکتین مقرر است که اتباع دولتین که به ممالک یکدیگر رفته یادر آتیه بروند آزاد هستند که در هر جایی که آن دولت یعنی دولتی که این اشخاص در حیطه حکومت و اقتدار آن درآمده‌اند صلاح داند توطن و سکنی نمایند.

فصل پانزدهم - چون قصد سلیم و نیت خیریت عمیم اعلیحضرت شاهنشاه ایران این است که ممالک خود را مرفه الحال و اتباع دولت علیه را از تشییید مصائب و صدمات حاصله این جنگ که به سلم و سعادت ختم شده‌است مصون و محفوظ دارد لهذا درباره‌ی تمام اهالی و کارگزاران آذربایجان عفو کامل و رحمتی شامل مبذول می‌دارند به طوری که هیچ یک از این اشخاص چه به جهت عقاید و نیت و چه از حیث رفتار و کرداری که در موقع جنگ یا در مدت تصرف ایالت مزبور از ایشان به ظهور رسیده مورد تعرض و اذیت واقع نخواهد شد و علاوه بر این از امروز مهلتی یکساله به آن‌ها داده می‌شود تا این که به طور آزاد از ممالک ایران با کسان خود به ممالک روسیه بروند و اموال منقوله خود را به خارج حمل نموده و به فروش برسانند بدون این که دولت علیه ایران یا کارگزاران اندک ممانعتی نموده و از اموال و اشیایی که فروخته یا به خارج حمل می‌شو مرسومی دریافت یا تکلیفی در مورد آن بگذارند اما در باب اموال غیر منقوله به



پنج ساله مهلت داده می شود که اموال مزبوره را به فروش برسانند یا به طور دلخواه انتقال و انتزاع نمایند.

کسانی که در این مدت یکساله مجرم به جنحه و جنایت (کریم) و مستوجب سیاست معموله دیوانخانه شوند از این عفو مستثنی خواهند بود.

فصل شانزدهم - وزرای مختار طرفین به مجرد امضای این عهدنامه صلح عاجلا به تمام نقاط اعلام و حکام لازمه خواهند فرستاد که مخاصمه را بلا تأخیر ترک نمایند.

این عهدنامه که به نستخین و به یک مدلول نوشته شده و به امضا و مهر وزرای مختار طرفین رسیده است به تصویب و تصدیق نامجات معتبره که دارای امضای ایشان امپراطور کل روسیه خواهد رسید و تصدیق نامجات معتبره که دارای امضای ایشان بوده باشد در ظرف چهار ماه و در صورت امکان زودتر به توسط وزرای مختار طرفین مبادله خواهد شد. به تاریخ دهم ماه فیورال سال خجسته فال سنه ۸۲۸۱ مطابق پنجم شعبان ۱۳۴۱ هجری [اول اسفند ماه ۶۰۲۱ خورشیدی برابر با ۱۲ فوریه ۸۲۸۱ میلادی] در ترکمان چای تحریر شد.



پیوست شماره‌ی ۸

**پهنه‌ی سرزمین‌های جدا شده از ایران ، در اثر قراردادهای
گلستان و ترکمان‌چای**

(کیلومتر مربع)

الف - در منطقه‌ی کنونی قفقاز که پس از فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۷۳۱۰ خورشیدی،
به صورت جمهوری‌های مستقل سر بر آوردند :

۸۶۶۰۰	جمهوری آذربایجان (اران)
۲۹۸۰۰	جمهوری ارمنستان
۶۹۷۰۰	جمهوری گرجستان

۱۸۶۱۰۰	جمع
--------	-----

ب - سرزمین‌هایی که به صورت واحدهای جدا، بخشی از جمهوری فدراتیو روسیه
می‌باشند :

۵۰۳۰۰	داغستان
۸۰۰۰	اوستی شمال
۱۵۷۰۰۰	چچن‌ستان
۳۶۰۰	اینگوش‌ستان



۱۲۵۰۰	کاباردین (قباردین) - بالکارستان
۱۴۱۰۰	کراچای - چرکستان
۷۶۰۰	آدیغه
۹۹۳۰۰	جمع
۲۸۵۴۰۰	جمع کل قفقاز

بخش‌های کوچک دیگری نیز دستخوش تغییراتی شده‌اند که در این محاسبه منظور نشده‌اند. ایالت خودمختار کوراباغ (قره‌باغ) کوهستانی و ایالت خودمختار نخجوان، در درون خاک جمهوری آذربایجان و ایالت‌های خودمختار اوستی (اوسطی) جنوبی، آبخازستان و (آوشارستان، افشارستان)، در درون خاک جمهوری گرجستان قرار دارند.



پیوست شماره‌ی ۹

فرمان فتح‌علی شاه به جمیع اهالی تفلیس

[در باب محاصره ایروان و جنگ با روسیه]

جمادی‌الاول سنه ۱۲۲۱* [آبان ۵۷۱۱ / نوامبر ۱۶۹۷]

از اوانی که ساحت ایروان مخیم خیام غازیان نصرت نشان و مضرب‌سراذقات عز و شأن گردید، الی حال فیما بین طایفه روسیه و سپاه ظفر شعارسه چهار دفعه نایره قتال اشتعال و در هر دفعه از تفصلات شامله قادر متعال و نیروی اقبال بی‌زوال فوجی کثیر از آن گروه غدار معروض تیغ آتشبار و جمی‌غفیر اسیر سر پنجه غازیان نصرت شعار و مقید به قید آثار گردیده‌اند و در مرتبه دو هزار نفر از آن فرقه بدسر عرضه حسام و اجسام آن‌ها طعمه هوام شده و بقیه‌السیف آن فرقه طاغیه را در باغی از باغات ایروان محصور و سپاه منصور اطراف و اکناف آن‌ها را محاصره نموده، همه روزه ده نفر بیست نفر از آن طایفه ضاله را روانه عدم و دستگیر عساکر ظفر توأم می‌شوند و انشاءالله تعالی در این چند روزه تمامی آن‌ها را معروض شمشیر آتشبار و گرد وجود آن فرقه را به آب تیغ غازیان ظفر شعار از آن صفحات زایل خواهیم ساخت. از این که ولایت گرجستان ضمیمه ممالک ایران و رعایای شأنان حکم و مقرر می‌شود که همگی ایلات و احشامات ولایت گرجستان سالک طریق عبودیت و خدمتگذاری همگی ایشان در مه‌اد امن و امان خود دانسته، به محض وصول فرمان جهان مطاع پادشاهی به دفع روسیه که در آن جا می‌باشد پرداخته، جمیع آن‌ها را ما بی‌دریغ سازند و نگذارند که احدی از ایشان رخت حیات به سر منزل نجات رسا جاها ن معلی جایگاه امیرالامراء العظام پیر قلی‌خان قاجار و الکسندر میرزا والی گ



با جمعی از غازیان جرار به انتظام آن دیار از رکاب مبارک ظفر شعار مأمور فرمودیم. تمامی ایشان و آن طایفه خذلان نشان عرضه شمشیر و اطفال و زنان ایشان اسیر غازیان شیرگیر خواهند شد و از احدی گذشت نخواهیم فرمود. می‌باید در هر باب خود را در سلک مجاهدین منسلک داشته و در ازای این نیکو خدمتی همگی آنها را مورد نوازشات شاهانه خواهیم فرمود و در این خصوص غدغن تمام لازم دانسته در عهده شناسند.



پیوست شماره‌ی ۱۰

فرمان فتح‌علی شاه (خان باباخان) درباره‌ی گسیل عباس میرزا برای آزادسازی گرجستان و تفلیس

۷۲ ذیحجه ۱۲۱۸ [۹۱ فروردین ماه ۳۸۱۱ / ۸ آوریل ۴۰۸۱]

آن که عالی‌شأنان رفیع مکانان اخلاص واردات نشانان شیرین بیک و غیره اعزه و اعیان محال سموق به مراحم بی‌پایان خسروانه سرافراز بوده بدانند که الحمدالله و المنه از میامن تأییدات حضرت سبحان و نیروی بازوی اقبال فیروزی اقتران درین زمان میمنت نشان از انتظام مهمات مملکت خراسان اولیای دولت سپهر بنیان را فراغت حاصل و گرد وجود اشرار به آب تیغ آتشبار سپاه ظفر شعار از آن صفحات بالمره زایل شده، تمشیت و انتظام آذربایجان و قلع و قمع سرکشان آن سامان و تسخیر ولایت گرجستان و تفلیس و اخراج و اتباع ضاله ابلیس وجهه همت آسمان نهت خسروانه گردیده، ثمره شجره دولت و جهاننداری و دوحه حدیقه شوکت و تاجداری ۱ عباس میرزا، ۴ عباس میرزای نایب‌السلطنه ممالک ایران را با جمعی از امرای جلیل‌الشأن و سپاهی بی‌حد ولشگری بی‌عد با آلات حرب و ادوات طعن و ضرب از ارکان منصور مأموم والیوم که ۷۲ شهر ذیحجه الحرام است از دربار گیتی مدار عازم آن حدود و ثغور گردید از آن‌جا که عالی جاهان معلی جایگاهان دولت و اقبال پنهان شوکت و اجلال دستگاهان شهامت و بسالت انتباهان فخامت و بنالت اکتناهان عزت

و سعادت همراهان اخلاص واردات آگاهان امیرالامراء العظام عمده الولاه الکرا میرزا و طهمورث میرزا که من جمله چاکران آستان خلافت نشان و ملتزمین همعنان بودند به همراهی فرزندانمدار تعیین به آن دیار فرمودیم که در نزد ما



مراسم خدمتگزاری قیام و شرایط اخلاص شعاری اقدام نمایند و موبک سپهر احتشام در اوایل شهر صفرالمظفر به همربابی قائد فتح و ظفر از تختگاه سلطنت کبری با جنودنامعدود بهرام انتقام نهضت و کوس رعد خروش مملکت گیری از بلندآوا و به عزم انتقام کفره روسیه و انتزاع ولایت گرجستان و دفع مواد فساد آن طایفه خذلان، نشان و تنبیه و تدمیر سرکشان آن سامان روانه آن ولایت و به یاری حضرت باری و به اقبال مصون از زوال شهریاری اشرار و مفسدین آن دیار راعرضه شمشیر زهر آبگون و بقیه السیف فرقه ضاله روسیه را از سرحدات تفلیس و گرجستان بیرون و عالی جاهان مشارالیهما را والی آن صفحات و مستقل در آن ولایات خواهیم فرمود. چون آن عالی شأنان خدمتگزار این دولت جاوید قرار و مراعات جانب ایشان منظور نظر مرحمت آثار است، می باید مشارالیهما به آن حده کفره روسیه را از آن ولایات بیرون و خود را مورد نوازشات از حد افزون شاهانه ساخته، الطاف و اعطاف پادشاهی و اوامر علیه ضل اللهی را که عالی جاهان مشارالیهما القاء و مرقوم می نمایند به سمع قبول اصغا و خود را مشمول عواطف و عوارف بی منتها دانسته، در تقدیم و انجام اوامر علیه و احکام سنیه مساعی جمیله به منصفه ظهور رسانندو مطالب و مستدعیات خود را از روی حصول امیدواری و استظهار تمام معروض رأی جهان آرا گرداند که به درجه اجابت قبول و به عز استجابت و حصول موصول خواهد بود و در عهده شناسند.



پیوست شماره‌ی ۱۱

فرمان فتح‌علی‌شاه به خوانین و بیگ‌ها و ریش‌سفیدان ولایت

قبارتی ۱ چچینه ۲ اسطی شهر ۳

[در باب جدال در ایروان و معرفی اسمعیل بیگ غلام]

جمادی الثانی سنه ۱۲۱۹ [شهریور ۳۸۱۱ / سپتامبر ۴۰۸۱]

اعزه و اعیان قبارتی و چچن و هری و اکابر و اشراف و رؤسا و سرخیلان طوایف چرکس بدانند که چون در زمان توقف مواکب جهان آشوب خاقانیه در چمن سلطانیه عرضه داشت و افغان سده سنیه سلطانیه شده بود که سردار کفره روسیه با جنود خویش لوای عزیمت به جانب ولایت ایروان افراخت و به تسخیر ولایت مزبوره پرداخت. اعلام گیتی ستان از چمن مزبور نهضت پیر او به جانب آن صفحات مرحله پیما گردیده، بعد از آن که ساخت حوالی ایروان موقع قوایم سریر فلک تمکین و مطلع ماهچه سرادقات سپهر برین شده بود در مبادی حال فوجی از جزایر چیان برق کردار و سواران نیزه‌گذار رابه یورش منطریس و سنگرهای کفار غدار مأمور و مجاهدین نصرت دستور با تیغ‌های آخته و سنان‌های افراخته به قلع مبانی هستی آن گروه پرداخته، معادل یک هزار و پانصد نفر از آن طایفه سر را عرضه شمشیر آتشبار و روانه دارالبوار ساخته، چند سنگر متین ایشان را متصرف و در آن جا متوقف گردیدند و چون سردار کفره مزبوره مقابلت با عساکر ظفر اشتمال را در معارک جدال ممتنع و محال مشاهده نموده بود، به اندیشه این مطلب افتاده که شاید در شبانگاه هنگام لوای شیخون به جانب اردوی همایون افرازد و علی‌الغفله سمند جلادت و تطاول به معسکر فیروزی نمون تازد در شب بیست و نهم شهر ربیع‌الثانی (۶۱ مرداد ۳۸۲۱ خورشید عساکر و توپخانه و آلات حرب خود را به نورد مراحل قتال و جدال در هنگام طلوع اردوی فلک مثال صف‌آرا و آغاز منازعت با لشکر نصرت انتما نمود و موکب



و اجناد فتح‌پرور فوج فوج از اطراف و ادوار جنود آن گروه نکبت شعار قرار گرفته، از چهار جانب بر ایشان حمله‌ور در آن عرصه کارزار با تفنگ‌های شعله‌بار و شمشیرهای آتش شرار جمعی کثیر و جمی غفیر از آن طایفه ضاله را آغشته به خون و خاک و معروض حسام هلاک ساختند از این که سردار آن جماعت ضالالت عساکر دلیرانه خسروانه را به این و تیره ملاحظه نموده بود طبل فرار و هزیمت را بلند آوا و به طرف سنگرهای خود گریزان و مرحله پیما شده غازیان منصور در آن عرصه ظفر مبنای با تیغ‌های یمانی آهنگ سرافشانی نموده، مساوی یک هزار و هفتصد و پنجاه نفر از آن کفره ضاله را عرضه شمشیر و دستگیر و اسیر نموده، از حضور انور گذرانیدند و سردار مزبور را نیز با بقیه السیف عساگر او در میان باغ و مسجد قلعه ایروان محصور و دو هزار نفر از تفنگچیان جرار صاعقه کردار را به توقف قلعه مزبوره مأمور فرموده، ابواب تردد و آمد و شد را از همه معابر و مسالک بر روی ایشان مسدود و هر روز جمعی از آن طایفه ضاله را مقتول و اسیر و به معسکر گردون نظیر می‌آوردند و چند روز قبل از این نیز سیصد نفر از توادان و بزرگان گرجستان را که از نزد سردار مزبور به حراست گرجستان مأمور شده بودند غازیان نصرت نشان در عرض راه‌واران به ایشان برخورد ی‌کصد و ده نفر آن‌ها را از تیغ بی‌دریغ گذرانیده و یکصد نفر را مقید به قید اسار گردانیدند و همچنین عالی‌جاهان پیر قلی‌خان قاجار و الکسندر میرزا والی که به جانب گرجستان و تسخیر پنبک تعیین و عازم آن سرزمین شده بودند نخست تمامی طوایف قزاق و بورجلو و شمس‌الدینلو و ایلات پنبک و سایر احشام گرجیه با جمعیت و قشون خود وارد نزد عالی‌جاهان مشارالیهما شده، رایت استیلا در آن صفحه افراختند و سردار روسیه چون مشاهده نمود که امر پنبک و گرجستان اغتشاش و اختلال تمام به هم رسانیده، مایور نایب خود را به اخبار صدنفر سالدات و دو عراده توپ به معاونت روسیه ساکنین تفلیس فرستاده در ناحیه پنبک عالی‌جاهان مشارالیهما با عساگر ابواب جمعی به دفع ایشان پرداخته، از توفیقات نامتناهی الهیه آن گروه مکروه را منهزم و مایور نایب را با دویست و بیست نفر به قتل رسانیده یکصد و هشتاد نفر را با توپخانه و آلات حرب دستگیر و به حضور باهرالنور سلطانی آوردند و انشاءالله الرحمن در این اقرب زمان سردار مذکور با بقیه السیف لشکر ضالالت دستور او بالتمام عرضه شمشیر و دستگیر مجاهدین دلیر خواهد شد و احدی رخت حیات به سر منزل نجات نخواهد رسانید. آن

عالی‌جاهان باید بشارت این فتوح را گوشزد جمهور مسلمین آن سرزمین بسازند
 اقدس رسید که از کفره روسیه به معاونت و امداد سردار کفار اینجا می‌آمدند آن
 با لشکر و جمعیت خود به مجادله آن‌ها پرداخته جمعی کثیر از آن طایفه ضاله را م



بی دریغ و برخی دیگر را از صدمات و مجاهدت آن عالی جاهان در رودخانه‌ای که از آن حوالی می‌گذشت غریق و بقیه‌السيف گروه ضلالت کیش راه انهمزام و فرار پیش گرفتند. این معنی موجب رضای الهی و باعث مزید مرحمت و عنایت پادشاهی درباره ایشان شد و بارک‌الله روی آن عالی‌جاهان سفید قواعد ملت اسلام و دینداری و شرایط خدمتگزاری و اخلاص شعاری چنین است که از ایشان به ظهور رسیده انشاءالله الرحمن درازای این مجاهدت و خدمات به انعامات و احسانات کامله شاهانه بهره یاب و سربلند خواهید شد. باید طرق و شوارع عبور و مرور کفره ضلالت دستور را از آن حدود و ثغور بالمره مسدود ساخته و چنان چه دویم بار خواسته باشند عزیمت آن سرحدات نمایند، به دفع و رفع آن‌ها پرداخته، مراتب خدمتگزاری و دینداری خود را بیش از پیش بر پیشگاه خاطر خطیر شهریاری ظاهر سازد و به جهت ابلاغ فرمان مطاع اسماعیل بیک غلام را از دربار معلی روانه نزد آن عالی‌جاه فرمودیم می‌باید در هر باب در مراسم خدمتگذاری ساعی و جاهد بوده، مهمات و مستدعیات خود را عرض که مقرون به انجاح خواهد بود و در عهده شناسند.

برگرفته شده از: اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز در ۹۶۱-۷۶۱ / چکیده تاریخ تجزیه‌ی ایران - ویرایش دوم - ۷۲-۴۷۲.

۱- جمهوری خودمختار کاباردین - بالکارستان از اعضای فدراسیون روسیه، مرکز جمهوری کاباردین (قباردین)، شهر نال‌چیک است. جمعیت آن بر پایه‌ی آمار سال ۵۰۰۲ میلادی، کمابیش ۰۰۹ هزار نفر و پهنه‌ی آن ۰۰۵۲۱ کیلومتر مربع است. اکثریت مردم این جمهوری خودمختار پیرو آیین اسلام‌اند.

۲- جمهوری خودمختار چچن ستان: این جمهوری نیز از اعضای فدراسیون روسیه است. مرکز جمهوری خودمختار چچن ستان، شهر گروزنی (غروزیه) است. جمعیت این جمهوری بر پایه‌ی آمار سال ۵۰۰۲ میلادی، کمابیش ۱/۱ میلیون نفر و پهنه‌ی آن بالغ بر ۰۰۳۹۱ کیلومتر مربع است. اکثریت مردم این جمهوری خودمختار، پیرو آیین اسلام‌اند.

۳- جمهوری خودمختار اوستی (اوسطی) شمالی. این جمهوری نیز در داخل فدراسیون روسیه قرار دارد و بخش جنوبی اوستی (اوسطی) به عنوان یک جمهوری خودمختار در داخل خاک گرجستان قرار دارد. دو بخش اوستی شمالی و جنوبی، در گذشته یک واحد را تشکیل می‌دادند. مرکز اوستی شمالی، شهر ولادی قفقاز (اوسطی شهر) است. جمعیت این جمهوری براساس آمار سال ۵۰۰۲ میلادی، کمابیش ۴۰۷ هزار تن برآورد شده و پهنه‌ی آن ۸ هزار کیلومتر مربع می‌باشد. دین غالب در این محله، اسلام و آیین ارتدکس است.

اوستی جنوبی، دارای جمعیتی کمابیش ۰۷ هزار نفر (بر پایه‌ی آمار سال ۳۰۰۲ میلادی) است و پهنه‌ی آن ۰۰۹۳ کیلومتر مربع است. اکثریت مردم اوستی جنوبی نیز مانند اوستی شمالی، پیرو آیین اسلام و آیین ارتدکس است.



پیوست شماره‌ی ۱۲

فرمان فتح‌علی شاه به جمیع ریش سفیدان قراقلخان [در باب تسخیر گرجستان]

سنه ۹۱۲۱ هجری قمری [۳۸۱۱ خورشیدی / ۴۰۸۱ میلادی]

چون ایشان در این سال کمال خدمت‌گزاری و جان‌نثاری در شاهراه این دولت جاوید قرار نموده و با کفره روسیه نیز نهایت معاندت و مقاتلت را معمول و معابر مرور و عبور آن‌ها را خراب و خود را در سلک خدمتگزاران شوکت ابد انتساب منسلک ساخته‌اند و مراعات و رعایت جانب طایفه مذکوره منظور نظر سلطانی و مرکوز خاطر خطیر معدلت مبانی می‌باشد، لہذاذہ نفر از طایفه ایشان که در این سال اسیر سپاه نصرت تأثیر و در دارالسلطنہ طهران مقید بودند از نہایت مکرمت و احسان آن‌ها را از قید و حبس آزاد و از دربار خلافت بنیاد مرخص و روانہ آن بوم و بر و آن عالی شأنان را از این مکرمت و عنایت شاهانہ مستبشر و مفتخر فرمودہ‌ایم و بہ آن عالی شأنان مقرر می‌شود کہ انشاءاللہ الرحمن بعد از نوروز فیروز سلطانی موکب جہانستان سلطانی و اعلام فیروزی اثر و دویست عرادہ توپ و خمبارہ و زنبورکخانہ و قورخانہ و تدارکات کشورستانی از مستقر شوکت و جہانبانی نہضت پیرا و کوس جہان‌گشایی بہ جانب ولایت گرجستان و قزلر بہ آن نواحی بلندآوا

خواہد گردید. و از تفضلات الہیہ در این سال بہ نوعی کفرہ روسیہ ساکنی سامان را قلع و قمع خواهیم فرمود کہ آثاری از ایشان در آن حدود و ثغور نہماند. باید آن عالی شأنان مستظہر بہ الطاف و عنایت پادشاهی بودہ در مہ



مجادله و دفع و رفع طایفه مذکوره مساعی موفوره به منصفه ظهور رسانیده، معابر و مسالک و پلهایی که سابقاً خراب کرده بودند مجدداً به تخریب و سد آن معابر پرداخته، چنانچه احدی از طایفه ضاله خواسته باشند که از آن جاها عبور نمایند نگذارند و به هیچ وجه طایفه شومیه مداخلت در آن سرزمین نداده تا موکب پادشاهی بعد از نوروز و نزول اجلال به آن سامان ارزانی فرماید و توجهات شاهانه را شامل احوال و کافل آمال خود دانسته در عهده شناسند.



پیوست شماره‌ی ۱۳

فرمان فتح‌علی‌شاه به محمدحسن خان شکی

[در باب آمادگی جهت تسخیر گرجستان]

رمضان سنه ۱۲۲۱ [آذر ۳۸۱۱ / دسامبر ۴۰۸۱]

آن که عالی‌جاه محمدحسن خان حاکم شکی بداند که چون در زمان توقف سریر آستان نظیر پادشاهی در ساحت ایروان که سردار ملک روس و لشکر آن طایفه ضلالت مأنوس از صدمات جانگزای عساکر ظفر آیین فوجی کثیر معروض شمشیر هلاک بقیه‌السیف قرین انهمام فرار به جانب گرجستان نموده بودند آن زمان هنگام برودت هوا و به تقریب عدم تدارکات و ضروریات تسخیر ولایات گرجستان در عهده تأخیر افتاد و اراده خاطر الهام مظاهر اشرف سلطانی چنان است که بعد از انقضای عید نوروز الویه عالم‌افروز با افواج انجم حشر و توپخانه و زنبورکخانه و آلات حرب بی‌حد و مرز از مستقر خلافت عظمی به عزم انتزاع ولایت گرجستان آن گروه کفرنشان و تخریب و تأسیر نواحی قرار و آن سامان نهضت سرا به جانب آن سرحدات بلند آوا فرموده از توفیقات فاضله جناب اقدس الهی جمهور کفره روسیه متوقفین آن دیار را عرصه تیغ آبدار آتشبار و نواحی قزلارو آن حوالی را مشهود قتل و نهب عساکر ظفر شعار ساخته، ساحات آن صفحات را از لوٹ وجود ضلالت آلود ایشان پرداخته باشیم بنابراین احکام قضا تمکین واجب‌الاذعان به سرافرازی و افتخار جمهور بیگلربیگیان

و حکام ولایات آن سرحدات و سامان از مصدر عز و شأن عز صدور یافته ایشان همت آسمان نهمت معلی قرین اخبار و امر قدر شعار شرف اصدار گردید که هر یک خود را به آراستگی تمام آماده و مستعد نموده، مهیای شرایط خدمتگذاری و جان‌ن



که بعد از نزول نیر جهان افروز قباب سرادقات عز و تمکین به آن حدود و سرزمین اذیال جان‌نثاری بر میان استوار سازند به آن عالی‌جاه ارادت آگاه نیز امر و مقرر می‌فرماییم که از آن‌جا که آن عالی‌جاه همواره در شاهراه دولت جاوید قرار شهریاری متمنی خدمتگذاری و در زمره اخلاص کیشان و دولتخواهان شوکت پادشاهی شرف انسلاک داشت باید بعد از زیارت حکم محکم جهان مطاع عموم حکام و رؤسا و اشراف و اکابر و اعیان آن ولایات را از این خبر بهجت اثر مطلع و مستحضر و مستبشر ساخته، آن عالی‌جاه نیز جمعیت و قشون ولایت تحت اختیار خود را مجتمع و مستعد ساخته که در رکاب مهر انتساب اشرف پادشاهی مصدرخدمات مستحسنه گردیده و در درگاه جناب اقدس الهی و در پیشگاه نظیرمرحمت منظر ضل‌اللهی خود را مورد انواع عنایات و تفقذات سلطانی سازدهمواره مطالب و مدعیات خود را باکمال امیدواری و استظهار عرض به شرف‌انجاح مقرون داند و به جهت ابلاغ فرمان مطالع عالی شأن معلی مکان ابراهیم‌بیک غلام سرکار دیوان اعلی را روانه نزد آن عالی‌جاه فرمودیم.



پیوست شماره‌ی ۱۴

فرمان فتح‌علی شاه به طهماسب بیگ گرجستانی

[در باب اعلام لشکرکشی به گرجستان]

سنه ۱۱۲۱ هجری قمری [۳۸۱۱ خورشیدی / ۴۰۸۱ میلادی]

چون ولایت گرجستان از منضعات و ملحقات مملکت فسیح‌المساحت ایران و اهالی آن ولایت نیز در سلک امان یافتگان و چاکران این شوکت جاوید نشان شرف انسلاک داشتند و چند سال قبل ازین از عدم رتبه و ناسپاهی حکام و ولاه آن ولایت طایفه شومیه روسیه در آنجا راه مداخلت جسته، ایادی تغلب و استیلا بر رؤس ساکنین آن ولایت دراز و در آنجا به تعدیات وستم رایت افراز شده، درین سال اگرچه جمعی کثیر و جمی غفیر از گروه ضلالت پژوه عرضه شمشیر و دستگیر غازیان تأثیر گردیده، تنبیهی کامل درباره آن‌ها به عمل آمده، نهایت به علت این که فصل خریف و زمستان نیز قریب و به جهت برودت هوا توقف و تمکن موکب جهانگشا در آن صفحات تعسری داشت، موکب ممالک‌ستان مراجعت به تختگاه سلطنت ابد اقتران نموده، انشاءالله الرحمن بعد از عیدنوروز سلطانی اعلام گردون خرام خسروانی به انتظام مهمات آن ولایت و دفع و رفع و قلع و قمع مواد فساد کرده، خذلان آیت پرچم‌گشا و موکب کشورستان فلک تمکین را با معادل یکصد هزارنفر از بهادران فیروزی آیین و دویست عراده توپ و خمپاره و قورخانه و زنبورکخانه به جانب آن

خدمتگذاران و چاکران این شوکت معلی‌است باید عموم اهالی و ساکنین و قاصد آن سرزمین را از عزیمت پادشاهی و مرحمت غیرمتناهی مستظهر و امیدوار به آن زمان ورود موکب مسعود به آن حدود به قدری که توانند در مخالفت و ا-



طایفه شومیه ساعی بوده که بعد از کوبه مهر لمعان پادشاهی به آن سامان حسن خدمت و چاکری ایشان جلوه عرصه ظهور و خود را مورد مکارم و اشفاق فزون از قیاس سلطانی سازند و توجهات شهریاری را شامل حال و آمال خود دانسته مطالب و مدعیات را عرض و در عهده شناسند.



پیوست شماره ۱۵

نامه محمدحسن خان به همهی علما و ریش سفیدان جمعیت افشاء

[در باب بیرون راندن روس‌ها از ایروان و مواظبت از دربند]

[تاریخ احتمالی ۹۱۲۱-۲۲۱ هجری قمری ۴۸۱-۳۸۱]

[خورشیدی ۵۰۸۱-۴۰۸۱ میلادی]

و بعد بر شما معلوم است که کافران روسی بر مردم شهر گنجه چیره شده و آنان را کشته و اسیر کردند و در آن [شهر] مقیم شده‌اند و شماری از لشکریان آنان بر جaro تله شبیخون زده بدان‌ها زیان رسانده و در کنار آن‌ها اردو زده‌اند و سرکرده آنان شجذور برای نبرد به شهر ایروان رفته است. پناهگاه عالم و مردمان شکست‌دهنده دشمنان در آفاق دارنده تخت شاهی به‌ارث و شایستگی یاری جوینده از خدا شاه بخشنده فتح‌علی شاه خدای دولت او را مستدام و شوکت وی را افزون کناد برای تنبیه آنان آمد و آنان را به جایگاهی دشوار کشانده به محاصره خود درآورد و شمشیرهای بران بر کفار شهوتران از نیام برکشید از سر بر دوش کشیدن غیرت اسلام و مهربانی و عنایت او نسبت به ما، باشد که با توفیق و یاری خدا به زودی بر آنان فایق آید. شنیده‌ایم که مردم، چچن و قبرتی و هری راه کافران شکست خورده را به هنگام بازگشت‌شان از راه مزدک جهت یاری رساندن به سربازان شکست خورده‌شان بسته‌اند و با آنان به رویارویی و نبرد برخاسته و راهشان را مسدود کرده‌اند بدون داشتن دستوری از کسی در گردن نهادن به فرمان خداوند متعال و فرموده پیامبر (ص) بر بر دوش کشیدن غیرت اسلام و همسایگی بالیران خداوند روسفیدشان کناد و آنان راضی باشد و اینک راهی‌جز راه دربند در پیش‌رو ندارند به دقت مواظب آ



باشید هرگاه آمدند راهشان را مسدود کنید به هر نحوی که تصمیم بگیرید از سمت دربند و از جلوی آن و آنان را از آمدن باز دارید پس چنان چه از سمت دربند راه را ببندید و از ما سربازان کمکی بخواهید به خواست خداوند متعال برای شما ارسال خواهیم کرد و ما نوشته‌هایی به امرای داغستان نوشته‌ایم می‌توانید با آن‌ها مشورت کرده و بر سر این امر خیر که خدا و رسولش را خشنود می‌سازد به توافق برسید. بر شما و سایر امرا و تمامی مسلمانان غیرت و حمیت اسلام واجب است. برای مسلمانان یکتاپرست شایسته نیست که بر کافران مهر بورزد و انعام بگیرد آن‌ها چنانچه به مسلمانان نیکی کنند برای چیرگی بر مسلمانان است و آنگاه که چیره شوند هر آن چه دوست می‌دارند و می‌خواهند انجام می‌دهند و اسلام از بین می‌رود و نادانی و گمراهی فراگیر می‌شود و از این دنیای فانی بهره‌ای عاید نخواهد شد زیرا دنیا از بین رفتنی و آخرت پایدار است. به ناچار مسلمان باید کاری که موجب خشنودی خدا و رسولش باشد انجام دهد. پس برای گردن نهادن به فرمان خدا و فرموده پیامبرش در راه خدا مجاهدت کنید و علمای شما نیز [این را] به شما گفته‌اند.



پیوست شماره‌ی ۱۶

فرمان فتح‌علی شاه به مهدی قلی خان قراباغی

[در باب اخراج روس‌ها از محال قراباغ]

جمادی‌الاول سنه ۱۲۲۱ [اردیبهشت ۱۹۱۱ / آوریل ۱۲۸۱ میلادی]

مهدی‌قلی خان جوانشیر را از وقوع بعضی امور و کناره‌جویی و دور‌گردی‌ها از خدمت اقدس شهرباری توحشی و توهمی حاصل شده بود و درین وقت مراحم و مکارم پادشاهی را مایه استظهاری و امیدواری خودساخته، مہیای تقدیم خدمات و اوامر و نواهی پادشاهی را متقلد اطاعت و انقیاد و متعهد دفع و رفع و قتل واسر و اخراج کفره روسیه از محال قراباغ گردیده باشد نواب همایون ما نیز کناره گردی‌های او را در پیشگاه عنایت و مرحمت خدیوانه معروض صفح و اغماض پادشاهی و او را مورد توجهات خاطر رأفت ذخایر داشته، عزیمت خسروانه را مقرونأً به کمال‌التصمیم بر این‌معنی گماشته‌ایم که هرگاه مشارالیه با طایفه روسیه دشمنی آغاز و از عهده خدمات مقررہ برآید و ساحت قراباغ را از لوٹ مداخلت روسیه پاک و مصفی نماید، مشارالیه را به نهجی که مقصود و مراد اوست در ولایت قراباغ متمکن و مستقر فرمود محال مزبور را بدون مشارکت غیر از بیگانه و خویش بدو واگذاریم و اهالی ولایت مزبوره را که اکنون در سایر ولایت آذربایجان متفرق و متوطن شده‌اند امر به مراجعت فرموده، به طریق سابق در محال قراباغ ساکن و متوطن فرماییم و عالی‌جاه مشارالیه و فرزندان او را بالتمام در سایه مرحمت پادشاهی پیوسته محفوظ و از ر و مال و اعتبار و اقتدار محفوظ فرماییم مقرر آن که عالی‌جاه مهدی‌قلی خان جواد زیارت فرمان همایون از روی نهایت استظهار و اطمینان و امیدواری سالک طر



شهریاری و در تقدیم مهمات مقررہ کوشیده، بعد از انجام مهم مزبور خود را بدون مشارکت غیر، بیگلربیگی ولایت قراباغ داند و مادام‌الحیوه در پناه امان ظل‌اللهی خود و اولاد و متعلقات خود را از تعرض جان و مال و امثال آن از جانب اولیای دولت محفوظ و مسلم یابد و این فرمان را به رسم امان‌نامه محفوظ داشته با ظهور شروط مقررہ از شوائب تغییر و تبدیل مصون دانسته در عهده شناسند.



پیوست شماره ۱۷

نامه‌ی عباس میرزا، به گودوویچ

[در باب مصالحه و سازش بین دو دولت ایران و روس]

[۱۲۲۱ هجری قمری / ۵۸۱۱ خورشیدی / ۶۰۸۱ میلادی]

در زمانی که نوید فتح و فیروزی لشکر منصور از ممالک نزدیک و دور می‌رسید نوشته آن عالی‌جاه مصحوب قاپودان دولابسنگی رسید مراتب صداقت کیشی و صلاح‌اندیشی آن عالی‌جاه زیاده از پیشتر ظاهر و جلوه‌گر گردید فصول اربعه که در لوازم شروع به دوستی و سازش و وقوع فراغت و آسایش قلمی داشته بود ملاحظه شده این که اولاً خواهش کرده بود که از این تاریخ باید طریقه دوستی و سازش مسلوک و رویه دشمنی و کاوش متروک باشد آن عالی‌جاه خود مطلع و آگاه است که از روز ورود صاحب حمایل ایشیک آقاسی بزرگ استپانوف تا امروز اطوار دشمنانه از این طرف موقوف و همواره اوقات به ادای شرایط دوستی مصروف بوده با آن که این چندگاه به طریقی که بر آن عالی‌جاه معلوم است وقت فرصت و هنگام دشمنی و خصومت بود امری که متضمن اندک دشمنی بوده باشد رد نمود و ظاهراًست که بعد از این نیز مادام آمد و شد رسل و رسایل است آثار دشمنی از میانه زایل خواهد بود این که ثانیاً نوشته بود که به دستور باید آمد و شد تجار معلوم و برقرار بوده آمدن عساکر و سپاه این طرف به صورت و لباس کاروانیان واقع نشود البته درین اوقات که روز به روز غبار کلفت به آب دوستی و الفت فرو می‌نشیند آمد و رفت در باب معامله و تجارت

زیاده از پیشتر خواهد بود و هرگز حيله و تلبیس که شایان شأن فرمانروایان با اقتد این طرف به ظهور نخواهد رسید و این که ثالثاً اظهار نموده بود که تا سخن دوستی



در میان است اگر فرضاً امری مخالف شیوه مسالمت از یک طرف رو نماید اعیان جانبین به یکدیگر اظهار نمایند که اصلاح آن بر وجه صواب به عمل آید الحق این نیز خوب و پسندیده است و بی شبهه و خلاف از جانبین به همین ضابطه و آیین معمول خواهد شد لیکن فقره چهارم که مشتمل بر وقوع ملاقات دو نفر از کارپردازان این دولت با دو نفر از صلاح‌اندیشان آن شوکت بود موقوف به همان مطلبی است که اولیای این دولت سابقاً مصحوب صاحب حمایل استپانوف به آن عالی جاه اعلام و پیغام نموده بودند حال مجدداً اظهار می‌شود که چون ملاقات معتمدان دو دولت وقتی پسندیده و سزااست که کارگزاران دولتین از حقیقت شرایط دوستی جانبین مستحضر بوده به اقتضای مصلحت و آگاهی امر مصالحه را به انجام رسانند بنابراین آن عالی‌جاه اولاً اظهار نماید که از جانب آن دولت بعد از وقوع ملاقات معتمدین کدام شرط دوستی به ظهور خواهد رسید و از اولیای این دولت توقع خواهد بود تا بعد از آگاهی از چگونگی کار از این طرف دو نفر کارگزار تعیین و با دو نفر معتبرانی که از آن طرف مأمور می‌شوند کار مصالحه را تمام نمایند و چون آن عالی‌جاه به طریقی که پیش ازین اظهار نموده بود از جانب اولیای آن دولت کمال اختیار در کار دوستی دو دولت جاوید قرار دارد طریقه آن است که به مقتضای خیراندیشی و نیک‌خواهی و دانشمندی و آگاهی شروط التیام و دوستی امنای آن دولت را با توقعاتی که از اولیای این حضرت دارند و در این دولت مقرون به قبول و حصول داند اعلام و اظهار نماید و اگر با وجود اظهاری که سابقاً از کمال اختیار خود نموده باز در این باب اذن و اجازت تازه از اولیای آن دولت لازم می‌داند مراتب را به ایشان اظهار و بعد از وصول جواب گزارش را نگاشته سازد که کارگزاران این دولت را از چگونگی کار استحضار حاصل شده، بعد از اطلاع متعتمدان دو دولت بنای ملاقات یکدیگر را گذارند و نوعی نشود که بعد از وقوع ملاقات گفتگوی دوستی و مؤالات امر سازش و التیام به انجام نرسیده این معنی باعث نقص شأن دولتین شود.



پیوست شماره‌ی ۱۸

حکم خطابی عباس میرزا به خوانین و بیگ زاده‌های اهل کاختی

[در باب فتح گرجستان]

جمادی‌الاول سنه ۱۲۲۱ [اردیبهشت ۱۹۱۱ / آوریل ۱۹۱۱]

حکم والا شد آن که بدانند که پیشتر از آن که فرستاده‌های شما به ایروان به دارالسلطنه تبریز بیایند عالی جاه حسین خان سردار و بیگلربیگی ایروان غیرت و مردانگی و حمیت و اخلاص شما را عرض کرده و نوشته بود که به قدر شش هزار نفر سالدات روسیه را در قیق کشته و چند عراده توپ آن‌ها را گرفته‌اید. عالی جاه الکساندر میرزا هم غیرت‌ها و ارادت‌ها و انتظارهای شما را برای حرکت ما عرض کرده بود درین وقت که فرستادگان زبده المسیحیه‌اودیک بک و کیورکی وارد دارالسلطنه تبریز گردیدند همه کارهای شما را در خدمت ما عرض نمودند و مردی و مردانگی و شجاعت و فرزاندگی شما بر ماحالی شده و مشخص شد که سازش ظاهری شما با روسیه برای گذشتن زمستان و آمدن بهار و رسیدن وقت حرکت ما بوده الحق خدمتی که شما کرده‌اید بهترین خدمت‌هاست. شفقتی هم که ما به شما خواهیم فرمود بزرگترین شفقت‌ها خواهد بود، روی شما سفید روی شما سفید حال زمستان گذشته و موسوم بهار رسیده ما سپاه منصور را حاضر فرموده‌ایم این روزها جزم و صریح با توپ‌های دوزخ شرار و سربازان آتشبار و سواران جرار از تبریز حرکت و مانند سیل‌های کوه ربا به آن حدود عزیمت خواهیم کرد. عالی‌جاه سردار ایروان و عالی‌جاه الیقساندر - ۱۰ : ۱۰

مأمور فرمودیم که پیش از ما با لشکرهای آراسته حرکت نمایند و به خواسته خدا ما و رسیدن لشکرها و توپ و توپخانه و سربازی که ساخته‌ایم، روسیه را طای



نخواهد بود و در همین سال ولایت گرجستان و شهر تفلیس از لوث وجود روسیه پاک شده، همه اهالی گرجستان از بزرگ و کوچک آرام و راحت خواهند یافت و جان و مال و ناموس اهالی آن جا از تعرضات آن ها محفوظ خواهند شد و به همگی شما که این خدمت را کرده و این غیرت را به جا آورده و به سایر اهالی گرجستان از مرحمت ها و انعام های ما فیض ها و بهره ها خواهد رسید و چشم های شما و دیگر امیدواران و جان نثاران از غبار موکب ما روشن خواهد شد و هر یک مرتبه های بلند از حضرت ما خواهند یافت و هم این غیرت و شجاعت و ارادت و اخلاص شما تا قیامت بر روی روزگار خواهد ماند و همگی شما و هر کس که با شما موافقتی نماید نسلا بعد نسل در دولت ابد مدت بهره ها خواهند دید. ما همیشه شما را بنده و اخلاص کیش خود می دانستیم و یقین داشتیم که هر وقت عزم گرجستان نماییم همگی از بزرگ و کوچک به رکاب ما خواهند آمد و مشغول خدمت خواهند شد اما در نظر داشتیم که پیاده و توپخانه ما بهتر از سالدات و توپخانه روس شده وقتی که حرکت به آن جا بکنیم امر آن جا در همان یک حرکت یکسره تمام نماییم حال به حول و قوه خدا توپخانه و سربازی که البته شنیده اید مهیا شده و امری که در نظر ما بود حاصل گردیده در طرف قراباغ هم ظاهراً کاری نمانده در همان حرکت زمستان که نمودیم و البته خبر آن را شنیده اید شدنی ها شد و قلیل ناتمامی که مانده همان سرحدنشینان قراچه داغ و قشونی که در قراچه داغ گذاشته ایم به خواست خدا به اتمام می رسانند حال سربازان ما چون شیران گرسنه به خون های روسیه گرجستان نشسته اند و همین که حرکت به آن طرف نماییم گرجستان مفتوح و سردار و سالدات روس همگی کشته و اسیر خواهند شد و شما هر یک در جاهای خود به راحت و آرام خواهید نشست و روسیه هم چون صدمه سربازان آتشبار و توپ های البرزکوب ما رادیده و دانسته اند که شما در گرجستان و اهالی قراباغ در قراباغ و ایلات گنجه در گنجه از آن ها رنجید و به ما متوسل گردیده همه طالب و جویای پادشاه و دولت خود می باشند و با سپاه ما جدایی ندارند هر روز نوشته های ایشان می رسد و سخن سازش به ما آخقه و باشاجه - آ...

و با سپاه ما جدایی ندارند هر روز نوشته های ایشان می رسد و سخن سازش به

بلکه به این سبب امسال خود را خلاص نمایند اما معلوم است که سخن های ا



دروغ و چاره‌ای است که برای کار خود می‌جویند شما همگی خاطر جمع و مطمئن خاطر از حرکت و عزیمت ما به آن طرف باشید و مستعد و آماده کار شوید و دوستان و متفقان خود را خبردار از عزم و اراده ما نمایید که انشاءالله الرحمان این روزها از همه طرف لشکر مظفر ما خواهند آمد و قلع ماده روسیه را به خواست خدا خواهیم کرد. باری درین وقت فرستادگان شما را مورد شفقت و انعام فرموده و مرخص کردیم که زودتر آمده شما را خبردار نمایند عالی‌جاه حسین‌خان سردار و بیگلربیگی ایروان و عالی‌جاه آلیقساندر میرزا هم پیشتر از ما با سپاه کلی حرکت خواهند کرد و تا رسیدن ما آنچه عالی‌جاه سردار مشارالیه به شما اظهار نماید از آن قرار معمول دارند و آنچه هم شما صلاح دانید به ما و عالی‌جاه سردار مشارالیه اظهار کنید و مطمئن باشید که روزهای زحمت و مشقت گذشته و روزهای راحت و آرام شمارسیده است. در هر باب و هر مواد الطاف و اعطاف خاطر خطیر ما را درباره خود کامل دانسته همه روز را روی نهایت امیدواری و استظهار به معرض عرض درآورده، به حصول موصول و به عز انجاء مقرون دانند و در عهده شناسند.



کتاب نامه

احسن التواریخ - حسن روملو - به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران

۱۳۴۹

از شیخ صفی تا شاه صفی - لوسین بلان - ترجمه

اسماعیل دوم - دالتر هینتس - ترجمه کیکاووس جهاندار - انتشارات علمی و فرهنگی - تهران ۱۳۷۱

القاب و مواجب دوره‌ی صفویه - میرزا علی نقی نصیری اردوبادی - به تصحیح یوسف رحیم لو - دانشگاه

فردوسی مشهد - ۱۳۷۱

القاب و مواجب دوره‌ی صفویه - یوسف رحیم لو - دانشگاه فردوسی - مشهد ۱۳۷۲

اوستا کهن ترین سرودهای ایرانیان - دکتر جلیل دوست‌خواه - ۲ جلد - انتشارات مروارید - چاپ پنجم

- تهران ۱۳۷۹

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران - سعید نفیسی - ۲ جلد - موسسه مطبوعاتی شرق - تهران ۱۳۳۵

تاریخ جهان‌آرای عباسی

تکمله الاخبار در ذکر پادشاهان صفویه از آغاز تا سال ۹۷۸ قمری - عبدی بیگ

شیرازی (نویدی) - به اهتمام عبدالحسین نوایی - چاپ اول - تهران ۱۳۶۹

خلاصه التواریخ - قاضی احمد بن شرف‌الدین حسین حسینی قمی - به تصحیح احسان یارشاطر - انتشارات

دانشگاه تهران، ۱۳۵۹

دستور شهریاران - محمد ابراهیم زین‌العابدین نصیری - به کوشش محمد نادر نصیری

موقوفات دکتر محمود افشار یزدی - تهران ۱۳۷۳ - مطالعات گرجی، ایرانی

عالم‌آرای نادری - میرزا محمد کاظم مروی (وزیر مرد) - به تصحیح محمد امین ریاحی - کت



زوار - ۲ ج - تهران ۱۳۶۴

تاریخ روابط خارجی ایران (از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی - عبدالرضا هوشنگ مهدوی - انتشارات امیر کبیر - چاپ سوم - تهران ۱۳۶۴

تاریخ نگارستان - قاضی احمد بن محمد غفاری کاشانی - به تصحیح و مقدمه آقا مدرس گیلانی - کتاب فروشی حافظ - تهران بی تا

تاریخ گیتی گشا - میرزا محمد صادق نامی اصفهانی با مقدمه سعید نفیسی - تهران ۱۳۷
حکومت‌های محلی قفقاز در عصر قاجار - علی پور صفر - موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران - تهران ۱۳۷۷

خلاصه التواریخ - احمد بن شرفالدین حسین حسینی قمی - به تصحیح احسان اشراقی - انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۵۹

دستور شهر یاران - محمد ابراهیم زین‌العابدین نصیری - به کوشش محمد نادر نصیری مقدم - بنیاد موقوفات افشار - تهران - تحولات قشون در ایران - ناصر تکمیل همایون - دفتر پژوهش‌های فرهنگی - تهران ۱۳۷۶

مجمل التواریخ - ابوالحسن بن محمد امین گلستانه - به اهتمام مدرس رضوی - انتشارات دانشگاه تهران - چاپ سوم - ۱۳۵۶

نسب نامه‌ی خلفا و شهریاران - ادوارد فن زامباور - به اهتمام محمد جواد مشکور - کتاب فروشی خیام - تهران - ۱۳۵۶ تاریخ جهان گشا - میرزا محمدصادق نامی اصفهانی - به اهتمام سعید نفیسی - انتشارات اقبال - چاپ دوم - تهران ۱۳۶۳

نظام ایالات در دوره‌ی صفوی - مترجم کی کاووس جهان‌داری - انتشارات علمی و فرهنگی - چاپ سوم - تهران ۱۳۸۳

نقاوه‌الانار فی ذکر الاخبار - محمودین هدایت الله انوشه‌ای افوشته‌ای نطنزی به اهتمام دکت احسان اشراقی - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - تهران ۱۳۵۰ - انتشارات علمی و فرهنگی - چاپ دوم - تهران ۷۳



نمایه

الف

- ابراهیم خان (زیادلو قاجار) ۵۳، ۵۲
 ابراهیم خان جوانشیر ۱۱۲، ۱۱۳
 ابراهیم خان دولو قاجار ۹۵، ۹۶
 ابراهیم خان عزالدین لوقاجار ۹۵، ۱۴۰
 ابوالفتح خان جوانشیر ۱۰۸، ۱۱۹
 ابوالحسن محمد بن ابی احمد (سید شریف رضی) ۳۶
 ابوالحساق محمد فارسی اصطخری (استخری) ۲۶
 ابوبکر میرزا ۵۸
 ابوطالب میرزا ۵۴
 ادهم بیگ روملو ۴۹، ۵۰
 استالین (ژوزف) ۱۰۳
 اسکندر خان (میرزا) ۱۰۳، ۱۱۲
 اسماعیل ← شاه اسماعیل
 اسماعیل بیگ دامغانی (خان) ۱۱۱، ۱۱۳ تا ۱۱۵
 اسماعیل خان شامبیاتی ۱۱۵، ۱۲۹
 اسماعیل میرزا (اسماعیل دوم) ۵۳ تا ۵۵، ۵۸
 اسماعیل قلی خان شاملو ۶۵
 اسماعیل خان دماوندی ۱۱۵، ۱۱۶
 اسماعیل خان دامغانی ۱۱۷
 اسماعیل میرزا (شاهزاده) ۱۳۰
 اشرف خان دماوندی ۱۱۵، ۱۱۶
- اغورلوی خان (گنجہ ای / زیادلو قاجار) ۸۳ تا ۸۵، ۱۰۷
 ۱۰۸، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۸
 افشار آقا افشار ۵۴
 افراسیاب ۲۵
 القاس (ارجاسب) میرزا ۴۷ تا ۴۹
 الله وردی خان ۷۷
 الله وردی خان خزانه دار ۱۰۸
 اماقلی خان قاجار ۴۷
 امان الله خان گزازی ۱۲۹
 امیر خان هزاره ای ۱۳۰
 امیر گونه خان ۷۷
 امت بیگ ۴۵
 امیر خلیفه الله (شیروان شاه) ۱۴
 الوند بیگ بانیدر ۳۸
 الله وردی خان خزانه دار ۱۱۴
 امیر علی ۱۱
 امیر خان سردار ۱۴۴
 الله یار خان ۱۳۸
 اوزون حسن آق قویون لو ۱۳
 اوزلی (گور) ۱۲۳ تا ۱۲۶، ۲۸، ۱۳۰
 ایستیفان اوف (مارشال) ۱۲۲



آ

- آخوند ملا محمد ممقانی ۱۴۲
 آراکلی خان ۹۹ تا ۱۰۱
 آصف الدوله ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶
 آقارستم روز افزون ۴۱
 آقامحمد خان ۴۳، ۹۳ تا ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۱۳
 آکوردوف (ژنرال) ۲۵
 آلس (هنری) ۱۳۰
 آکساندر اول ۱۰۳، ۱۰۵
 آکساندر میرزا ۱۰۸، ۱۳۶، ۱۴۰

ب

- بابر ۴۱
 باریک پرناک ۳۸
 بدرخان استاجلو ۴۸، ۴۹

پ

- پاسکویچ (ژنرال) ۴۵
 پری خان خانم ۵۳ تا ۵۵
 پیاله پاشا ۵۷، ۵۸
 پیترودلاواله ۶۲
 پیرقلی خان شامبیاتی ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۴
 پیرقلی خان قاجار ۱۲۰
 پورتیاکین (ژنرال) ۱۰۶
 پوپوف (سرگرد) ۱۲۴

ت

- تسی تسی یانف ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴ تا ۱۱۷

۱۱۹ تا ۱۲۱،

- تورموسوف (ژنرال) ۱۲۳
 تهماسب قلی خان لاریجانی ۱۴۵
 تهمورث میرزا ۱۰۸
 تیمور ۸، ۹

ج

- جعفر پاشا ۷۱
 جعفر خان دنبلی ۹۵
 جعفر خان نیشابوری ۹۶
 جواد خان گنجہ ای (زیادلو قاجار) ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۷

- جونز (هرفورد) ۱۲۷
 جهانگیر میرزا ۱۴۶

چ

- چغال اوغلی پاشا ۷۵

ح

- حاجی آقالر ۱۰۶
 حاجی ابراهیم شیرازی (کلانتر) ۹۶
 حاج جواد گنجہ ای ۱۴۸
 حاج رضا گنجہ ای ۱۴۸
 حاج علی نقی گنجہ ای ۱۴۹
 حاج ملا احمد نراقی ۱۴۲
 حسین بیگ یوز باشی ۵۳
 حسن خان یوز باشی ۱۱۱
 حسین خان سردار ایروان ۱۳۸



- حسین خان وحاجی خان ۱۳۰
 حسین علی خان (زیادلو قاجار) ۸۶، ۸۷
 حسین قلی خان (بادکوبه‌ای) ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۶
 حسین قلی خان روملو ۵۳
 حسین قلی خان شاهسون ۱۰۹
 حسین قلی خان (شاهزاده) ۹۴
 حسین قلی خان قاجار ۱۲۰
 حسین قلی خان قاجار دولو ۹۵، ۱۱۴
 حسین قلی خان قوللر آقاسی ۹۴، ۹۵
 حسین قلی خان شاهسون ۱۰۹
 حسین کیاچیلایوی ۳۸
 حمدالله مستوفی ۷
 حمزه میرزا (سلطان) ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۶۹
 حیدر میرزا ۵۳، ۵۴، ۶۶
 خ
 خان بابا خان ← فتح‌علی شاه
 خضر خان ۴۵
 خلیفه‌الخلافا ۵۴
 خلیفه‌النصار قراداغلو ۵۴، ۵۵
 خلیل خان (زیادلو قاجار) ۴۵
 خیرالنسابیگم (مهد علیا) ۵۶، ۶۰، ۶۳، ۶۶
 خواجه علی ۸
 خواجه یوسف کاشغری ۱۲۹
 د
 داریوش ۲۳
 داودخان ۸۱
 دده فال ۱۰۰
 دین محمد خان ۷۰، ۷۱
 دهخدا (علی اکبر) ۱۵۰
 ذ
 ذوالفقار خان دامغانی ۱۲۹
 ر
 رضاقلی خان گنجه‌ای (زیادلو قاجار) ۸۷
 رتیسچف (ژنرال) ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶
 روزبهان خنجی ۱۲، ۳۳
 رضاقلی خان ساوه‌ای ۱۲۹
 ربیع محمد کره ۳۸
 ز
 زال بیگ گرجی ۵۴
 زکی خان (زند) ۹۵
 س
 سهراب خان گرجی ۱۳۶
 سروناز خان خانم ۱۰۶
 سعدی ۴۰
 سلیمان خان ۹۴
 سلیم خان شکی ۱۱۳
 سلطان احمد آل جلایر ۸
 سلطان احمد خان ۱۴۰
 سلطان ابو سعید ۷
 سلطان بایزید ۳۴
 سلطان حسین بایقرا ۳۹



سلطان حسین میرزا تیموری ۳۸	شاه محمد خداپنده ۴۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۴
سلطان سلیم ۴۵	شفت (ژنرال) ۱۱۶، ۱۱۹
سلطان سلیمان (قانونی) ۴۵، ۴۶، ۴۸	شمخال خان چرکس ۵۳، ۵۴
سلطان مراد آق قویونلو ۳۸، ۳۹، ۴۱	شیخ الملوک (شاهزاده) ۱۸، ۱۳۷، ۱۴۰
سلطان مراد (عثمانی) ۵۷، ۶۹	شیخ علی خان (بیگلربیگی) ۱۱۹، ۱۲۰
سلطان نیتج بگ ۱۰	شیخ ابراهیم ۹، ۱۲
سلطان محمد فاتح ۱۴	شیخ طاهد گیلانی ۷
سلطان یعقوب ۳۳	شیخ جنید ۱۲ تا ۱۴
سلطان حیدر ۱۳	شیخ حیدر ۳۳، ۳۹
سلیمان خلیفه شاملو ۵۴	شیخ صدرالدین ۸، ۹
سلیمان میرزا ۵۵	شیخ صفی الدین اردبیلی (شیخ صفی) ۷، ۸، ۱۵، ۳۴
سمایون خان ۸۰	شیخ قلی خان ۱۲۰
سیف الملوک ۱۴۴	شریف حسینی ۹
سیمون ۵۱	شیبک خان ۳۸ تا ۴۱

ش

ص

شاه اسماعیل (اول) ۱۴، ۳۳ تا ۳۵، ۳۸ تا ۴۳، ۴۵	صادق خان شقاقی ۹۴، ۹۵
۴۷،	صادق خان قاجار قوانلو ۱۱۴

شاه تهماسب ۲۰، ۴۵ تا ۴۷، ۵۰ تا ۵۴، ۵۶،

۶۳، ۶۵، ۶۸

شاه سلطان حسین ۱۸، ۸۴، ۹۸

شاه سلیمان ۸۴

شاه عباس (بزرگ) ۲۰، ۶۱، ۶۳ تا ۶۷، ۶۹

تا ۷۱، ۷۴ تا ۷۶، ۱۱۸

شاه صفی ۸۲

شاه وردی خان (سلطان زیادلو قاجار) ۴۵، ۴۷

تا ۵۲

شاهوردی خان گنجه‌ای (زیادلو قاجار) ۸۷

ض

ضحاک ۴۲

ظهيرالدین بابر ۴۱

ضیاالدین نورالله ۳۹

ط

طهمورث خان ۷۹، ۸۱، ۸۲

ف



فتح علی شاه ۹۳ تا ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۱ تا ۱۱۶، ۱۱۳،
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲
 فرخ یسار (شروان شاه) ۱۴، ۳۵
 فرج الله خان افشار ۱۲۹
 فری کنگ (سرهنک) ۱۲۳، ۱۲۴
 فریدون ۴۲

ل

لابلاش ۹۷
 لویی چهاردهم ۱۰۰
 لنیدسی (ستوان) ۱۲۷، ۱۲۸

م

محمد بیگ ترکمان ۴۸، ۵۰
 محمد خان قاجار ۹۴
 محمد خان ایروانی ۱۰۹
 محمد خان (زیادلو قاجار) ۴۱، ۷۰ تا ۷۳، ۷۶،
 ۸۰، ۸۱، ۹۷

محمد خان خمسه‌ای ۱۰۸
 محمد سوم (سلطان) ۷۴
 محمد ولی خان ۹۵
 محمد خان داش لو ۹۵
 محمد حسین خان قاجار ۹۳
 محمد قلی خان (زیادلو قاجار) ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۳
 محمد خان ایروانی ۱۰۸ تا ۱۱۰
 محمد حسین خاک ایشیک آقاسی ۱۳۸، ۱۳۹

محمد خان سردار ایروانی ۱۱۵
 محمد خان قوانلو ۱۲۹
 محمد حسن خان دول ۱۲۹
 محمد خان قاجار ۱۳۹، ۱۴۰

ق

قاسم بیگ جهانگیر ۳۸
 قاضی محمد مسعود ۳۸
 قرچغای خان ۷۷، ۸۰
 قرايوسف قراقویون لو ۱۳
 قره یارنجی ۷۴
 قلی بیگ ۳۸

ک

کاترین ۱۰۳
 کریستی (شروان) ۱۲۷، ۱۲۸
 کریم خان زند ۸۷، ۸۸
 کلب علی خان (زیادلو قاجار) ۸۴
 کورش (بزرگ) ۲۲، ۳۵، ۴۲
 کورنیک (دکتر) ۱۲۴
 کلب علی خان (زیادلو قاجار) ۸۴
 کیومرث ۲۲، ۴۲

گ

گرگرین خان ۸۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱
 گنج‌ای (جواد) ۱۴۹
 گنج‌ای (رضا) ۱۴۹، ۱۵۰



- محمد حسین خان شکی ۱۴۰
 محمد ولی خان افشار ارولی ۱۴۰
 محمد میرزا ۶۳، ۵۵
 محمود میرزا ۱۲۱
 محمد تقی میرزا ۱۲۹
 محمد میرزا ۱۴۴، ۱۴۵
 مراد پاشا ۷۷
 مراد سوم (سلطان) ۷۴
 مرشد قلی خان ۶۸ تا ۶۳
 مرتضی قلی خان پرناک ۶۵
 مرتضی قلی خان (زیادلو قاجار) ۸۳
 مرشد قلی خان (زیادلو قاجار) ۸۱
 موراو بیگ ۷۸، ۸۰، ۸۱
 موری (جیمز) ۱۳۰
 مصطفی پاشا (لله پاشا) ۵۷ تا ۵۹
 مصطفی خان جوانشیر ۱۴۰
 مصدق (دکتر محمد) ۱۴۹
 ملا مصطفی قمشه ای ۹۵
 منچیکف ۱۳۵، ۱۳۷
 مولانا مسعود ۳۸
 ملکم ۱۲۷
 مترنخ ۱۴۳
 مہرداد اشکانی (بزرگ) ۳۵، ۴۲
 مہدی قلی خان قاجار دلو ۱۰۸، ۱۰۹
 میرزا اسدالله وزیر لشگر ۹۴
 میرزا عیسی قائم مقام فراہانی ۹۶، ۱۱۲
 میرزا موسی کاظم منجم باشی ۹۵، ۹۶، ۱۱۶
 میرزا رضا قلی منشی الممالک ۹۴
- میرزا علی کرایلی ۱۴۵
 میرزا صادق خان وقایع نگار ۱۱۰
 میرزا محمد شفیع مازندرانی ۱۰۸، ۱۱۰
 میرزا داود خان ارمنی ۱۴۳
- ن**
 ناپلئون (بناپارت) ۹۷، ۱۰۰
 نادر شاہ (افشار) ۸۶
 نادر میرزا ۹۶
 نجف قلی خان سپانلو ۱۰۸
 نجف قلی خان گروسی ۱۰۸
 نظام کنگرلو ۱۳۷
 نظر علی خان مرندی ۱۴۳، ۱۴۴
 نوروز خان شہنابی ۱۴۰
- و**
 واتسون (گرانٹ) ۹۸
 واختان ۱۰۲
- ی**
 یاقوت ۲۸، ۲۹
 یعقوب آق قویون لو ۱۴
 یعقوب لیث ۱۰
 پرمولف (ژنرال) ۱۳۵، ۱۴۰
 یزگرد سوم ۴۲
 یوسف خان بیگ (زیادلو قاجار) ۵۳، ۶



نگاره‌ها





جواد خان تا آخرین دم با شمشیر آخته بر سر توپ ایستاده بود





حاج رضا گنجه‌ای فرزند حاج جواد گنجه‌ای





خانه‌ی حاج رضا گنج‌های



عکس از: محمد تقی





خانه‌ی حاج رضا گنجه‌ای



عکس از: محمد تقی





خانه‌ی حاج رضا گنجه‌ای



عکس از: محمد تقی





خانه‌ی حاج رضا گنجه‌ای



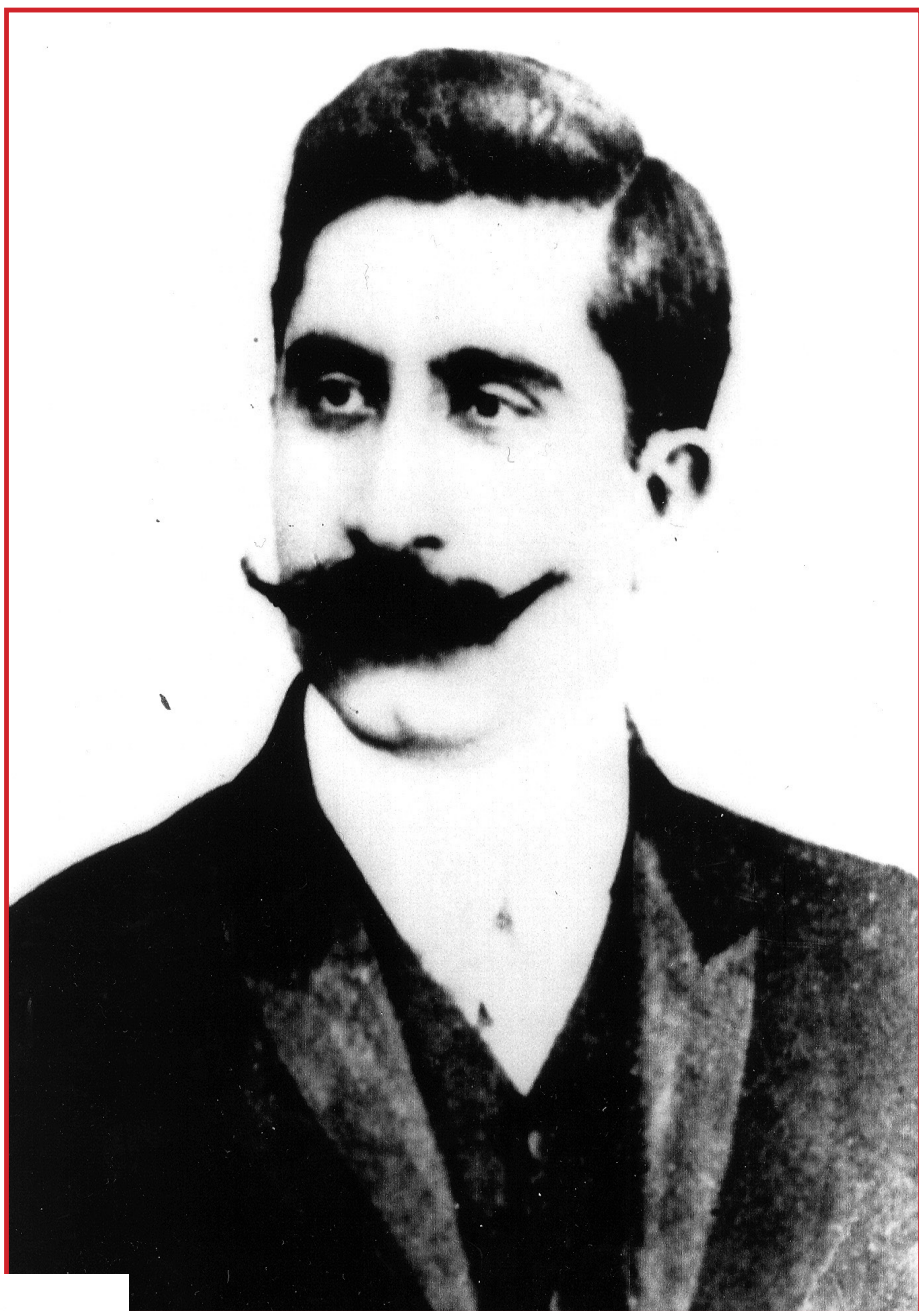
عکس از: محمد تقی





علی نقی گنجه‌ای فرزند حاج رضا گنجه‌ای





جعفر گنجه‌ای فرزند حاج رضا گنجه‌ای





علی نقی گنجه‌ای - جعفر گنجه‌ای و علی گنجه‌ای فرزندان حاج رضا گنجه
بادو تن از بستگان



ای عکس در سال ۱۲۸۹ خورشیدی در ارومیه برداشته شده است.

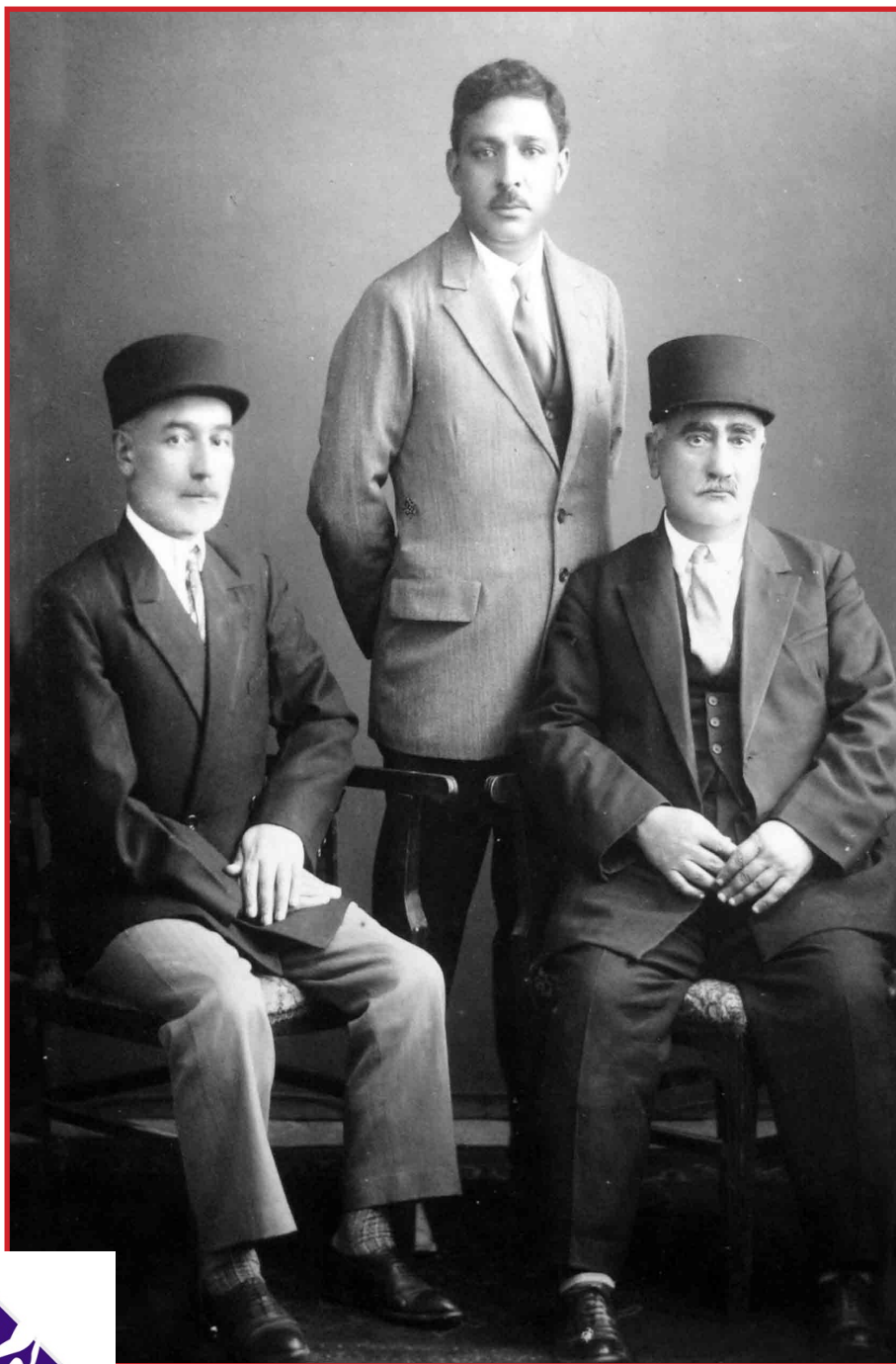


از راست به چپ: سردار ارومی، اجلال الملک، سید حسن تقی ز
میرزا علی نقی گنجه‌ای (رییس عدلیه)





از راست به چپ: علی نقی گنجه‌ای - شیخ محمد خیابانی و بادامچیان



علی نقی گنجه‌ای در طرف راست تصویر





وکلا ۱۳۲۷ (۱۲۸۸ خورشیدی)

علی نقی گنجهای در ردیف سوم





نشسته در وسط: علی نقی گنجه‌ای و عارف قزوینی
در پشت عکس شیخ محمد خیابانی





از چپ به راست: جواد گنجه‌ای - رضا گنجه‌ای فرزندان علی نقی گنجه‌ای





از راست به چپ: فهیمه گنجه‌ای و صبیحه گنجه‌ای (دختران علی نقی گنج



اعلامیه در گذشت و مجلس ختم علی نقی گنجه‌ای در روزنامه‌ی نماینده‌ی مجلس شورای ملی

فوت اسفناك

آقای حاجی میرزا علینقی گنجه‌ای نماینده مجلس شب جمعه در منزل آقای عمیدالتجار مهمان بود ساعت ۸ و نیم بعد از ظهر باتفاق حاج کاظم آقاوهاب زاده و خود آقای عمیدالتجار در یک درشکه کرایه‌ای نمره ۲۸ سوار شده از خیابان پهلوی بخيابان امیریه سرازیر میشوند که بمنزل ایشان در خیابان دروازه قزوین بروند در ابتدای خیابان امیریه غفلتا مال‌بند درشکه پاره شده و اسب‌ها درشکه را برمیدارند . وحشت و اضطراب سه نفر مسافر درون درشکه را فرا گرفته آقایان عمیدالتجار و وهاب‌زاده خود را بزمین پرت می‌نمایند چند قدم دورتر آقای گنجه‌ای نیز خود را از درشکه پرت میکند ولی بشدت از مغز بزمین خورده شریان عقب سر پاره شده و استخوان مغز سر در مغزش فرو میرود مامورین پلیس فوراً او را بمریضخانه نظمیّه منتقل میکنند رئیس کل نظمیّه و رئیس کل صبحیه و اطباء مریضخانه حاضر میشوند ولی معالجات موثر واقع نشده فوت می‌نماید .

مجلس ترجم

بناصب فوت مرحوم مفتور آقای حاج میرزا علی نقی گنجه‌ای نماینده محترم مجلس مقدس شورای ملی مجلس ترجم آن مرحوم از امروز عصر تا فردا ظهر در مسجد سیهسالار منعقد خواهد بود . نمره اعلان ۳۶۹۸

مجلس ترجم

بناصب فوت آقای حاج میرزا علینقی گنجه‌ای نماینده محترم مجلس شورای ملی مجلس ترجم در مسجد سیهسالار عصری از بعد از ظهر فردا (یکشنبه) تا ظهر پس فردا منعقد خواهد بود . نمره اعلان ۲۰۶۰



هزینه‌های برگزاری مجلس ختم علی نقی گنجهای

[illegible]

تبریز آید بعد از آن در روز شنبه در آنجا رسیدند و آن را بستان
منبع دفن کنی رحم خدا پس ای عزیز من کفر خود بر حرام
خون تاب هرگز نافرمان نیامدم تمسک ترا می دانم و دست راست
سید عالم علیه السلام گوید عا ۱۰۸ هـ



آن زمانه
صدا در سالنامه جمعی بنفردان
حق تبارک و تعالی
لایزال در حق تبارک و تعالی

[illegible]

هزینه‌های برگزاری مجلس ختم علی نقی گنجه‌ای

مجلس شورای ملی
اداره مباشرت

شماره: _____

﴿ صورت فروش اشیاء جهت مجلس شورای ملی ﴾

اشیاء ذیل را اینجانب حسین میرزا مقیم چراغ برق توسط آقای میرزا محمد رضا به اداره مباشرت مجلس شورای ملی

تاریخ	شرح	تعداد یا مقدار		قیمت	ملاحظات
		یادداشت	شماره		
۱۵ مهر	سیگار	۵۰۰	۱۰		
۱۶ مهر	کرشمه	۱	۵۰۰		
	جمع کل			۱۰ ۵۰۰	

مبلغ ۱۵۰۰ ریال را به آقای میرزا محمد رضا فروخته و وجه منبور توسط آقای میرزا محمد رضا به اینجانب تمام و کمال واصل گردید

بارسیدگی و تحقیقات این سند خرج تصدیق میشود

دائرة نقلش

امضاء و مهر
محمد رضا

۱۷ مهر ۱۳۰۸

این سند را در روز ۱۵ مهر ۱۳۰۸ در مجلس شورای ملی
از طرف آقای میرزا محمد رضا به آقای میرزا محمد رضا
فروخته و وجه منبور توسط آقای میرزا محمد رضا
به اینجانب تمام و کمال واصل گردید

امضاء و مهر
محمد رضا

این سند را در روز ۱۵ مهر ۱۳۰۸ در مجلس شورای ملی
از طرف آقای میرزا محمد رضا به آقای میرزا محمد رضا
فروخته و وجه منبور توسط آقای میرزا محمد رضا
به اینجانب تمام و کمال واصل گردید

امضاء و مهر
محمد رضا



[illegible]

البرص
ع
مجلس ارده خان پنهان کر ای نهی مجلی مرمع بر حرم گنجی
تا شیده حرم مجلی دار الشراعی در ط لار حلیل ضه ، غر حبله
حرم دار الشراعی واصل بر عاید ای نب سید بر نریکی
کر دیر ع بر جای رالیم در اع
اقر سید بر نریکی ار د ک حرم
مهر بر



روزنامه کوشش

نمره قبض ۳۷۰۰

روزنامه «کوشش» نمره اعلان ۳۶۹۱

قران ۴۲

طهران

مبلغ هر روزنامه ۱۰۰۰ بابت قیمت طبع ۱۰۰۰ سطر اعلان

مندرجه در شماره ۲۰۵ صفحه اول برای

توسط خبر

بندوبند روزنامه کوشش واصل گردید

بنازخ ۱۴/۷ ماه ۱۳۰۸

محل امضاء

نمره قبض ۳۷۰۰

روزنامه یونیه عصر

قران ۴۱

اطلاعات

مبلغ هر روزنامه ۱۰۰۰ از بابت حق الطبع ۱۰۰۰ اعلان راجع به

در شماره ۲۰۵ صفحه اول برای

بندوبند اداره واصل گردید

بنازخ ۱۵/۷ ماه ۱۳۰۸

شماره ۴۱۷۶

روزنامه کوشش

نمره قبض ۳۷۰۰

مبلغ هر روزنامه ۱۰۰۰ از بابت حق الطبع ۱۰۰۰ اعلان راجع به

در شماره ۲۰۵ صفحه اول برای

بندوبند اداره واصل گردید

بنازخ ۱۵/۷ ماه ۱۳۰۸

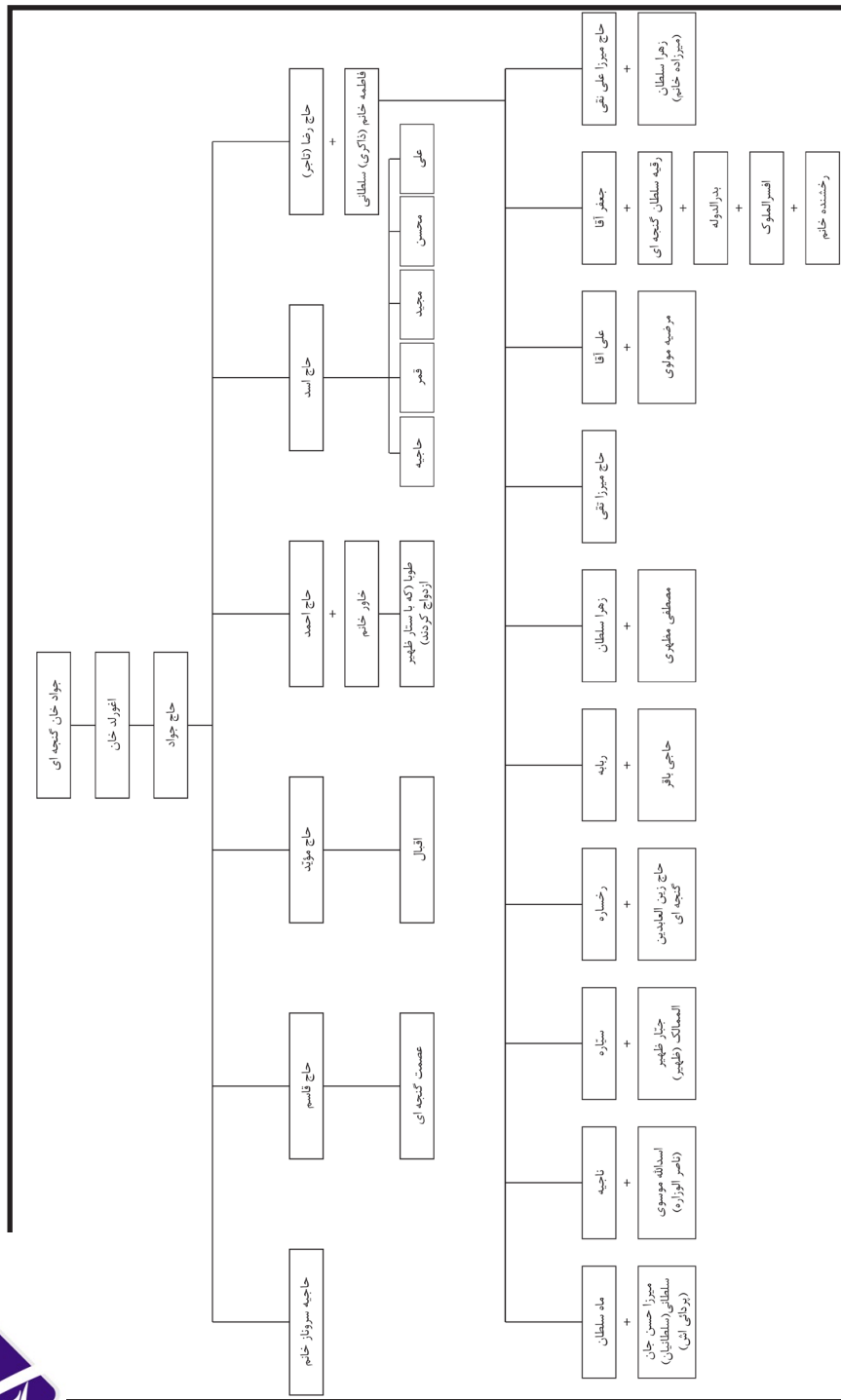


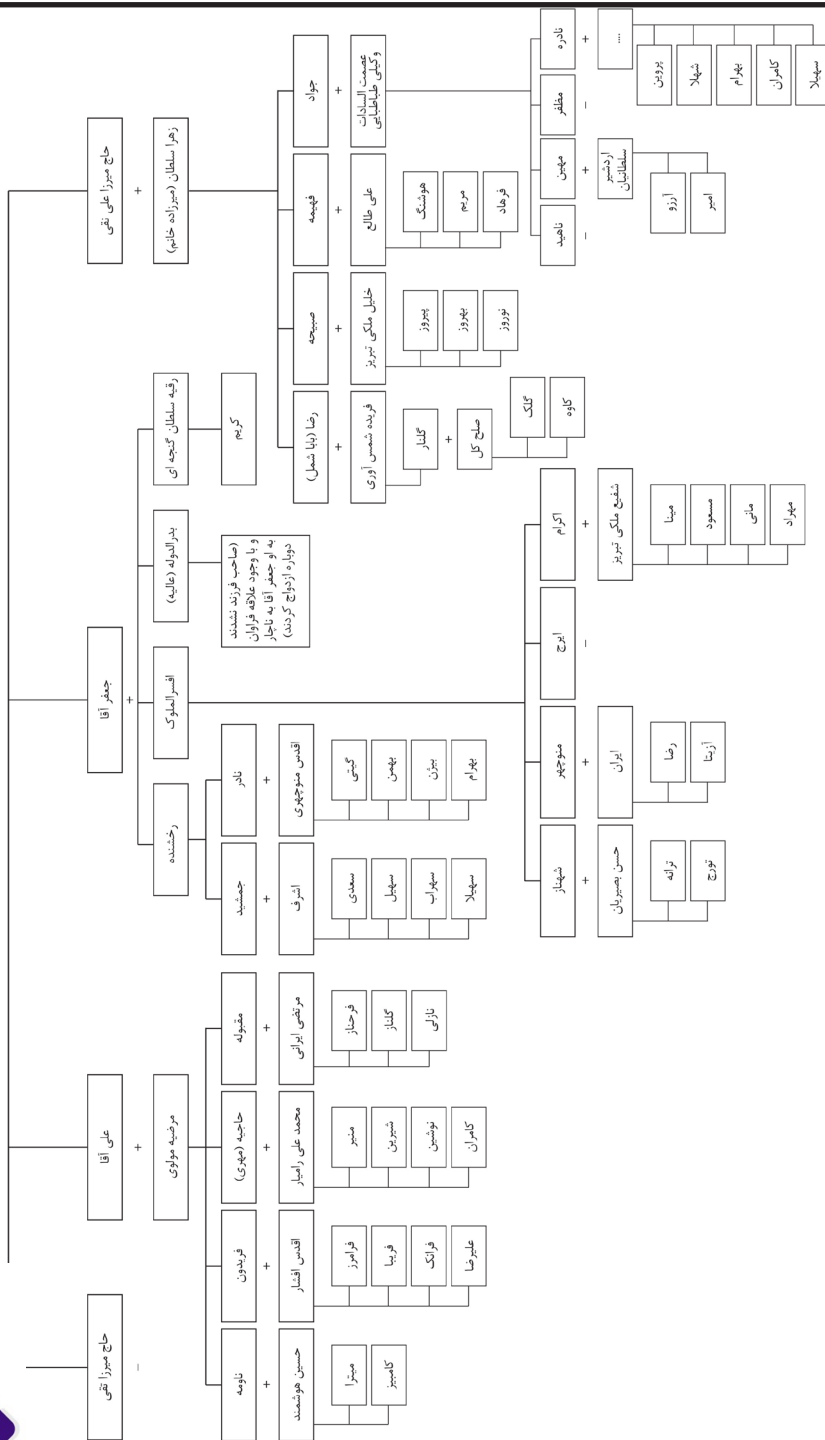


درختواره (شجره نامه) خانواده جواد گنجهای (تنظیم از نازی ایرانی)

۲۳۷

جوادخان گنجهای





فرزندان دختر حاج رضا گنجہ ای و فاطمه خانم ذاکری (سلطانی)

